



درجی مطبوعی علی بن خاکنوردی مطبوعی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيد المرسلين خاتم النبيين  
 سيدنا ومولانا محمد وعلى آله واصحابه اجمعين اما بعد برکات اهل اسلام  
 آشکارا باد که عقد مجالس اذکار سرسره موجب برکت است و سبب نزول رحمت رب غفور  
 و اعلان توقیر و تکریم و اشاعت ذکر کریم حضرت محبوب رب العالمین سید المرسلین صلی  
 علیه وسلم که رفعت کمال بدین رفعت شان و تعزیر قسم جان آن سرور جهان است  
 مستوجب حصول قرب است و نور علی نور سیاه وین قرب قیامت که منکرین نبوت جانا  
 خاتم رسالت و مانعین مبطلین و جاحدین عظمت و جاهت حضرت محبوب بالعرفان  
 و مرجع و مجالس خود را در پی اخفاء انکار فضائل و ارباصات و معجزات حضرت سید  
 المرسلین باشند اجتماع اهل اسلام برای مجالس اذکار حضرت خیر الانام علیه السلام اش  
 کریم و توقیر و ذکر کریم حضرت سرور عالم صلی الله علیه و سلم البته زیاده از موجب احکام دین  
 و مستلزم ارفاع شیطا طین است هر چند که نزد اهل ایقان این همه عیان است اما از آنجا که این  
 آن قحطی است که جهل و سفه را حوصله خود سری در سرافتاده که عموماً کتاب و سنت  
 و معتقدات حقه و حقیقه را با دست و پا است و جماعت را بر طاق اغماض گذاشته خود را شاعر  
 نموده اند و نبوت بر تحقیق و تمجیل و تمسیق و تدلیل بلکه تکفیر و تضلیل برگزیدگان نبی صلی  
 رسانیده اند بنده حق سزیه او تعالی را از زمان و مکان و جهت در بدعات حقیقه داخل سکر

و تلمیذی میگوید که عقد قضیه غیر مطابقه للواقع و القای آن بر ملائکه و انبیا خارج از قدرت  
 الهیه نیست و الا لازم آید که قدرت انسانی از قدرت ربانی باشد بحدی که حق تعالی  
 و تکالیف حقیقی با حق تعالی و عصمت لایذی بهیچ وجهت انبیا برای مقبولین خود ثابت نکند  
 فی ذلک از کتاب سنت و اجماع است خبر داشته از حیات انبیا علیهم السلام در برزخ که هیچ  
 محققین دین بالاتفاق حسی حقیقی جسدی مماثل حیات دنیوی است انکار کرده برین ساعد  
 جوان استاده و توسل و تشفع و عدم صلح حضرت سررانام سلام و کلام زلفین قبریار که با  
 حق می پندارد و دوکی ایمانی از عطا گردیدن شفاعت بجناب شفیع المذنبین که احادیث صحیح  
 صریحیه مثل عطیت الشفاعه و غیره ثابت آن هستند و از حقیقت و یقین قطعیست شفاعت  
 آنحضرت انکار می دارد و حالانکه بموجب تصریح جمهور است اعتقاد بودن آنحضرت یقینا اول  
 شافع و اول مشفع و مقبول الشفاعت واجب است رویا می رجحان و فضائل جناب  
 سرور کائنات گفتگوهای پیوده میکنند و گمانی بر اطلاق لفظ آیت بر معجزه اعتراض نمی نماید  
 جمالی بر مجرور چندین از افعال فی اعتقاد الهیهست حکم شرک فی العبادت لازم می سازد و جمالی  
 بر امور خیر که از تحسنات المداعلام متضمن ترویج خیر و موجب افتخار اسلام اند با وجود انهم راج  
 در عوالم شریعت و عدم مزاحمت و مخالفت کتاب سنت اطلاق بدعت بر یک معنی را  
 بی باکانه در میدان تفصیل و تکفیر ائمه دین قدم می اندازد که او بام این پیام را از فضیله و ستاویز  
 لزوم طعن ملام بر اصحاب کرام میگردد و البته نصایح اقوال این جمالی بطور الزام رو بروی عوام  
 پیش نموده نوبت طعن بجناب نبی کریم و قرآن عظیم می رسد سه بر خور نما که در راه نبوی دارد  
 آخر ای باد صبا و اینهمه آورده است به بدیجمت چندی از ناهمان از حسین فضل مجالس از کار  
 حضرت خیر الانام سید الابرار صلی الله علیه و سلم انکار دارند و بر ابطال شرف و برکت ایام ولادت  
 با سعادت بهمتامی گمارند و با وجودیکه ائمه معتقدین و اجله مستندین از فقهاء و محدثین سنی  
 بیست اجتماعیه مجالس شریفه در ازمنه لطیفه و کتب مشهوره دین تصریح فرموده اند بلکه رسال  
 مستقله درین باب تالیف نموده اند اگر در پای کسی درین باب غارتگی خلیفه بدو شباهت  
 پرداخته اند و قول شاف و نادر را مرده و ساخته اند ملائکه اینهمه از مطالع مود و روی انسان



و سیرت شامی و مواهب حسن المقصد و کشف الظنون و غیره توان دریافت بآیهی جنبه  
 هو انید بر مجرد انکار شکیب نموده اعتقاد و شرفه و برکت ایام و ولادت با سعادت و نفس استجاب  
 اعلا و شکر نعمت و عقد مجلس از کار پر برکت را از زبان شقاوت توانان مانند بر زمین گنبدیا قرار  
 میدهند بر مجوزین عالمین مجالس شریفه تمت و دخول و رزمه مشرکان خلل اصل بیان نیست  
 و نمی اندک این حکم فاسد چه اقتضای برامی سازد و در ثبوت روایت دین اسلام احکام شریعت  
 بر مطلق اهل عدالت رخنه می اندازد و از غایت غایت و غیبت غیبت این قدر بهم می اندیشند که گمانیکه  
 سلسله سنی خود با و نشان است میکنند هم داخل مجوزین عالمین این عمل بدیده اند بمشاهده  
 این حال بخیاال خوشنودی و اوجلال خواستیم که بدفع ملعون و ملام عوام کالافعام از حضرات آیهی سلام  
 پروازم و حر فی چند در رفیع او یام آن لیام تحریر سازم از جمله رسائل طائفه مجموعه فتوحیه  
 که جمع نموده و در برادر خورد و کلان است و این طائفه را بران تابشش نی پایان است برای تحریه  
 جواب منتخب ساختیم و حجاظه بر تحریه بر آنچه در خاطر آمدنی آنکه فواید جمع کتب کثیره و سدرین و  
 پیر و اختصار قول در خواص عوام هندوستان شایع است اقول درین مقام نقل عباراتی چند  
 از علما و دین بقلمی آیتا واضح گردد که تخصیص کرده و مستان محض بنا بر ایام و تغلیط عوام  
 می نماید علامه سطلانی علیه الرحمه در مواهب که نیکه مستند این طائفه است فرموده و کذا  
 اهل الاسلام یحتفلون بشهر مولد علیه السلام و یحملون الوکافر و یصدقون  
 فی لیالیہ با انواع الصدقات و یظهر من السرور و یزیدون فی المبارکات و یعتنون  
 بقاء مولد الکبیر و یظهر علیهم من برکاته کل فضل عظیم که همین مطلب از حفظ  
 ابوالخیر خادوی در سیرت شامی منقول است ملا علی قاری علیه الرحمه که هم مستند این طائفه است  
 در مورد روی فرموده اما اهل مکة معدن الخیر و البرکة فیتوجهون الی المکان المتواضع  
 بین الناس انه محل مولد رجا بلوغ کل منسوبین الی القصد و فرید اعتقاد  
 الی آخره و بعد از آن است و اهل المدينه کثر هم الله تعالی به احتفال علی مولد اقبال  
 و بعد از آن است و اما العجم فمن جین دخل هذا الشهر المعظم والزمان المکرم لا یخلو  
 المجالس فخام من انواع الطعام للقرای الکرام والعلماء العظام الفقهاء من الجاهلین

والعام الخ قوله بانك از فقها و محدثین معتبرین یکی با سخنان و جواز آن زفته الخ اقول این  
قرنی است یقین و کیدی است علم شیخ عبدالحق و ملا علی قاری و محمد طاهر صاحب مجمع البحار و شیخ  
عبد الوهاب تقی لکی و امام ابن جزری صاحب حصن حصین و حافظ ابن جبب حبلی و علامه  
ابو الطیب سبکی بالکی و حافظ جلال سیوطی و صاحب سیرت شامی و محمد الدین شیرازی و علامه  
سبغ الدین ابو جعفر ترکمانی و شقی خفی و شیخ برهان الدین جعبری و علامه محمد ابوبکر و امام  
سلیمان برسوی و مولانا حسن بکری و برهان ناصحی و شیخ شمس الدین سیواسی و شیخ محمد بن  
حمزة العزلی و ابو اعظم شمس الدین دیماطی و فخر الدین رافعی و حافظ زین الدین عراقی و علامه  
برهان ابو الصفا و حافظ ابوشامه و حافظ ابن حجر عسقلانی و علامه ابوالقاسم لوطی و علامه  
ابو الحسن البکری و امام سخاوی و برهان الدین صاحب سیرت حبلی و علامه ابن حجر عسقلانی  
تصانیف این حضرات معروف و مشهور و در کتب مشهوره مثل کشف الطنون بروج  
و قبول سطور و مذکور است و سوا این حضرات دیگر علماء و مستندین از اجله محدثین و فقهاء مشهورین  
از اهل حرین طبعین و سایر بلاد اسلامیه در رسایل و فتاوی خود آخسان آن فرموده اند و رسایل  
مولد تا لیف نموده اند باری اگر تصور علم کتب علماء سابقین عبور نشود و نموده و ریاضت این  
از اقوال مشهوره علماء لاحقین و فضلا و متاخرین که در قریب همین زمان گذشته اند چه دور بود  
کسانیکه در سلسله سند صاحب ساله و امثالش در روایات کتب فقه و تفسیر حدیث و عقاید  
معدود و در رسائل امثال صاحب ساله استناد باوشان موجود مانند شاه ولی الله صاحب  
و شاه عبد الرحیم صاحب محدث دهلوی و مرزا حسن علی صاحب محدث لکنوی و غیره اگر  
گوئی که صاحب ساله که در سکر خود بینی سرشار است همه سابقین و لاحقین را بی خبر از فقه  
و حدیث بلکه از جابلهین و ضالین بلکه موافق عقیده طائفه از کافرین و مشرکین می شمارد پس  
چه جای اعتماد و اعتبار است و ذکر این همه سابقین و لاحقین از آنکه دین و علماء مشهورین  
بمقابله افق بیکار است این را که گویم که اگر چه عامه طائفه اسماعیلیه و بابیه بجهت بیخوفی از خدا  
و فقدان شرم و حیاء همین اعتقاد دارند و آنحضرت عظام و متبعین آن کرام را از ضرر و ضلالت  
و جابلهین و ضالین می شمارند اما از صاحب ساله تصریح این امر بظاهر دور است چه در آخر همین

رساله که برای اظهار ستنا و صاحب رساله استاد صاحب رساله ثبت است و مثبت نشان  
 استاد المحققین سند العالمین فی العالمین مولانا المفتی صدر الدین خان دیوبندی درج و در آن  
 سند کتساب نمودن صاحب رساله فقه و اصول فقه و عقاید و کتب دیگر علوم دین مثل بخاری  
 و تفسیر رضی و غیره را از مفتی صاحب موصوفه مذکور است و بهمان سند تصدیق نمودن صاحب  
 بزرگیت و اہلیت و شہرت و حیاسطورت بمان سند العالمین فی العالمین در فتویٰ مشہورہ خود  
 بحالت حیات شان در لکھنؤ مطبوع ہونہ شدہ است می فرمایند عمل مولد شریف در ماہ مولد  
 حضرت سید الاولین و آخرین صلی اللہ علیہ وسلم واجتماع مومنین درین روز سعادت عالی باشد  
 از منہیات و مکروہات الی قولہ از بہترین احوال حسنہ است و تواتر است از علمای اعلام و فضلاء  
 و مفتیان اہل اسلام و شاہ کرام کابر اعم کا بر و اتفاق است جم غفیرہ را از اعظم علمای دین  
 عرب عجم بر حسن این عمل مکرم و محمول بہ اکابر محدثین فقہای قطار عالم است و شک نیست کہ  
 این عمل محمود و موجب مزید ثواب برکات و نزول رحمت و شفای قلوب انشراح صدور و مرقہ  
 حیون اہل اسلام و ارفع شیطا طین و خذلان اہل ضلال و طغیان است خصوصاً درین زمانہ درین  
 کہ بی ادیان و جاہلان از دعوا بہ تقویت و انتظار عملداری حال نوبت زبان درازی با قضیہ  
 رسانیدہ اندالی آخرہ و بعد نقل اقوال ائمہ دین و علمائے مشہورین فرمودہ پس قول تاج الدین  
 خاکرمانی مالکی کہ این عمل مذموم است بل مقابل جم غفیر از ائمہ دین و علمای محققین از فقہاء و محدثین کہ  
 باستحسان این فتنہ اند مقبول نیست و ردہ السیوطی کہ کثیر من العلماء الاعلام باقی فتنی قلوب المؤمنین  
 پس تنہا از انکار فاکرمانی و تفرہ او دران این عمل مکرم و مختلف فیہ گفتن غلطی فاحش است و حجت  
 و بر عجب از ان گروہ صافی عقیدت کہ عمل مولد شریف را از بدعات سینہ گویند و بجز اینکہ این  
 عمل بہرین صفت و خصوصیت آن در ماہ مولد حضرت سرور انس و جان صلی اللہ علیہ وسلم  
 از قرون گذشتہ نیست و لیلی دیگر نزد خود ندارند حتی کہ کہ ام روایت شاذہ از کتب غیر مشہورہ  
 فقہ حنفیہ ہم بحرمت یا کراہت آن پیش نمی کنند و نمی دانند کہ برین تقدیر لازم می آید کہ جملہ  
 مستحبات علمای متاخرین کہ کتب فقہ مذہب باربعہ خصوصاً فقہ حنفی مولانان است و نیز از  
 مرقوم است استفسانہ المتاخرین جملہ در بدعات داخل شود و علمای متاخرین از فقہا باجمہ

از ابل بدع و ضلال بشمار در آیند چه آنکه مستحسنت ایشان اثری در قرون نشسته نبود و ما هو الا انما  
الامان عن الشرعيات اعادنا الله تعالى من هذه العقيدة الفاسدة مخفی که در این فکر  
جمیل ولادت حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و سلم بلا انضمام منکرات و مکروهات شرعییه باشد  
آنرا مجمع اتمام و بدعات فهمیدن اجتماع تمامی علمای دین سابق و حال را از مذاهب اربعه شرعی  
و غر با در بحث عجم بر ضلالت و بطلان قرار داد و حرمین شریفین را درهما الله شرعاً و الهی  
انکاشتن و اتباع سنت منحصر در افراد عدیده بلاد هندوستان و دمشق چه خوش اخلاق و  
و حسن ظن نسبت به علمای اسلام و بلاد اسلام است حواله العبد المسکین محمد صلی الله  
خاتم الله علیه و آله بالحسنى و ثانیاً بر تقدیر که صاحب ساله همه مجوزین این عمل را از غیر معتبرین  
بلکه گمراه و بی دین می شمارد پس چرا از اکثر همین ائمه دین فقها و محدثین برای اثبات و عادی  
سند های بیجامی آن و بر سر شاخ شستن بن بابریدن بر عقل خود خط کشیدن است قولم بدست  
و معصیت کی لغوی عام که عبارت از طلق محمد است خواه عبادت بود یا عادت و دوم  
خاص که عبارت است از زیادت و انتقاص در دین بنده صحابه بدون اذن شارع لا قول و لا فعل  
ولا عراة ولا اشاره پس لفظ بدعت در بین حدیث و در احادیث و دیگر عام است شامل  
محدثات و این عموم بحسب معنی شرعی خاص است نه معنی لغوی عام الی قولم و باین قیود چون  
تفسیر مناره مسجد که بنا بر اعلام اوقات صلاه است و تصنیف کتب که آنکه و چون تعلیم تسبیح  
و استعمال نخل و مداومت بر اکل لب حنظل و شلما که هر یک امر از اینها ماذون فیہ بل مأمور به است  
برسبیل اجمال الی آخره اقول ازین مقام با و اثر شرع ثابت است که چیزی که بالا جمال اخل ماذونات  
شرعیه باشد گو خصوص آن صراحت از قول فعلی شارح بهیئت که انکسیه ماثور نباشد و نه از  
صحابه کرام مروی باشد در ضلالت داخل شدن نمی تواند پس آن مستحسنت ائمه ویران عذر  
و بایسته من دفع و مطرود و خرافات شان همه باطل و مردودند که آنحضرت آن مستحسنت را  
با اشاره مضامین احادیث صریحه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم تحسین گردانیده اند  
و داخل بودن آنها در موهومات ماذونات بلکه مأمورات شرعیه بالا جمال بقیوت رسانیده اند  
قطع نظر از احسان عام دیگر بدعات حسنه حال خصوص اظهار سرور و ادای شکر نعمت در ایام

مبارک ولادت شریفه الکه صاحب جمع البحار که مستند این طائفت است و نزد این طائفه در ائمه حقین  
 و اجداد فقهار و محدثین داخل در قائمه جمع البحار فرموده تقریر بحمد الله و تیسیر الالکثیر  
 من معجم بحار الانوار فی غرائب التنزیل و لطائف الاخبار فی اللیلة الثانیة عشر  
 من شهر السمر و البهجة مظهر منبع الانوار و الرحمة شهر ربیع الاول فانه شهر امرنا  
 باظهار الحور و فیه کل عام الی آخره اگر برین تسلی نیاید تا کلام ابن الحجاج مستند خود مطلع  
 نماید که بشاره آنحضرت صلی الله علیه و سلم فضیلت شهر مبارک و اولویت زیادت اعمال  
 ناکیات در آن تحقیق می فرماید بایقان طعن بر لفظ بدعت باینکه آنحضرت بر آن استحسان و کتب  
 شرعیة اطلاق محدث و بدعت می نمایند و صراحة بدعت بمعنی شرعی تقسیم می فرمایند پس  
 این اعتراض و اشکال مغلطه جهالت حلتش اینکه مرادشان از بدعت که آنرا مورد تقسیم ساخته اند  
 و بران هم اطلاق بمعنی شرعی پرداخته اند امری است که مخصوصه سنت آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 نباشد و قول فعل آنجناب از ان بساکت باشد خواه مزاحم و مخالف سنت و غیره منافی کلامی  
 طریقه محدوده آنحضرت صلی الله علیه و سلم باشد خواه موافق قواعد عامه شرعیست بالا جماع  
 حکم و فعل سنت و ثابت بشاره اعاذیث صریحه جناب شفیع امرت صلی الله علیه و سلم  
 که آنحضرت این معنی عام را هم بمعنی شرعی فرموده اند و تقسیم آن نموده اند بلا علی قاری علیه السلام  
 در شرح موطا امام محمد فرموده اصل البدعة ما احدث علی غیر مثال سابق بطلاق  
 فی الشرع علی ما یقابل السنة اهی مالو یکن فی عمدة صلی الله علیه و سلم نیز تقسیم  
 الی الاحکام الخمسة که اذکره الحافظ السیوطی مویذات این امر معروف و مشهور و قد  
 از این بر دیگر سایل منقول و مستور اما اینجا اختصار منظر است و تقسیم بدعت و اطلاق بمعنی  
 شرعی برین معنی چند امر است اول آنکه لفظ بدعت بمعنی لغوی شامل کل احدثات غیر سابق است  
 و لفظ سنت بمعنی لغوی شامل بر طریقه هر کس است اما به گاه در عرف شرع سنت اصطلاحی است  
 خاص بر قولی فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم شده است و اطلاق بدعت بران نباید  
 و بدعت مقابل سنت نیست پس این معنی خاص یعنی هر چیزیکه باخصوص سنت آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 نمیشود و سلم نباشد البته معنی لغوی لفظ بدعت نمی تواند شد صرف اصطلاح اهل شرع است و دوم آنکه



از صحابه کرام اطلاق لفظ بدعت بر محدثات خود نشان ثابت است با وجودیکه گاهی بر سنت آنحضرت  
اطلاق بدعت فرموده اند پس البته این اطلاق بدون تقسیم بسوی حسن و سیئه درست نمی تواند شد  
قطع نظر از اینکه نزاع منازعان در استعمال آن اطلاق معنی شرعی بر آن نزاع لفظی است لکن فرض آنکه  
ایمضی معنی لغوی است و معنی شرعی اصطلاحی مختص در خصوص آن معنی است که هرگز بدعت سیئه  
صداقت نشود اما این را آنجا که بر حسنات ایمهین با وجود عدم مزاحمت که امی سنت و با وجود  
در مندوبات شریعت بالاجمال حکم ضلالت لازم گردانیده آید اطلاق بدعت بر آن بمعنی دیگر است  
و لزوم کلیت ضلالت برای معنی دیگر حاصل آنکه میان معنی لغوی اصطلاحی تفرقه ساختن مقدم و ضلالت  
پس ایش است انداختن و تحقیق و تطبیق چنانکه ایمه دین فرموده اند نه بر داشتن و بی باگانه علم طعن  
بر آنکه اعلام افراختن همان کیدی است که شیطان بعین خواریچ و روافض و معتزله و غیرهم را که با خدا  
و ان گرفتار گردانیده بقصر ضلالت رسانیده است قوله و عند الاستقرار در عبادات بدعت  
محصه مجموع صوم و صلوة و تلاوت و امثال ذلک بدعت غیر سنیه یافته نمی شود الی آخره اقول  
مفتش این دعاوی همان کج فحش احوال اکابر است سنت البته مری که در قواعد عامه شریعت منوج  
نهایت از طرف خود در عبادات داخل نمودن حسن نمی تواند شد اما آنچه بطور عموم از مندوبات  
شارع باشد اگر بدعت برکت که امی نیست غرض آن که منافعی و غیر ضرر و معینه شریعت نباشد  
بجمل آورده شود البته در عبادات بدعتی هم اطلاق بدعت حسن موافق تصریحات استعمالات  
ایمه دین بر آن نموده خواهد شد اینجا که نظر بر خصایص است بر نقل عبارت کتاب تنبیه السفیه که رود  
روافض است اکتفا میرود و جای که جتهد مذکور در کتاب صوابم الزام بدعت بر صاحب تحفه  
و غیره نداده صاحب تنبیه السفیه جوابش بدین عبارت داده اگر مراد از بدعت بدعت حسن است  
نعم و مراد بدعت کس از فرق اسلامیة انقسم بدعت را نه موم نمی شمارد و اگر مراد بدعت سیئه است  
پس لایسزم که ازین عبارت مفهوم شود چه بسیار خبریاد و عهد سلف نبوی مثل بنا و مدرکس  
و قناطر و تدوین کتب و علوم که خلف صالح پیدا کرده اند و در طریقه زهد و عبادات و مجاهدات  
و شغال اختراع بسیار واقع شده و اصلا جای ملامت و عتاب نیست قال الله تعالی و هیئت  
ابتدعوا ما کتبناها علیهم الا ابتغاء رضوان الله الی آخره و مویذات این امر عنقریب



می بیند از مقام ظاهر است که بخدیبه مخالفت تمام فرق اسلامی نموده اند قوله فقیر میگویی که آنچه  
در قول علی تقسیم بدعت بسو حسنیه و سنییه یافته می شود و کلیه کلیه قد ضلالتة محمول بدعت سنییه  
یعنی برخلافی است که در تعریف و تشخیص بدعت رود داده الی قوله ازین سو رانده و زان سو رانده  
بنابر احتیاج رفع تناقض بصورت تلفیق و تطبیق بظن خود که ان الظل لا یغنی عن النور شیئا  
قسمت بدعت حسنیه و سنییه کردند و ضلالت هر بدعت را حمل بر سنییه نمودند چون شش تعلقه و محمدیه  
هر که و مد است هر که آمدن نظریه تحقیق و تنقیح را اندک کرده بر قول منقول بلا اسعان جمود نموده و شسته  
رضه این در احوال همه را فرافقت الی آخره اقول الله الله این چه حماقت است چه سفا  
و این قولی اشعار بکلیه تصریح است باینکه از حد صحابه کرام تا هزار دوم که هزاران هزار تحقیق و فقرا و  
محدثین بسیار می نامور با وجود اطلاق بدعت حکم استحسان فرموده اند و تقسیم بدعت بسوی حسنیه  
سنییه و حمل کلیه حکم ضلالت بر کلی بدعت سنییه نموده اند معاذ الله ان الله دین در واد عضال چهل گرفتار  
بودند پس این سخن نیست که بالبداهه بر جهالت صاحب ساله شهادت میدهد و همین سخن لغوی است  
بیان صاحب ساله بجلوه ظهور می نهد قوله همین تنها حضرت مجدد در هزار دوم بشاعت این  
و تفریق متغیبه و ملهم شده و ترویج تقسیم بدعت نمودند الی قوله بعد انجناب علمای دیگر موفق  
باین اوراک شده و ضلالت هر بدعت یا اثبات رسانیدند الی آخره اقول اولاً لکن شمس شمس  
تنها در هزار دوم بر ترویج تقسیم امری بیک معنی مستلزم بطلان تقسیم آن امر یعنی دیگر مقتضی فساد  
اثبات حسن بعضی افراوشش آن معنی نیست چنانکه امیه اخبار و مشایخ کبار آن شیخ نامدار در هزار  
اول تصریح فرموده اند و نه این الهام است لکن تفصیل و تمهیل آن امیه اعلام شیوخ اسلام دارند و تا که  
نذیر با سماعیه و پایه یثبوت رسد و تا نیا قطع نظر از تصویحات امیه دین که در هزار اول  
گفته اند و بموجب قول صاحب ساله در مرض چهل گرفتار بوده اند بیاری اند امور را  
که کتاب و سنت از آنها بهیئت مخصوصه گذاریده است و از قول و فعل آنحضرت صلی الله  
علیه و سلم ناخوش نیستند با وجود ترک شایع در هزار دوم هم همین شیخ نامدار ذی شأن دیگر  
اضلالت و الاتبار سلسله ایشان استحسان و تجویز آن فرموده اند پس استدلال بکتابیه اقوال  
آن صاحب حال در حق صاحب ساله و دیگران ازین طائفه موجب وبال و نکال است و تامل

لیکد طائفة نجدیر باید وید که در نجار نافهمی خود بر ای تحلیل کافه علماء دین تا هزار و دهم استناد  
بنیک قول شیخ میکنند حالانکه در بعضی مجموعه فتوحیه تبرک الشیخ فاضل بقضای الکلمات المجمع من شیخ  
بحال آن صاحب حال عائد میگردد و انند جائیکه برادر بزرگ این خور و پیچو گرگ حمله سرگ بر شیخ نموده و گفته  
بعض از شارحان شریعت این قوم اشاره به سبایه را که با اتفاق احادیث و آثار متواتره و اجماع  
ایمه اربعه و صاحبین و جمیع فقهاء و محدثین سنت حرام گفته اند آن قطعی نظر آنکه ادعای شریعت  
سفیت رفع سبایه با اتفاق احادیث و آثار متواتره و اجماع جمیع فقهاء و محدثین ثابت نگذارد  
باید دید که چگونه تشفیج شیع تحت تشریح در مسئله خلافیه بر شیخ لازم می نماید و ایشان اینک سنت  
متواتره و مخالف اجماع جمیع قارعی و دهریس صاحب ساله که برای تخطیط دعوا نام المام شیخ برای  
اثبات تخطیط کافه علماء کرام تا هزار و دوم بر زبان می آرند حال بیان کن که بموجب عقیده و و باید شیخ را  
از کرام فریق می پندارد و قوله اطلاقش بهیچ جار و حی تخصیص و تنقید ندیده کنخ اقول این ادعای  
محض است قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من ابتدع بدعة ضلالة لا یرضاها الله و  
رسوله کان علیه من الاثم مثل اثم من جعلها و مر قاة گفته و قید البدعة بالاضلاله  
لاخراج البدعة الحسنة كما لمارخ کذا ذکره ابن الملک انه و جمیع البحار بذیل بدعة ضلاله  
نوشته هو احراز عن البدعة الحسنة امه محدث و هندی در اشعة اللغات و شرح النجاشی  
فرموده بخلاف بدعت حسنه که در وی مصلحت دین و تقویت و ترویج آن باشد آنکه در مقام هر حق  
بذیل حدیث من احدث فی امرنا ما لیس منه نوشته او لغطا لیس بدین اشاره بهیچ کسی  
که نکالنا اوس چیز کا جو مخالف کتاب سنت کی بنویرا اینین آنکه و کفی بذلک حجة علی المخالفین قوله  
بعد اعتراف و باره امری بدعت بود و در پی تقسیم رفتن بدان ماند که یکی گوید بول و قسم  
پاک و مباح و حرام و نجس آن اقول جوش جهالت صاحب ساله در کمال ترقی است و در هر قول  
ناندان سابق و او نافهمی میدید و معذرا مردم در میدان تحلیل و تفصیل ایام دین قدم می نهد قطع  
از نظیر سفاهت و دین قول اشار طعن و تبارک اصحاب کبار حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم  
و سلم است تفصیل این اجمال آنکه از روایات معتدله ثابت که صحابه کرام با وجود اعتراف بدعت  
بودن و باره بسیاری از امور و پی تخسان مدح آن رفته اند و افض از جهالت خود و رجوع

کرام الفاظ ضلالت التیام بر زبان می آرند و مدح آن امور را با وجود اعتراف و اطلاق حدیث  
 مخالف حضرت شایع می شمارند المذمومین فرموده اند که مدار قبح و ذم بر فراحت و تغیر احکام  
 کتاب و سنت نیست نیز مجرّد تلفظ لفظ بدعت و این لفظ بدعت معنی متغیر است و بیک معنی تقسیم  
 بسوی بدعت حسنه و بدعت سلیه پس در تفسیر بدعت حسنه و حکم بحسن امری با وجود اعتراف بدعت  
 بودنش هیچ جای اعتراض نیست حال صاحب ساله نخواهد که باز همان دو سوسه از پنج و بن برکنده  
 رونق تازه دهد و گفته افسرده خوابیده را بیدار ساخته بنفشه ظهور نهد بناؤ علیه و پرده پیل  
 آن ائمه اعلام حقیقه قصد تضلیل صحابه کرام دارد که بجز الفاظ شنیعه تشبیح بر زبان می آرد و حال آنکه  
 اقوال علماء دین نقل نماید تا واضح گردد که تحقیق تقسیم آن ائمه اعلام همه صواب و درست است و حضرت  
 صاحب ساله بر آن کرام محض عمل فرمایند و بسبب است امام بخاری علیه الرحمه صحیح خود روایت نموده  
 که حضرت امیر المؤمنین فاروق رضی الله تعالی عنه در حق اتمام شریعت تراویح و التزام آن فرموده  
 نعمت البدعة هذه شرفانی و کشف الغمّه آورده کان ابو امامة الباهلی یقول یقال لحدیث  
 قیام شهر رمضان امر یتب علیکم فدا مواعل ما فعلتم ولا تتركوا فان الله تعالی حاتم  
 بنی اسرائیل فی قوله و رهبانیه تابند عو هاماکتباها علیهم لا ابتغاء رضوان الله  
 و حضرت ابن عمر رضو و حق صلوة صحیح فرموده نعمت البدعة هذه و نیز فرموده ما ابتدع المسلمون  
 افضل من صلوة الضحی بکذا فی فتح الباری غیره امام عینی در شرح صحیح بخاری شریف بذیل شرح تو  
 حضرت امیر المؤمنین رضی الله تعالی عنه فرموده انما دحاها بدعة لان رسول الله صلی الله  
 علیه و سلم لم یسئها فهو لا کانت فی زمن ابی بکر رضو و رغب فیها لقوله نعم لیدل علی  
 فضلها و لا یمنع هذا اللقب من فعلها و البدعة فی الاصل احداث امر لم یکن فی  
 زمن رسول الله صلی الله علیه و سلم ثم البدعة علی نوعین ان کانت تندرج تحت  
 مستحسن الشریع فی بدعة حسنة الم و امام قسطلانی فرموده سماها بدعة لانه  
 صلا الله علیه و سلم لم یسئها لاجتماع لها و لا کانت فی زمن الصدیق رضو و هی  
 خمسة واجبة و مندوبة و محرومة و مکروهة و مباحة و حدیث کل بدعة  
 ضلالة من العام المخصوص قد رغب عمر رضی الله عنه فیما نقوله نعم البدعة و هی کلمة

مجمع المحاسن کما انهم وجمع البحار گفته فی حدیث عمر رضی فی قیام رمضان نعمت البدعة هی  
 نوعان بدعة هدی و بدعة ضلال فمن الاول ما کان تحت عموم ما ندب  
 الشارع الیه و حضر علیه فلا یندم لو عدل لاجر علیه بحديث من سن سنة <sup>حسنة</sup>  
 و فی ضل من سن سنة سئیة و من الثاني ما کان بخلاف ما مر به فیندم و یکر  
 علیه و التراجع من الاول لانه صلی الله علیه و سلم لم یسن لهم الاجتماع و انما  
 صلاح الیال یشرکها و لا کانت فی زمن الصدیق و هی علی الحقیقة سنة کحدث  
 علیکم بسنتی و سنة الخلفاء الراشدين و اقتدوا بالذین بعدی و علی الآخر  
 یجمل حدیث کل بدعة ضلالة <sup>رض</sup> الخ و سیرت شامی از امام ابو شامه آورده قال عمر  
 نعمت البدعة یعنی انها محدثه لم تکن و اذا کانت فلیس فیها رده لما مضی فالبدع  
 الحسنه متفق علی جواز فعلها و الاستحباب لها و رجاء الثواب لمن حسنت نیته  
 فیها و هی کل مبتدع موافق لقواعد الشریعة غیر مخالف لشیء منها و لا یندم من فعلها  
 محدث شرعی الخ قوله بدعت آنست که بعد قرون ثلثه مشهور لها بوجود آمده و اصلش از کتاب  
 و سنت معلوم نشده و سندش به ثبوت نهیسته چه ظاهر و چه خفی چه ملفوظ و چه مستنبط آنکه اقوال  
 در اینجا چند امور ملاحظه باید نمود اول اینکه در ماسبق در تعریف بدعت صرف قید بعدیت  
 صحابه اعتبار نشده بود و در اینجا قید بعدیت قرون ثلثه افزوده دوم آنکه حسب این تعریف چیزی  
 بعد قرون ثلثه بوجود آمده اما ایمة دین ازین شارع گوشتاره هم باشد و سندا تخسان گوشتی  
 و مستنبط باشد ثابت فرموده باشند از اشرع عابدعت و ضلالت نه توان گفت پس اکثر دعای  
 صاحب سائمه هم مشربانیش نیست و نابود شدند سیوم بر تقدیر اخذ قید بعدیت قرون ثلثه  
 در مفهوم بدعت ضلالت حسب این تعریف چیزی که در قرون ثلثه بوجود آمده باشد یا اصلش  
 از کتابی سنت نباشد بلکه فراحم کتاب و سنت باشد از بدعت ضلالت نه توان گفت  
 حال آنکه وجود و ظهور ضلالت خروج و رخص قدر در قرون ثلثه بیکه در قرون اول زمان  
 صحابه کرام بوده است و بالاتفاق عقاید اینهمه شرعاً داخل بدعت ضلالت اند از اینجا  
 مقترح میگردد که اعتبار تحدید زمانی در بدعت چنانکه بخدییه میکنند لغو و حمل سنت صحیح بر آنست

که جمیع محققین علماء دین میگویند که هر امریکه مزاج کتاب وسنت باشد خواه در قرون ثلثه  
 موجود آمده باشد یا بعد از آن مذموم و ضلالت است و هر امریکه مشرب باشد و بات شارب  
 و استحسنات ائمه دین است حسن موجب برکت است قوله لهذا بعض گفته اند که منقسم حسن  
 و سلب بدعت لغوی است آنچه اقول ذکر قول این بعض و هشاد بدان صاحب رساله را  
 چه مفید است که حسب این قول این بعض بدعت بمعنی اصطلاحی شرعی جو سلب نباشد اما این  
 از آنجا که حسب قول این بعض تحسنات ائمه دین در افعال بدعات شرعی منحصره در ضلالت اند بسیار  
 از تحسنات که در بابیه اسماعیلیه بر قایلین آن حکم ضلالت کرده اند و میکنند موجب تصریح  
 همین علماء هم تحسان آن ثابت است قطع نظر از دیگر مسائل صاحب رساله آنقدر چالاک و بی با  
 و جرات و سفاکی اختیار نموده که بی لحاظ عقل و فهم برای تأیید مذہب خود بسند ملا علی قاری  
 و ابن حجر مکی و حافظ عسقلانی و حاجی رفیع الدین خان مراد آبادی و غیر هم می آورده اند حال آنکه  
 این همه حضرات رئیس تصحیح تحسان همین محل مجلس مولد جاہل و گمراه بشمار و پس تا چند وقت  
 که برای تطویل رساله اقوال این علماء متضمن ذم بدعت از نا فهمی ذکر کرده همه خارج از بحث  
 که صاحب رساله بی مقصد و مطلب آشفته برده قوله فصل اول در اول منع انعقاد مجلس  
 برای حمل مولد الی قوله از سلف و خلف معتقد و مستند منقول نه آنچه اقول این ادعا محض است  
 چه تحسان انعقاد مجلس شیخ از اکابر دین ائمه معتزین تا استاد مستند صاحب رساله که  
 لقبشان موجب شهادت آخر همین رساله سند العالمین فی العالمین است ثابت و منقول و  
 اطلاق بدعت بران بدان معنی که تکریم ضلالت باشد غیر صحیح است و بدان معنی که اطلاق بدعت  
 بران می توان نمود خواه آنرا معنی شرعی گفته آید یا لغوی به تقدیر حکم لزوم رسالت بران محض  
 باطل و قبیح است قوله اول کسیکه این عمل ایجاد کرد شیخ عمر بن محمد است که بیچاره از مشائخ و صوفیه  
 و علمای کرام اوراقی شناسد و در هیچ کتاب از او استناد مروی نیست آنچه اقول در کتاب  
 سیرت شافعی هم گفته اند اکابر صاحب رساله معروف و مشهور است مذکور و مستطوریست و کما  
 اول من فعل بالموصل عمر ابن محمد الملا احد الصالحین المشهورین و به اقتدای  
 فی ذلک صاحب ارباب و غلبه آنچه پس ازین عبارت شهادت صلاحیت و شهرت

حضرت شیخ قدس سره و اولیت فاعیت این عمل و شهر موصل نسبت بان شیخ اجل رضی الله  
 تعالی عنه ظاهرست پس بر جهالت خود کفر نیست و دیگران را بچشم بد نگریستن حماقت است  
 و بس و این جمله را باید داشت که جایا در این ساله و دیگر سایل این طائفه کار آمدنی است  
 قوله سبط ابن جوزی در کتاب مرآت الزمان نوشته حکمی بعض من حضرو فی بعض الموالد انه  
 عد فی ذلک الساط خمسة آلاف غفر شوی و عشره الاف حاجة و مائة الف  
 زبديه و کان یعمل للصوفیة سماعا من الظهار الی الفجر و یرقص بنفسه و کان یحضر  
 علی المولد کل سنة ثلثمائة الف دینار الی قوله قد ادعی الشیخ تاج الدین عمر و علی بن  
 السکندر ی مشهور بالفاکها فی من متاخری الماکیة ان عمل المولد بدعة مذمومة  
 انتهى اقول در اینجا حال متاظره و افترا بر داری صاحب ساله باید دید که بنام نهادن مرآت الزمان  
 سبط ابن جوزی عبارتی نقل نموده و در آن قول تاج الدین داخل کرده لفظ انشی نوشته  
 تا مطالعة کنندگان را شبهه این معنی شود که فاکها فی قبل از سبط ابن جوزی بوده و سبط ابن جوزی  
 استناد و ذکر آن فرموده حالانکه ولادت فاکها فی در سال وفات سبط ابن جوزی واقع شده  
 در کشف الظنون از قطب الدین موسی مورخ آورده رأیت ان اجمع التواریخ مقصد او جمع  
 مرآت الزمان فشرکت اختصاره فوجدته قد انقطع الی سنة اربع و خمسين و ستائة و هی التي تو  
 المصنف فی انسابها الی آخره و حافظ سیوطی در بغیة الوعاة در ذکر فاکها فی فرموده ولد سنة  
 اربع و خمسين و ستائة و مات سنة احدى و ثلثین و سبع مائة اینست حال دیانت  
 این طائفه در نقل که خاصه لازم ایشانست قوله دلیل اول آنکه باری تعالی از عبادات و  
 اعتقادات آنچه برای عباد خود کافی دانست مشروع نمود الی قوله زیادت بر نصست و  
 زیادت بر نصست کما تقر فی موضع الی آخره اقول این کلام محل بحثست بوجه  
 اول آنکه مرادش مشروع نمودن باری تعالی ظاهر اینست که همه فروع جمیع عبادات و جمیع  
 افراد کل تطوعات مشروع را بقیود مخصوصه و نوافل صورت کذا بی نام بنام تصریح و تعدید  
 و تعیین و تحدید فرموده است پس هر چه نه چنینست غیر مشروعست و عمل بدان احدی  
 زیادت بر نصست و تلام ازومش نیست پس این ادعای است فاسد و قویست کاسد که قطع نظر



اند که پیش از این شیخ بر حال صحابه کرام رضی الله تعالی عنهم لازم میکنند که باحداث بسیار بی از او  
 اقرار فرموده اند با وجودیکه از خصوص کتاب اندوخت که از این خصوص آنها ثابت نه نموده اند بلکه  
 بسیاری از فواید عبادات مخصوصه و هیأت قطوعات معینه را که صرف از احادیث شریفه  
 ثابت اند بجهت عدم ثبوت مشروعیات از کتاب است نسخ قرآن و زائد بر آن معاذ الله گفته اند  
 و عمل با حدیث احادیث را اموریکه در کتاب است حکم آن نیست باطل باشد و این به فتح باب  
 جهل و احادیث چنانکه در کتاب اصول مذکور است و اگر مراد شایسته است که قرآن مجید اصول  
 جمله عبادات و خیرات و مندوبات را بطور اطلاق حاوی است و هر چه از اطلاق فعل خیر  
 و جنس مندوبات مشروعه عموماً کتاب است مخالفت داشته باشد غیر مشروعه است  
 و عمل بدان زیادت برض پس همین تقدیر بر حسنات این دین عموماً ماگو با خصوص این کلام مجید  
 ثابت نباشد الزام نسخ و ادون و جرح مولد خصوصاً تحت لزوم نسخ نهادن و دینی تکفیر  
 و تضلیل الکابرین از فقها و محدثین افتاد و سفاست و ضلالت است و تائید در کتاب اصول  
 تصریح است باینکه زیادتی که نسخ بودن و نبودن آن متنازع فیهِ و محو است مراد از آن  
 زائد کردن امری یا حقاً در کینت یا شرطیت در امر منصوص مخصوص است که همچو زیادت زود  
 خفیه داخل نسخ نیست پس از احادیث صحیح هم که احادیث اثبات همچو زیادت جائز است  
 و زود شافیه و حنبلیه داخل نسخ نیست نه اینکه هر امری که در قرآن مجید مذکور نبود و فوق  
 از آن ساکت باشد قول بآن و عمل بدان مستلزم تخریب نسخ قرآن باشد یا در امر منصوص امری  
 دیگر بقصد استیفاء نیست برکت یا حسب تعامل حادث مرعی نمودن بی آنکه رکن و شرط  
 گردانیده آید مستلزم نسخ باشد که این به مخالف مقررات حقیقه اصول است پس از نافی  
 خود حواله بسکله اصولیه نمودن و لب باظهار تخریب خود کشودن و برای اظهار منطق دانی خود  
 قیاس مرکب ساختن و بر حد تمکین حد او را وسط نظر نداشتن امری است قبیح که لا ینفی علی  
 ذی فکر سلیم و عقل صحیح چون بخندید و بر مقام باوجود عدم فهم مرام و کس مسکله زیادت نص  
 و مستلزم نسخ برای تضلیل و تکفیر ائمه اعلام و ابطال استحسنات آن کرام پیشین میکنند  
 بنحو آنکه در مقام عباداتی چند از کتب مشهوره اصول نقل کنند و در مسلم الثبوت نوشته مسکله

سلكه زيادة عبادة مستقلة ليست بشيئا من اجزاء العلوم وشرح فرموده اى ليست شيئا  
للمزيد عليه وان كانت من جنسه فانه لا يرفع شيئا من المزيد عليه وهو ضرورى الى  
ونيز در سلم وشرح نست واما زيادة جزء فى الواجب كالتغريب والحد للزنا وازيادة  
شرط بعد اطلاق الواجب كالايمان اى اشتراطه فى رتبة اليقين فعمل هو  
نسخ الحكم المزيد عليه فالخفية قالوا نعم نسخ وهو المسمى بالنسخ بالزيادة والشا<sup>فعية</sup>  
والحنابلة واكثر المعتزلة قالوا لا نسخ الى اخره وبعد بيان مذاهب نوشتة لنا ان  
المطلق عن تلك الزيادة دل على الاجزاء مطلقا سواء مع الزيادة او عجزا  
عنهم لانه اى المطلق كالعام يدل على افرادة التى هى مع الزيادة او مجرد اعنى ابدال  
وليس هناك صارف عنه لان الكلام فيما لا صارف غيره هذه الزيادة وهى  
مفروض الاشفاء زمان جود المطلق فيحمل على الاطلاق ويدل عليه التقيد  
بجزء او شرطينافيه فانه يقتضى عدم الاجزاء بدونه فيرفع هذا التقيد  
حكما شرعيا وهو اجزاء الافراد التى هى مجردة عن هذا التقيد وهو ظاهر جدا  
الى ونيز در سلم نوشتة ولهذا امتنع الزيادة عندنا بجمعا لواحدها على التقاطع كالمطهر  
للطواف الى وشرح بعد بيان فروع گفته شر هذا المقدار انكفى اعظم افتراض هذه  
الامور الى ونيز در سلم وشرح بحر العلوم در بيان جواب ثلث مجوزين تاثيرات اجماع گفته  
قلنا اول ان الآية كانت ساكنة عن حال الام مع الاخيرين كان اميد المؤمنين  
عثمان رضى الله تعالى عنه ردها فى هذا الحال من الثلث الى السبعة فمسأل ابن عباس  
ان الآية لا يتناولها فاستدل اميد المؤمنين بضعها لاجماع فيما سكت عنه الكتاب  
وهذا ليس من النسخ فى شئ وهو ظاهر جدا الى اخره در تقييد فرموده اما اصناف الحكم  
فقد اختلفوا ان الزيادة على النص نسخ ولا وذكروا انها اما زيادة جزء كزيادة ركعة  
مثلا على ركعتين او شرط كالايمان فى الكفارة او ما يرفع مفهوم المخالفة الى  
در توضيح بعد بيان مذاهب ودلائل مختار خود نوشتة فلا يزداد التغريب على الجملة والشيء  
والترتيب والولاء على الوضوء وهو اى الوضوء على الطواف والفاضة وتعديل

الا نكان على سبيل الفرضية بخبر الواحد ولا يمان على الرقبة بالقياس سري لا يناد  
 قيد الايمان على الرقبة في كفارة اليمين بالقياس على كفارة القتل يرد ههنا  
 انكم زدت الفاتحة والتعديل بخبر الواحد حتى وجبا وانما لم يثبت الفرضية  
 لانها لا تثبت بخبر الواحد عندكم فان الفرض عندكم ما ثبت لزومه بدليل قطعي  
 والواجب ثبت لزومه بدليل ظني فقد زدت على الكتاب بخبر الواحد ما يمكن  
 ان يزاو به وهو الواجب فيمكن ان يجاب بانما لم يزد الفاتحة والتعديل على وجه  
 يلزم منه نسخ الكتاب لانما لم نقل بعدم اجراء الاصل لولا الفاتحة والتعديل  
 حتى يلزم النسخ حينئذ بل قلنا بالوجوب فقط الى آخره ودر فتح القدير وبحث تسمية  
 او رده فادى الى نظر الى وجوب التسمية في الوضوء غير ان صحته لا يتوقف عليها لان  
 الركن انما يثبت بالقاطع وبهذا يندفع ما قيل المراد به نفى الفضيلة لئلا يلزم نسخ  
 آية الوضوء يعني الزيادة عليها فانه انما يلزم بتقدير الافتراض لا الوجوب الاخر  
 انه لم يسلل بصراحت تمام بثبوت رسيد وانه لم يوجد تجوز امر كية بخصوصه وقرآن مجيد كونه  
 وشرع وحيث ان الزنص ثابت نباشد وقرآن حميد ازان ساكت باشد تجوز نسخ قرآن لازم اليه  
 ورنه بر عبادات كذا تسمية ثابتة باحاديث شريفة هم مكر لزوم نسخ كتاب لازم خواهد آمد  
 بثبوت رسيد وانه امر كية وقرآن شريف مخصوص است با مقيد بصورت خاصة حيث ركن اليه  
 يا شيراز وانه يدان امرى ديگر دران البته داخل نسخ بالزيادة است اما زيادت امرى ديگر دران  
 باعتقاد فرضيت وركنيت وشرطيت بلكه بطور استحباب بلكه بطور وجوب هم داخل نسخ نقص  
 پس بر مجوزين و قابلين استحسان عمل محفل كرمولد شريف كه چگونگي دران زيادت كدامى ركن و شرط  
 بر عبادات مخصوصه مخصوصه كتاب التمسيت بحواله قاعدة الزيادة على النص نسخ تمت تجوز  
 نص كتاب التمسيت وادعوا سازى وافترا بر وازى است و ثالثا احتياج بآيه كرميه اكلت لكم دينكم  
 الآية رابطال استحسانات آيه دين كه از او و خاصه عومات مندوبات مطلقه كتاب و سنت و  
 مندرج تحت قواعد و اصول شريعت اند محض جمالت است مراد از آيه كرميه تكميل اصول دين  
 و تكميل قواعد و اصول شريعت است نه تحديد افراد و خاصه جمله احكام و تخصيص صور كذا تسمية نسخ عا

فهم این معنی از آنکه کریم متنی بر مجروح و قهرم است که همین هم راه منکرین قیاس هم زده بود چه عجب که صاحب رساله کلام و محبت منکرین قیاس را دید و بخواهت حاج کرده است قاضی ناصر الدین بیضاوی و تفسیر سراسر التعلیل فرموده الیوم اکملت لکم دینکم بالنصر والاکرام علی الادیان کلامها او بالانحصار علی قواعد العقاید والتوفیق علی اصول الشرائع وقوانین الاجتهاد الخ علامه خطیب و ماشیه فرموده هذا جواب عن حلیل نفاة القیاس فانهم قسموا علی ابطاله بان الدین کل فی آخر عهد النبی صلی الله علیه وسلم فلو کان القیاس جائزا بعد وکان ذلك القیاس لابد ان یکون لاظهار حکم لو یکم معلوما فکان القیاس موجبا لکمال الدین فلم یکن کمالا فی ذلك الزمان والجواب عنه ما ذکره هوان المراد باکمال الدین تحقیق قواعد العقاید وتبیین قواعد الاجتهاد وهذا لا ینافی وقوع <sup>اجتهاد</sup> وخصیجه الاحکام بعدة الی آخره ودر تفسیر کثیر گفته المسألة الثانية قال نفاة القیاس دلت الآية علی ان القیاس باطل وذلك لان الآية دلت علی انه قد نص علی الحکم فی جمیع الوقائع فالقیاس ان کان علی ففی ذلك النص کان عبثا وان کان علی خلا کان باطلا الی آخره بالجمله زیادیکه منافی آیت کریمه باشد و آنراست که شرح گفته آید تحت است علماء دین صادق نیست و زیادیکه صادق می تواند شد منافی آیه کریمه و مستلزم تحریف نیست پس دلیل اول بر ابطال انکار عمل مولد محض بی بنیاد و سعی صاحب رساله همراهِ انکار است و فقیر میگوید که از اصول همین مقدمات مسلمة او بعد طرد و اخراج منخرفات متعشرات <sup>مسئله</sup> و دلیل جدید برای ابطال حکم تحریم و مانعت این عمل ترتیب می توان داد مثلاً می توان گفت فقیر و تکریم حضرت بنی کریم در شرح شریف مشروع است پس اظهار شکر نعمت وجود با وجود بها کمال عبادات و صدقات و دعوات ایل اسلام و جمع مسلمین برای استماع امر باصوات و مناجات و فضائل حضرت سید الانام صلی الله علیه وسلم و تکریم ایام ولادت با سعادت که یکی از افراد اصل توفیق مطلق آنجناب صلی الله علیه وسلم است و اصل تخریب تکرار شکر نعمت و فضل شریف ایام با سعادت علامه ابن حاج و غیره از بیان رسول وی جلشانه ثابت فرموده اند و همچنان عقد مجلسی که کریم شریف که یکی از افراد رفعت ذکر آنحضرت و مندرج فضائل مجاس

بابرکت است که مخصوصه تخصیص حکم آن در قرآن شریف نباشد با وجود عدم مزاحمت حدود  
 خاصه مخصوصه شریعت بلکه با وجود عدم ثبوت تحریم و کراهت و مانعت از مجتهدین امت  
 حکم به تحریم آن نمودن و راه انکارش بی چون لب شیخ حکم مطلق و زیادت برصوص شریعت  
 کشودن است چنانکه در اصول مقرر شده است مثلاً در بیان کفاره که ذکر مطلق قبیه است پس  
 انکار از تجویر اعتناق عبد کافر که یک فرد از افراد آن است گو در قرآن مجید ذکر آن مخصوصیت  
 حسب قول اهل اصول حنفیه زیادت بر نص سبب از نسخ آن اطلاق است در مقام نقل فقره  
 از رساله دعائیه مولوی خورم علی که از اکابر طائفه بوده اند برای دین دوزی مثال رساله  
 ضروری است در رساله مطبوعه مذکوره در تحت آجباب دعائیه بعد صلوة شسته  
 اگر گویی که دست برداشتن در دعای صبح نمودن از احادیث قولیه و فعلیه البته تأیید میکند  
 عقب صلوات خمس بهیئت کذا نیست چه دلیل است گویم و بآنست التوفیق که چون ثابت شد که رفع الیدین  
 از آداب دعاست و جالب جانب است و موقت بو قتی و دون و قتی نیست پس حاجت دلیل  
 دیگر نمانده الا بلفظه ایضاً فیه باید دانست که دست برداشتن وقت دعا و رومالیدن بدانها  
 با حدیث صحیح و حسان قولاً و فعلاً در نماز مستقامت و غیره ثابت است گو با التزام عقب صلوات  
 بهیئت کذا نیست موی نباشد الا آخره قوله و اگر این زیادت را معین داریم لازم آید عدم صدق  
 حق تعالی این قول اگر از آنکه کریم تصریح فرموده و دادن بهیئت کذا نیست هر چه تطوع و جمله افراد  
 مخصوصه عموماً خیر و کل احکام خاصه جمیع امور در نفس مراد می بود و گنجایش ذکر این ایراد بود  
 حالانکه در کلام الله شریف برگزیده تخصیص و تبیین صور کذا نیست جمیع تعلوحات و بهیئت مخصوصه  
 جمله نوافل و سجرات و تقدید کل افراد کل امور خیر تصریح و تخصیص نفرموده است پس چگونه این معنی  
 از آنکه کریم مراد توان شد و چرا بر آنکه دین و علما و محدثین در تحسان صور کذا نیست تحسان  
 مخصوصه علم این تعلیل باید برافروشت و اگر این معنی را معین داریم لازم می آید عدم صدق  
 حق تعالی در قول و و هذا خلف عمتج و محال لا مجال فیه لا مکان و الاحتمال عند  
 معاشراهل الحق لکن آنکه عامه با جمعی که بر التزام امکان و مقدم بریت کذب او تعالی شانه  
 معتراند و از استیاله و استماع آن سزاوارده امام شایان قدمت الهی را بر تفسیر شریفه کذب

برای مقدوریت و امکان این حجب فاحش بجناب مقدس ربانی دلیل ساخته و بر تقدیر عدم  
 آن ملزم از دیاد قدرت انسانی بر قدرت ربانی پرداخته اگر چه نزول ثوبت کفر بود  
 این استدلال کاسد و اعتقاد فاسد مسلم و شسته و در رساله کلام الفاضل مولای خود  
 در مفاک اغراض انداخته بر اوست ذات خود از ان ضلالت و ارتعاش و انکار از ان  
 اعتقاد پنداشته اما چون حامد اسماعیلیه بنا بر پاسداری رئیس طائفه قول فاضل کسیر  
 خود را باطل و مردود می شمارند و حسب ارشاد مولای خود همان قول را کاذب می انگارند  
 از ایشان عجب نیست که تجویز وقوع آنهم کنند قوله و این احتجاج در رد یحیی بدعات بکار  
 می توان آمد آنهم قول هر چند نافهمی صاحب ساله از سابق بخوبی عیان گردید اما در اینجا  
 یکد و قول دیگر از علماء دین معتدین و مستندین صاحب ساله باید شنیده صاحب هدایه  
 بعد ذکر تلبیه سنون در بحث جواز زیادت تلبیه بر قدر ماثور نوشته و لایبغیان بخیل  
 بشی من هذه الكلمات لانه هو المنقول باتفاق الرواة فلا ينقص عنه لوزادها  
 جاز خلافاً للشافعي هو اعتباره بالاذان التثنية من حيث انه ذكر مظلوم لنا  
 ان اجلاء الصحابة كابن مسعود و ابن عمر و ابی هريرة رضوا و ابی هريرة رضوا و ابی هريرة  
 اما ثور و لان المقصود الثناء و اظلم بالعبودية فلا يمنع من الزيادة عليه لم  
 درین مقام باید فهمید که اگر استدلال صاحب ساله صحیح باشد الزام تجویز شیخ امر سنون ماثور  
 بلکه شیخ انصاری کتاب مسر صاحب هدایه و سایر ائمه حنفیه بلکه بموجب ادعای صاحب هدایه  
 بر حضرت ابن مسعود و ابن عمر و ابی هريرة رضی الله عنهم نیز حسب قول صاحب رساله  
 می توان نمود و نیز صاحب هدایه در اینجا مقصود از ان مطلق ثناء و عبود بود زیادت  
 بر قدر ماثور تجویز فرمود پس بر اظهار اعلان عقد مجالس ذکر آنحضرت و تحباب آن  
 شکر نعمت و ولادت با سعادت که مقصود ائمه دین و عامه مسلمین از ان ثناء و تعظیم  
 و رفعت و تکریم آنحضرت صلی الله علیه و سلم است و بیگونه مزاحم و رافع امور مقدوره  
 حضرت شارع نیست بلکه داخل افراد توقیر و تدرج و در ان اصل جامست اگر بالفرض  
 لفظ زیادت صادق نیز آید تا هم بموجب قول صاحب هدایه از تجویز زیادت منع شود



نمی شاید و در درختان و در بحث خواندن و در و شریف در فصل صفت الصلوة گفته و  
 ندب السیادة لان زیادة الاخبار بالواقع عین سلوک الادب فهو افضل  
 من تركه ذكره الرملى الشافعى غيرة الخ و غفيرة المستطلى گفته و ان زاد فی دعاء الاستفتاح  
 بعد قوله و تعالی جده لفظ و جل ثناء لك لا يمنع من زیادة و ان سكت لا یومر به  
 لانه لم یذكر فی الاحادیث المشهورة الخ بالجملة این احتجاج فاسد مخالف تحقیق محققین  
 بکار نمی توان آمد و زیادت احکام ثابت است بر کتاب مسند و زیادت احکام مجتهدین  
 بر کتاب سنت و زیادت امیر دین و علماء کاملین بر زمانه تأقیامت و اصل نسخ با زیادت  
 نیست بلکه اجراء احکام عمومات کتاب مسند افراد خاصه و تفصیل مجملات آنست آیام  
 شعرا فی مسند صاحب ساله در میزان گفته فان قلت فساد لیل المجتهدین فی زیادت هم  
 الاحکام التي استنبطوها علی صریح الكتاب السنة و هلا كانوا وقفوا علی حد  
 ما ورد صحیحاً فقط و لم یزیدوا علی ذلك شیاً الحديث ما تركت شیاً یقریکم  
 الی الله الا و قد امر نكوبه و لا شیاً یبعد کمر عن الله الا و قد نصت کمر عنه  
 فلیکون لیام فی ذلك الاتباع لرسول الله صلی الله علیه و سلم فی تبیین ما  
 اجل فی القرآن مع قوله تعالی ما فرطنا فی الكتاب من شیء فانه لو لا بدیع کیفیة  
 الطهارة و الصلوة و الحج و غیر ذلك ما اشد فی احکام الامة لمعرفة استخراج  
 ذلك من القرآن لا کما نعرف عدد رکعات الفرائض و النوافل و لا حیدر ذلك فکما  
 ان الشارع یدلنا بسنته ما اجل فی القرآن فکذلك الاثمة المجتهدون یدلونا  
 ما اجل فی احادیث الشریعة و لو لا بیاضهم لنا ذلك لبقیت الشریعة علی اجالها  
 و هكذا القول فی اهل کل دور بالنسبة للذی الذی قبلهم الی یوم القیامة الخ  
 قولکم چنانچه حضرت محمد و صاحب مجالس البرار الی آخره اقول حضرت محمد و خود امور  
 شخصی و نه از راه غیر نبوت از کتاب سنت را تجویز و تمسک بدانند بلکه کمال کبر و بزرگوار  
 از امر ارباب دین و علماء که ما فرموده اند از آن جملة است ذکر فلما را شدین صلی الله علیه  
 علیه و سلم که حضرت محمد و در مکاتیب خود آنرا داخل شعائر ساخته اند و در حق آنرا

به تحریر این کلمه پرداخته اند که ترک کنند آنرا بعد از کسی که دلش مریض باطنش خبیث باشد  
اگر صاحب ساله را عقلی و فکری باشد و بیند که دلیلش بر تقدیر تائیت بر حضرت شیخ هم  
بعینه اعاده می توان نمود که باری تعالی از عبادات و اعتقادات آنچه برای عباد خود کافی  
و نیست مشروع نموده و دین ایشان کامل کرده چنانکه در قرآن است که اکملت لکم دینکم  
و برین تقدیر اگر ذکر خلفاء را شدین هم در خصوص خطبه نماز جمعه و عیدین از امور دین می بود  
الیه حق تعالی آنرا مشروع میفرمود چه جای آنکه از شعائر باشد حق تعالی از شعیرت آن  
خبر نمیداد و چون شارح از آن بحث نکرد معلوم شد که احداث آن زیادت بر نص کتاب است  
و زیادت بر نص شیخ نیست کما تقرری فی موضعه و اگر این زیادت را همین دایم لازم آید  
عدم صدق حق تعالی و هذا خلف پس ثابت نشد که این عمل محدث است و سندش از کتاب است  
ثابت نیست بر آری باب انصاف مخفی نیست که اگر دلیل صاحب ساله تمام است کلام حضرت شیخ  
ایراد و ملامت است و اگر کلام حضرت شیخ حق و درست و صحیح است احتجاج صاحب بر ساله مردود  
و باطل و قبیح است و آنهمین جا اکثر دلائل مردود مردود شد و اگر آن دلائل مقول باشند  
کلام حضرت شیخ مردود دیگر و مثلاً می توان گفت در خطبه نماز الترام ذکر خلفاء کبار و ائمه  
این کار از حضرت سید ابرار صلی الله علیه و سلم مأثور نیست لا قولاً و لا فعلاً و کسی بهذا استبعاد نیز  
می توان گفت که الترام این عمل و اهتمام آن از عموم اصحاب کبار و اهل بیت اطهار مقول است  
با آنکه این حضرات در خطبه محبت و عقیدت خلفاء را شدین اقدام تمام است و این فایده  
از چند حالات یا خطبه در ایام سعادت فرجام ایشان نه بود و یا او حال امری بخیرسون  
و شروع را در عین خطبه که بهیت خاصه از کتاب سبغت ثابت نیست از دین نشمرند  
یا از ثبوت و برکت و خوبی این فکر تاوان بودند و بعد بطلان الشقوق الاخره مانند بایستک  
شان از احداث عمل زیادت امری و خطبه مأثوره و اگر کسی بر اثبات اهتمام این امر که حق  
صحابی بهت برگمارد و دین بحث و و احزاب تصدیقات طائفه پیش نظر دارد و اولاً آنکه  
اثبات دعوی از صحاح بسند متصل سازد و دیگر آنکه به نقل الترام این عمل محدث در عین خطبه  
عیدین جمعه از جمیع اصحاب اهل بیت لا اقل اکثرشان با نقل سکون باقیین بلا یکراحدی

پروانه و بودن این هردو امرها علییه را بجات نیست و نیز می توان گفت که عملی که فی نفسه مستحسن  
 اما فعلش از آن سرور ماثور نباشد ترک آن در حق عین است اتباع سنت و فعل آن موجب مواخذه  
 خدا و نیز می توان گفت که اگر این زیاده در خطبه نماز عید و جمعه هر قدر عرومی و ماثور مسنون  
 جائز هم باشد لکن بما و اضای الناس علیه و اعتقاد و طریقه لازمۃ بحیث لا یجوز  
 بترکه و یطعنون علی من اسقط هذا الذکر مریة فی خطبه حتی وصل الینام بعض  
 من اشهر بالعلم انه قال هو من الشعائر فلیحکم بالکراهة و المنع و امی بر تحقیق صاحب  
 که با وجودیکه از کلام او ظاهر است اینکه علماء دین تا هزار سال بر بی تحقیق جمود نموده و در احصا  
 گرفتار مانده بودند همین تنها حضرت محمد در هزار و دهم شصت احوال شان بلام شده  
 تحقیق امر حق نموده و بعد از آنکه دلائل خود همان حضرت محمد در اینم در دام تجویر نسخ کتاب  
 و شصت احسان امر محمدی بدعت گرفتار می سازد و باز برای مخالطه عوام بزرگ و کوچ حضرت  
 محمد می بردارد و مقتضای ایمان و انصاف آن بود که اگر صاحب رساله را بحسب ظاهر  
 چیزی مخالف تحقیق سلف در کلام حضرت محمد و بنظر رسیده و از حشش بر نافی خود گیر  
 در عونت مانع گردیده تا دلیل کلام میساخت یا به حمل بر سومی پرداخت آخر مجتهدین هم سهو و خطا  
 نموده اند که این همه از التزام تفصیل الیه دین از عهد صحابه و تابعین تا اکابر و پیشوایان حضرت محمد  
 و دیگر فقهاء محدثین و الزام تمت تجویر نسخ قرآن بآن پیشوایان اخف و اهدون بود اگر خصوص  
 و که پیشوایان طریقه حضرت محمد دکنم و فخر میگرد و بنا بر اختصار رساله بر یک سینه کفایت میکند  
 حضرت خواجه محمد شریف حسینی نقشبندی از اجله خلفای حضرت خواجه عزیز ابن صدیقی در کتاب  
 حجة الذکرین از رساله حضرت قطب اوقت قیوم سحافی جناب خواجه محمد پارسا نقشبندی که  
 از اکابر علماء دین و فقهاء محدثین و از اجله خلفاء نامدار حضرت خواجه بهاء الدین بوده اند نقل  
 آورده قال رضی الله عنه بدان آید که اسد بخانه بتوفیق و لیسر علیک بفضل سلوک طریقه  
 که به حجت حسنه که در این اصول شریعت مطهره بود متضمن مصالح و منیه باشد و منافی و مفرام  
 مستغنی نباشد و از حسنات عبادی دین و کبر احوال یقین بر وجه اسد را و احکم بود و در میان است  
 که خیر الامم اند و از ائمه شرفاء خلفاء بسیار است و اکثر من این بحسب من عهد الصحابة

والتابعین الی یومئذ الی آخره انتهى بکلمات الطیبة اینست حال حواله حضرت مجدد و قس علی علیه السلام  
 حال اقوال صاحب مجالس البرار و النظر بعین الانصاف و الاکن من تعسفین الا شرار قوله  
 و دلیل دوم آنکه عمل مولد از صاحب علیه الصلوٰة والسلام مانور نه شده لاقول و لا فعلا و کفی  
 بهذا منعافین لاحتماله بدعت است الی آخره اقول اولاً که مجرد عدم مانوریت از قول و فصل  
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم دلیل ممانعت شدن نمی تواند که قطع نظر از تحقیقات محققین اهل سنت  
 بخند و وجه مخالف تقریبات پریشان صاحب ساله هم است باری مستحاض و تابعین متبع تابعین  
 که آنحضرات با وجود اطلاق بدعت و محدث بودن و اقرار عدم مانوریت از آنحضرت صلوات  
 فرموده اند که بحسب ظاهر نزد صاحب ساله هم داخل مشروعات و ضلالت نباشد حال آنکه  
 بر تقدیر تمامیت این دلیل همین استدلال بر ممانعت آن مستحاضات هم جاری می توان نمود  
 والا مجرد عدم مانوریت از سنت برای ممانعت کافی نخواهد بود و ثانیا اگر مراد او شل از اثبات  
 ممانعت و اطلاق بدعت اینست که استحباب اعاده شکر نعمت با انواع عبادت و احقاق  
 فضل الایام و لادوات از قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم نه اشاره ثابت است نه صریح و سند  
 نه ظاهر است نه خفی نه ملفوظ مستنبط و اوله عامه شریعت شهادت آن نمی دهد پس اطلاق بدعت  
 بدین معنی برین عمل قوی است که بطلان قطع نظر از تحقیق دیگر محققین خود از قول علامه  
 ابن حاج مستند صاحب ساله که ایشان را از اجله ائمه است و محققین کتاب و سنت شماره  
 ظاهر و بابر است که عبارتش بعد ازین بنقل خواهد رسید پس ادعای نفی ثبوت حجت از سنت  
 مرتفع گردید اگر گوی که برگاه آن تعریف بدعت برین عمل صادق نیست پس بعضی از ائمه دین  
 که با وجود مستحسان آن اطلاق بدعت نموده اند محاشی حجت گویم از تعدد اصطلاحات  
 و اختلاف عرف مجازات مانع نیست عن ابن عمر رضانه قال فی صلوٰة الضحی انھا  
 بدعة و نعمت البدعة قوله دلیل سیوم این عمل از فعل اصحاب کبار اهل بیت  
 اطهار منقول نشده الخ اقول اولاً این استدلال تمام نیست چه اگر ائمه دین از فقها  
 و محدثین مستندین صاحب رساله در بسیاری از مسائل آخسان مستحاضات تحقیق فرموده

با وجودیکه بهیئت کذا ائیه منقول از اصحاب کبار و ابلیت اطهار بوده اند که خود آن ائیه دین  
 بدان اقرار نموده اند از آنجمله است آتجباب بیت کذا ائیه رجعت قهقری برای تکریم معینه  
 در طواف و دواع علامه شامی در حاشیه در مختار و بحث خلاف قبر گفته اذ اقصا به  
 التعظیم فی عیون العامة حتی لا یحتقروا صاحب القبر و یجلب لادب الخشوع  
 للغافلین الزائرین فهو جائز و انکان بدعة فهو کقولهم بعد طواف الوداع یرجع  
 قهقری حتی یتخرج من المسجد اجلالا للبیت حتی قال فی المنهاج انه لیس فی سنة  
 مرویه و لا اثر محکی و قد فعله اصحابنا کذا فی کشف النور الحقه و تحقیق این مسئله <sup>تفصیل</sup>  
 تمام در شرح مناسک علی قاری باید دید و همچنان دیگر بسیاری از امور را هم که بعد صحابه کرام  
 و غیرهم مقنن شده اند و فراموشی نمودند و شایع نگذاشتند و این استحضات می شمارند  
 تا آنکه صاحب عین العلم علی الاطلاق گفته و الا سواد بالمساعدة فیما الحین عنه  
 و صادر معتاد ابعده و هم حسن انکان بدعة الخ حالا باید دریافت که مغالطه صاحب <sup>رساله</sup>  
 در اینجا هم جاری می توان ساخت که این عمل بطریق صحیح مرفوع متصل از آنحضرت صلی الله  
 علیه و سلم ثابت نشده بلکه از عموم اصحاب و ابلیت هم در صحاح بسند معتد صحیح مروی  
 نگردیده با آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم و جمله اصحاب کبار و ابلیت اطهار و در غلبه تکریم  
 شعار الله و تعظیم بیت الله اقدم تمام امت اند و این از چند حال خالی نیست یا کعبه یا  
 سعادت فرجام ایشان نبود یا تکریم بهیئت خاصه کذا ائیه را از دین شمرند یا از مشرب  
 و اجر این عمل نادان بودند الی آخر المغالطه با جمله همین مغالطه در جمله استحضات فقهاء  
 و دیگر ائمه دین جاری می توان کرد اگر کوی احتمال دارد که صاحب رساله بر طبق مذہب  
 اسماعیلی همه آن ائمه دین را از ضالین و مبتدعین بلکه از مشرکین می پندارد و گویم برین تقدیر  
 درین رساله برای اثبات دعاوی خود چرا از روشنان سندی آرد و ثانیاً میگویم که مجرم عدم  
 نقل چیزی دیگر است و نقل ترک و عدم فعل چیزی دیگر مغالطه صاحب رساله اگر جاری  
 تواند شد در ثانی است نه در اول صاحب فتح القدیر در بحث تشبیه وضو بعد از آنکه عدم نقل آن  
 در حدیث حضرت عثمان رض و حضرت علی رض ذکر نموده در جوابات آن فرموده و باجماع علم

النقل لا ينفى الوجود الخ پس قول او یا ماه ربیع الاول در ایام شان نبود یا ذکر ولادت  
 و حامد نبوی را به تخصیص یوم و ماه بهیئت که انیه از دین شمرند آنرا بر تقدیری صادق می آید  
 که صاحب ساله این امر ثابت می نمود که آنحضرات باذن شایع صرف در دیگر ایام و ماهها ذکر  
 حامله نبوی میکردند و در ماه و ایام ولادت بهیئت عدم اجازت شایع ترک می نمود پس  
 در اینصورت گنجایش ذکر این امر بود که ترک آنحضرات خالی ازین سه شق نبود آنچنانکه  
 علماء و بعض مسائل صلوة گفته اند و چون صاحب ساله این امر ثابت نه نموده بلکه انیه دین  
 فضائل مجالس افکار با حادیت صحیح و متعال صحابه یا خیار بزرگتر حضرت سید ابرار و در همه زمان  
 و احوال با تائید صریح ثابت می نمایند پس کجا گنجایش این بهمست که آنحضرات دین ایام بهیئت  
 عدم اجازت ترک نموده اند اما قول بهیئت که انیه متعارفه این و یار پس این قول بهم دلیل عام  
 نمی تواند شد چه هرگاه فضیلت اجتماع برای مجالس افکار شریفه و زیادت فضل عبادات در آن  
 مستحب که لطیفه و شرف ایام ولادت با سعادت جناب رسالت و استحباب اعاده شکر نعمت  
 رب الارباب از مضامین احادیث سید المرسلین حسب تصریح انیه دین مستندین صاحب ساله  
 ثابت است پس بهیئت که انیه کجا نمودن چند حسنات مشروعه که شایع حکم آنها را مقید بقیاس  
 و مخصوص بهیئت و مشروط بشرطی نفرموده باشد همچو اعتراضات کردن و لب تفضیل اکابر  
 کشودن اطلاق احکام مطلقات شایع را نسخ نمودن است و از همین جا حال فساد دلیل چهارم  
 بهم ظاهر گردید که حسب تحقیق محققین از علمای خفیه و غیر هم برای ایشان افراد مقید و مستحضر  
 تحت مستحبات عامه شریعت که شایع حکم آن علی الاطلاق فرموده باشد و مقید بعدم آن  
 قیود مخصوصه زائده نه نموده باشد تخصیص برخلاف جمیع سابقین ضروری نیست چنانکه  
 مستندین صاحب ساله تصریح آن نموده اند مثلاً در مختار و در بیان استحباب صلوة برای عموم  
 امراض نوشته و منه عار برفع الطاعون قول این مجرید عده ای حسنة و کل طاعون  
 و بلاء و لا عکس الخ علامه شامی در حاشیه نوشته قوله حسنة کذا فی الزهر قلت و البدعة  
 تعتبر بها الاحکام الخمسة كما اوضحناه فی باب الامامة الخ و در ذیل قوله کل طاعون  
 و بلاء نوشته و هذا بیان لدخول الطاعون فی عموم الامراض المنصوص علیها عندنا



وان لم ينصوا على الطاعون بخصوصه الم مقام استجاب است که اسماعیلیه برای اثبات  
تفصیل امیه دین از مجوزین عمل مجلس شریف و تحریم و مانعت محفل منیف گاهی عدم ذکر  
استحسان آن بخصوصه در کتاب و سنت پیش می آرند و گاهی عدم نقل از اصحاب مجتهدین  
و دلیل گمراهی مجوزین می شمارند اما اینقدر نمی فهمند که آخر حکم تحریم و مانعت امری تفسیری  
و تفصیل مجوزین آن هم از احکام شرعی است پس برای آن دلیل خاص از کتاب و سنت  
و نقل صریح از اصحاب مجتهدین است چرا ضرورت نیست اگر بعموم و اطلاق ذم بدعت بزنند  
پس با وجود نا فهمی طلبش عموم کتاب و سنت در خوبی تکریم آنحضرت و اطلاق حسن مجلس  
اذکار و توقیر حضرت سید ابرار چاره برای مجوزین این عمل که بیچگونه مزاحم شریعت نیست دلیل  
استحسان آن نخواهد گردید و اگر خود را مجتهد قرار داده و با وجود عدم نقل از مجتهدین سابقین  
در تحریم این عمل قیاس مع الفارق بر سبایل صلوٰه و غیره نموده ابروی اجتماع در بزنند پس  
استحسان محققین حنفیه و ثنابعیه و غیره هم را از فقها و محدثین و علمای معتدین که اگر چه منصب  
اجتهاد و استقلال نسبی رسیده اند از اصول و فروع مذاهیب خود با کماینبغی تحقیق و تدقیق  
نموده اند و در کمالات علمی و عملیه و تحقیقات دینی این جمله را با دستان نسبت یکی از بزرگ  
نیت و در دعای خود با دستان ستاد هم میکنند چرا دلیل جواز این عمل نباید دهید  
و اگر کسی باز بر سر سخن نرسد و سر کلام نفهمد و از نا فهمی خود استحسان استحسان خاصه و بهیت  
که انبیه و اثبات آن از اصول عامه مطلقه شرعیه را موقوف بر منصب اجتهاد و نقل دارد  
تا گوشت فرازد که علماء کاملین از عهد تلامذه مجتهدین تا شاه عبدالعزیز صاحب غیره  
علماء لاحقین که با استحسان استحسان مخصوصه تصریح فرموده اند و آنها را از اصول عامه  
مطلقه شریعت ثابت نموده اند این امر را موقوف بر منصب اجتهاد و استقلال ندانسته اند  
و این استحسان با اجتهاد ناگذاشته اند و کوی خرم علی در شفاء العقیل ترجمه قول جمیل حائیکه  
شاه ولی الله دهلوی او را در و شغال اعمال سلاسل خود نوشته اند و از شایع چشیده  
اند احسن آستین در گلو وقت دعا آورده اند از شاه عبدالعزیز صاحب در ترجمه

مذکور آورده مولانا فی مسند بایا که بعض نادانان افنون فی اعتراض کیا ہی آستین گردن میں  
 ڈالنا کیونکر جائز ہوگا حالانکہ او عیدہ ماثورہ دین یہ ثابت نہیں ہم جواب دہی ہیں  
 کہ قلب یعنی چادر کا اولٹنا پلٹنا نامستقامت رسول علیہ السلام سی ثابت ہی  
 تا حال عالم کا بدل جاوے تو اس طرح آستین گردن میں ڈالنا امر مخفی کے اظہار کی واسطی  
 یعنی نزع کی لٹی یا واسطی گردش حال کی حصول مقصود سی کیونکر ناجائز ہوگا الی آخرہ بحکمہ  
 کسیکہ کتب دینیہ سابقین و لاحقین دیدہ است خواہد فہمید کہ استحسان امور یکہ منہرج  
 درمند و بات شریعت اند و بکتای سنت فراحت ندارند موقوف بر حصول اجتماع نیست  
 تحقیق و تدقیق اصول و فروع و ملکہ علوم دینیہ کفایت میکند کہ مجوزین این عمل را بخوبی تمام  
 حاصل نموده است و باوجود اینہم مع مدعی گردانند فہم سخن گوشت و شیرت بقول کہ دلیل مخم  
 عدم نقل قول و فعل خیر البشر و صحابہ عالیقدر کی از دلائل و براہین مذہب امام ابو حنیفہ  
 چنانکہ در کتب معتبرہ فقہیہ پیچیدہ و بحر رائق و مستملی شرح منبذہ المصلی و غیرہا جابجا عدم نقل  
 حجت گرفته اند الی آخرہ اقوال اگرچہ عدم نقل مذکور علی الاطلاق از دلائل و براہین مذہب  
 امام ابو حنیفہ علیہ الرحمہ بدو و نحو یکہ جمیع افراد تحسنات علماء دین را ہم باوجود عدم مزاج  
 شریعت منع می نمود لاجرم جماعت محققین از حنفیہ حکم با تحسان تحسنات مخصوصہ بقصد جمع  
 باوجود عدم نقل مذکور نمی فرمود قطع نظر از اقوال دیگر محققین صاحب سالہ کہ بدکر بدافیم  
 و مستملی پر دست نظر انصاف سوی تحقیقات ہمین صاحب ہدایہ و صاحب بحر و صاحب  
 مستملی نظر ماید انداخت از انجملہ آنکہ صاحب ہدایہ و تحت تلفظ نیست فرمودہ و یحسن ذلك  
 لاجتماع الغنیۃ الی آخرہ و صاحب بحر رائق در ہمین سئل بعد از آنکہ از منیہ سئب بودن آن  
 بر مذہب مختار و از مجتہبی تصحیح استجاب آن و از کافی و تہمین شمس بودنش بقصد جمع خویشیت  
 و از اعتبار و محیط و بدایع است بودنش و از قنیہ و فتح بدعت بودن آن بطور اختلاف  
 نقل نموده میفرماید فخر من هذا انه بداعة حسنة عندا قصد جمع الغنیۃ  
 وقد استفاض ظهور العمل بذلك في كثير من الاعصار في حامة الامصار  
 فلعل في اقبال بالسنة اراد بها الطريقة الحسنة لا طريقة النبي صلى الله

عليه السلام ورواه الشيخان بعد ان كان ابن عباس قد بعثه كورده بطور شديداً كورده لكرهه لكرهه النقل  
وكونه بدعة لا ينافي كونه حسنة قولهم صلاة في غائب جماعت فوافل كذا كذا ورواي مولانا ثوره  
ومنقولها باوجود نظير ان اصل شرع مواقع شخصه صرفه بنا بر عدم نقل ان سرور مكرهه داشته اند انما قول  
اولاً بطور صريح ساله توان گفت كه عدم نقل انان بر مستلزم مانعت كرامت چنانچه مستندات صاحب ساله  
از بحر رائق و در مختار و طحاوي و طوالع الانوار و كافى و جليلي و مستمل و غير ما بسيارى از  
امور را با وجود عدم نقل انان سرور صلى الله عليه وسلم جائز و مستحسن نگاشته اند و ان امور  
غير ماثوره و منقولها را در مواقع مشخصه بنا بر عدم نقل انان سرور مكرهه نه پنداشته اند در  
بحر رائق گفته و فى التخصيس ذكر الخلفاء الراشدين مستحسن بذلك جرى التواتر و بذلك  
العين و در مختار گفته يندب ذكر الخلفاء الراشدين والعين و نیز در در مختار گفته  
التسليم بعد الاذان حدث في ربيع الآخر سنة في عشاء ليلة الاثنين شهر  
في الجمعة وهي بدعة حسنة وايضا في الدار المختار قراءة الفاتحة بعد الصلوة  
جهر للهيئات بدعة قال استاذنا لكنها مستحسنة للعادة والآثار وايضا  
في الدار المختار في مسئلة المصافحة بعد العصر و قولهم انه بدعة اى حسنة  
مباحة كما افاده النبوى في اذكاره و غيره في غيره الى آخره و هم در در مختار گفته  
و التلطف عند الارادة ما مستحب هو المختار و قيل سنة داتبة يعنى احبة او  
علماء نا اذ لم ينقل عن المصطفى و الصحابة و التابعين بل قيل بدعة الخ طحاوي  
بعد بدعة نوشته لكها حسنة على المعتقد لا سيئة الخ و نیز در در مختار نوشته و جاز تجلية  
المصنف لما فيه من تعظيم الخ ايفاضيه وعلى هذا لا باس بكتابة اسامى السوء  
وعلى الاى والعلامات ففى بدعة حسنة الخ و نیز در در مختار گفته ولا باس به  
عقب العبد لان المسلمين توارثوه فوجب تباعهم و عليه البخاري و لا ينع العامة  
من التكبير فى الايام العشرة به ناخذ بحر و مجتنب و غيره الخ طحاوي  
در فصل جمع آورده مسئل العلامة محمد البرهموشى عن حكم الترقية فقال لها بدعة  
حسنة استحسنها المسلمون وقال صلى الله عليه وسلم ما راها المسلمون حسنة

فهو عند الله حسن الخ باجملة اذ كتب ذكره وذكركت بعده مشوره اگر شواهد این امر نقل  
نمایم و فخری میگردانیم علی الاطلاق بحواله ابن کثیر و عاقل و ن که بعد سب نام اعظم عدم نقل  
انان سرور موجب مانعت است و بران بنا فضلیل علماء وین کیم استخسان این عمل فرموده اند  
نمودن سفاکت است و ثانیاً صلوة رغایب و یحسان صلوة نصف شعبان به هم بسیار می آید تحقیق  
وین مستندین صاحب ساله و انشا الله جالبه ذکر است در شته اند پس استشهاده و کرده بیشتر  
صاحب غنیة المستمل و غیره از علی الاطلاق مذہب امام ابو حنیفه نسبت نمودن ر شبست  
در حدیث العلم گفته و کل ما ورد فیہ فضیلة کصلوة الرغائب و دلیل النصف شبست  
و کافوا یواظبون علیها الخ و یحسان است و ذکر العباد و غیر ذکر فقه مستند از طبرستان  
و ملا علی قاری در شرح اربعین بعد نقل قول علامه ابن حجر نوشته و فیہ ان الصلوة حید  
موضوع و احیاء کل لیلۃ بالعبادة مشروع و اذ المریح حدیثها المریدیم صلوات  
فعلها صافهم لا یعتقد سنیتهما مع انه جاء فی لیلۃ شعبان قوموا لیله و صوموا یومها  
و قد سماها الله تعالی فی القرآن لیلۃ مبارکة فی من هو ستم الخیرات و منادى  
البرکات فصلوة مائة رکعة بای طریق لا یكون من البدع المذمومة مع ما ورد  
عن ابن مسعود رض ان ما رآه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن الخ و نیز ملا علی قاری  
در رساله فضائل نصف شعبان فرموده قلت جملة الروايات لا یقتضی ان الحدیث  
موضوعاً و کذا انکاره الالفاظ ینبغی ان حکم علیه بانه ضعیف ثم یعمل الضعیف  
فی فضائل الاعمال اتفاقاً مع ان نفس الصلوة النافلة فی تلك اللیلۃ ثابتة عن النبی  
صلی الله علیه وسلم بطریق صحیحة فلا یضر ضعف بیان الکمیة و کیفیة فان الصلوة  
خیر موضوع و احسن مشروع عند کل مقبول و مطبوع و کما تبین جواز ما یفعله  
الناس فی بلاد ما وراء النهر و خراسان الروم و الفرس و الهند غیر مائة رکعة کل رکعة  
فیها سورة الاخلاص عشر مرات علی ما ذکره صاحب الفوت و الاحیاء و غیرهما  
فانه و ان لم یصح و لکن لا مانع من فعله ولو علی وجه الدوام نعم اعتقاد کونه سنة  
غیر صحیح عند العلماء و کذا ادعاء جماعة مکروهه عند بعض الفقهاء الخ اما ادای نزل

بمجاعت پس آنهم علی الاطلاق کی مکروه و ممنوع بالاجماع والاتفاق است چنانکه در عموم اهل شافعی  
 چه اکثر متحققین بدون تداعی جائز بل اگر است و بالتداعی مع الکراهیه نوشته اند و در معنی تداعی هم  
 در کتب فقهیه اختلافها نگاشته اند علامه کفوی در طبقات خفیه در ذکر امام صدر کبیریه بیان البین  
 محمّد صاحب تحفیر ربانی نوشته و فی باب الامامة من کتاب الصلوة من المحيط قال لا یکره  
 الاقتداء بالامام فی النوافل مطلقا نحو القن و الرغائب و ليلة النصف من شعبان  
 و نحو ذلك لان ماراة المسلمون حسنا فهو عند الله حسن خصوصا اذا استمر فی  
 بلاد الاسلام و الامه صار لان العرف انما استمر نزل منزلة الاجماع و کذا العادة اذا  
 استمرت و اشتملت و فی اکثر بلاد اسلام یصلون الرغائب مع الامام و صلوة  
 ليلة القدر لیلالی مضان لم یشتغل ان النبی علیه السلام صل لیللة النصف من شعبان  
 و لیللة الرغائب القن و مع ذلك صل المؤمنون مع الجماعة فی اکثر اقسام الموحدين  
 و بلادهم و ماراة المؤمنون حسنا فهو عند الله حسن و فی تلك الصلوة مع الجماعة  
 مصالح و فوائد خیر رغبات المؤمنین فی تلك الصلوة و اعطاء الصدقات و التبرعات  
 و الاطعمه و الحلال و غیر ذلك و منع بعض الفقهاء ذلك لکراهه افسادهم اکثر من  
 اصلاحهم و فی المنع منع الصدقات و منع رغبة الناس عن الحضور فی الجماعات  
 و ذلك لیس من ضیاعه قلا و سمعوا و من افقی بذلك فقد اخطا و فی دعواه اجماعا  
 و بیان اختلافات نوشته و رأیت فی فتاوی الصوفیه لا یکره التطوع بالجماعة  
 مطلقا اذا استمر یا غیره و ان ولا اقامة لعدم التداعی حقیقة و هو الا اذا اقامه  
 و قد صرح فی شرح الکافی الناصح فی صلوة الکسوف حیث قال انما یکره التطوع  
 بالجماعة اذا صلوا علی وجه استدعاء الناس الیها بالجماعة کما یروی عن المکتوبة  
 و لا یسأل ان استدعاء الناس الی المکتوبة لا یكون الا بالاذان قوله اذا نادیتهم  
 الی الصلوة الا ان استدعاء لیس الا بالاذان فکذا الاستدعاء ذکره فی الجامع الصغیر  
 الحان و یؤید ما فی الظاهر و یدیه فعمل ان التداعی رفیع الصوت بالاذان و الاقامة  
 و فی السراجیه ان امامة النبی علیه السلام لیللة المعراج كانت فی النوافل و ذکر المعراج

الفاضل یعقوب فی شرح الشریعة واضح ما جاء من بواقل الصلوة صلوة التسلیم بعد  
 نقل ما فی المقدمه من صلوة الرغائب والبراه و القدر یبقی ههنا بحث مهم هو <sup>الله</sup>  
 هل یکره امثال تلك التطوعات جماعه ام لا قال فی خزانه الفتاوی الطلوع <sup>عه</sup>  
 فی غیر رمضان مکروه وقال شارح النقایه لا یکره الا قضاء بالاکمام فی القدر  
 والرغائب نصف شعبان لان ما رآه المومنون حسنا فهو عند الله حسن <sup>الآخر</sup>  
 ملخصا وانا ان قیاسا یستلزم بحث عنما یکره صلوة رغائب و جماعت نقل قیاس مع الفارق  
 صاحب فتح القدر ودر بحث تلبیه شرح قول هدایه ولو زاد فیها جاز خلافا للمشافعی و اعتبر  
 بالاذان والتشهد من حیث انه ذکر منظوم ولنا ان اجلاء الصحابه کابن مسعود  
 وابن عمر و ابی هریره رضی الله عنهم زادوا علی المأثور ولان المقصود الثناء والظهار العبودیه  
 فلا یمنع من الزیاده علیه <sup>الحد</sup> و بیان عدم جواز قیاسین بایوت تلبیه یقره سنون بزیاده  
 تشهد کما یختلف التمسک لانه فی حرمة الصلوة والصلوة تنقید بالوارد لا لیس  
 لم یفعل شرعا حکایة عدمها ولذا قلنا یکره تکرار بعینه حتی اذا کان التمسک <sup>الآخر</sup>  
 قانا لا یکره الزیاده لانه اطلق فیہ من قبل الشارع نظر الی فراغ اعمالها <sup>الآخر</sup>  
 عدم نقل جماعت ودر نماز نقل لیس اقتصار بر افراد وکرهت جماعت بحسب لزوم تغییر جماعت  
 شارع قرار داده آید که حضرت شارع در فرائض جماعت بتداعی مقرر فرموده ودر نقل جماعت  
 افراد مقرر نموده اند باینکه عدم نقل کدامی بیئت خاصه در حدین نماز حکم بکرهت خصوص  
 صلوة رغائب غیره حسب فهم بعض علما کرهت کرده آید مستلزم آن نیست که هر امر خاص که  
 داخل حرمت صلوة نیست باوجود اندراج تحت اطلاق احکام عامه شریعت که آنجا  
 آنها مشروط بشرطی و مقید بقیدی و مخصوص ببعثی نیست باوجود عدم لزوم تغییر و مرجمت  
 کدامی نیست صرف بوجه عدم نقل از آن سرور علی الاطلاق ممنوع شود چه جائی نکره عباد  
 منقوله یا ثوره را صرف بحسب بیئت اجتماعیه بنابر آنچه او بام باوجود عدم نقل منع از  
 آید اعلام ممنوع و حرام گفته شود و از همین مقام بوضوح رسید حال فساد استدلالی  
 بقول صاحب هدایه یکره ان یتغزل بعد طلوع الفجر با کثر من رکعتی الفجر لانه علیه السلام

نموده علیها ماع حوصه علی الصلوة الحک کتایس عمل مجلس مولد بران قیاس مع الفارق  
 و چون زیادت بر قدر سنت و امر که مقصود از ان مطلق ثناء و تعظیم است از قول صاحب  
 ظاهر است و بالاتر از این است ذکر قول صاحب این من احرام و فی بیته او قفصه مع  
 صید غلیس له ان یرسله و قال الشافعی ان یرسله لانه متعرض للصید یا مسا  
 و لئان الصحابة كانوا یحرمون فی بیوتهم صیود و اذن لم ینقل عنهم ارسالها  
 و بذلك جرت العادة الفاشية و هی من احادی حج الخ چه معنی قول صاحب این  
 آنکه مقید بودن صید در خانه محرم خلط احرام نمی رساند و احرام به با کردن آنرا بر محرم واجب گرد  
 که وقت احرام صحابه کرام در خانه های ایشان هم صید می بودند و منقول نیست که وقت احرام  
 آنها را نهی نموده پس درین قول صاحب هدایه کجا ذکر این امر است که بهرام با وجود اندراج  
 تحت اطلاق مذکورات شارع و عدم مزاحمت صرف بجهت عدم نقل از ان سرور یا بجهت  
 نقل از بعضی کاتبان اطلاق ممنوع محرم میگردد صاحب رساله مفید یا اما صاحب رساله فقره دومی من احرام  
 یعنی اینست که صاف و صریح کردن دین جدید بخدییه رای نکنند و از کمال فقهی فی بایکی نقل میکنند  
 و فی المالکی و قیوة کافرون الی الاخر مع الجمع مکره و اه اقول در بیان فتاوی  
 عالمگیری در بسیاری از مسائل جایجا با وجود عدم نقل از سنت با وجود عدم نقل از صحابه  
 و تابعین حکم جواز و تخسان داده است پس باستشهاد یک وایت عالمگیری با وجود موجود بود  
 دیگر و آیات مخالف آن در همان کتاب بلکه همان باب چگونه امری را که هیچگونه مزاحم کد است  
 نیست با وجود اندراج تحت اطلاق مذکورات شد بجهت و تخسان ایده است ممنوع قرار دادن  
 و بنا بر آن در پی توضیح تفهیم ایده دین که تخسان این عمل فرموده اند افتاد و درست گردید  
 تخصیص دیم و شهر آن اقول اگر مراد از تخصیص اعتقاد حصر جواز ادای امری مطلق در زمان  
 و عدم جواز ادای آن در غیر آن زمان است پس اگر شش درین مقام محض فضول تطویل کلام  
 و اگر مراد اعتقاد بدان در کدامی افراد زمان است پس حالش آنکه صاحب رساله صلیح الصحی که  
 بهر صورت است در رساله مذکوره از اطلاق قاری علیه الرحمه آورده که حادث گردید  
 سنت کا بعض اوقات دین زمین نام رکعاتی است و در همان سنت کلام در تخصیص



قوله عجب است که جماعت نفل در غیر موارد مستثانه و تنفل بعد طلوع صبح الخ اقول قیاس  
 این عمل بر خصوص بیات صلوات و اوقات آن که قیاس مع الفارق است پس این چنین  
 رخصه الجمل صاحب رساله قابل خندیدن است لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم  
 قوله دلیل ششم آنکه علمای نوشته اند که همچنانکه اتباع در فعل باید مرتکب نیز شاید آنرا اقول  
 اگر مراد این است که همچنانکه در فعل یا مورات شرعیة اتباع شارع باید همچنان که گفته است  
 شرعیة اتباع شارع باید پس استدلال بدان بر اثبات عافیت مجامع شریف و نسبت  
 ضلالت مجوزین این عمل محض نفیست و اگر مراد این است که بهر امر که در فعل آنحضرت ثابت  
 نباشد یا آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد عمل آنرا گذاشته باشند علی الاطلاق موجب ضلالت  
 مجوز و فاعل است پس گوید کلامی بجهت تقاضای یا غفره شود به تقدیر محض نفل بهم نسبت آن  
 بسوی علمای علی الاطلاق بود همگی بعد از اتفاق و نسبت در عموم این اتفاق باشد از جایگاه  
 حاصل است و این ادعا و عام و تفهیم ایضا اسلام برین بنا فاسد و باطل است و در این اتفاق  
 و مسلم و مالک و غیرهم عن الصدوق و غیره اتفاق است و اما صحیح رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم بحجة الظنی و ان لا یجوز ما و ان کان رسول الله لیدع العمل  
 و هو یجب ای یعمل خشية ان یعمل فی غیره یا بر آنچه اگر ترک آنحضرت صلی الله علیه  
 و سلم در خاص ای تحریم و عافیت حسب فیم تمیز در جای بوده باشد و آنرا در این استدلال  
 بدان درست خواهد بود اما علی الاطلاق بر اساس اثبات ضلالت تحسینات ایضا درین تحریم امریکه  
 سراج منیر و بات سلفه شارع اند استدلال مجوز ترک آنحضرت صلی الله علیه و سلم نه قیام نموده  
 قوله کذا فی المواهب اللطیفه الخ اقول در عبارت مواهب الطیفه حسب نقل صاحب فیم  
 المسائل که این عمل بدین دلیل انکار تلفظ آمده و در این نسبت انکار بجای قاری هم نموده حالش  
 آنکه در مرثاة فرموده اختلافوا فی التلظظ بما یدل علی الذیة بعد اتفاقه علی ان الجمعا  
 غیر مشهوره فالا کثرون علی ان الجمع یدل ما مستحبکم و بعد از آن نوشته و قیل لا یجوز  
 التلظظ بالذیة فانه بدعة و المتابعة كما یکون فی الفعل یکون فی التلک الخ باز  
 در بر و این قول نوشته قد یقال نسلم انها بدعة لکنها مستحسنة الی آخره پس

در خصوص بحث مواهب لطیفه هم همین قدر که بعضی قائل این قول هم انداد عامی توان نمود اما  
ادعای اطلاق و ایرام اجماع و اتفاق کی جائز خواهد بود با خصوص در صورتیکه تصریح مستند  
صاحب ساله اکثر علما قائل جانب خلاف در خصوص همان مسئله باشند پس چه جای اذیت که  
در دیگر مسائل حسب ادعای اطلاق آن قول را استدلال جائز مقرر داده آید و نسبت ضلالت  
بایمه دین از فقهاء و محدثین کرده آید لایما در حالتیکه صاحب مواهب لطیفه بسیاری از امور را  
با وجود عدم فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم در تالیفات خود مستحسن نموده باشد طریقه آنست  
که از این جهت دلیل نسبت ضلالت بسوی محققین دین متین و ائمه شرع مهین که از مجوزین این عمل اند  
لازم میگردد و بطلان اکثر اقوال صاحب ساله نیز که هر طبق این دلیل ثابت میگردد آنرا نمی  
بازنی اگر ترک آنحضرت صلی الله علیه و سلم یعنی مرعوم و یا بهیه علی الاطلاق واجب الاتباع باشند پس  
برین تقدیر بموجب همین دلیل حرمت مستحسانات تابعین و تبع تابعین بلکه صحابه کرام رضوان الله علیهم  
علیهم اجمعین هم بی ثبوت خواهد رسید و معاذ الله نسبت ضلالت بسوی آنحضرت هم صادق نخواهد  
که آنحضرات با وجود اطلاق بدعت و اقرار ترک آنحضرت و عدم ثبوت استحسانات مجوزین  
فرموده اند حالانکه همه آن امور با تبلیغ آنحضرت واجب الترتک بوده اند و اگر صاحب رساله  
ازین جهت دلیل گیرنده عذر اندازد مستحسانات آنحضرات در تعیبات شرعیه پیش آرند همین عذر از  
جانب دیگر فقهاء و محدثین مقبول پیدا رود و نسبت ضلالت بسوی آنحضرات باز آید از خرافات  
خود و ثوبه نماید و ما صلینا الا البلاغ قولم قال صاحب مجمع البحرین فی شرح الخ قول هر چند که گنگنا  
نیز کوز غیر موجود و اعتماد بر نقل این طایفه نه توان نمود لیکن قطع نظر از آن اولاد در چهارمین  
در قول حضرت امیر المومنین علی رضی الله تعالی عنه لفظ تردید موجود که ان الله لا ینسب علی فعل  
حق ینفعله رسول الله او بیعت علیه پس امریکه عدم فعل آنحضرت و ترک آنجناب را ن با  
ثابت و نقول باشد معناه احت و ترغیب شرعی در آن موجود باشد بموجب قول مرعوم صرف  
بایستدلال ترک و عدم فعل آنرا حرام و ضلالت نه توان گفت پس آوردن صاحب ساله این  
قول را در نوته این دلیل محض بی کارست اما آنچه تفریع برین نموده حیث قال می بخاد لاکت  
برینکه اگر علی فی نفسه تحسن باشد اما فعلش از آن سرور ما ثور نباشد ترک آن در حق امت مبین

اشباع است و فعل آن موجب است و از خدا آنچه میگویم که در اینجا دلالت است بر اینکه صاحب ساله  
 با وجودیکه بی فهم و ادراک است معذرا هم چنانکه و بی باک است صراحت در قول من نضوی می رود  
 موجود است از این جهت می اندازد و یک شق را از آن گرفته بر مطلب خود راست می سازد  
 و ثانیا روایت نفی را معارضه است آنچه دیگر فقهاء و مفسرین روایت می فرمایند که حضرت  
 امیر المؤمنین با وجودیکه مردمان را مشغول صلوٰه و مصلی عید دیدند اما نفی فرمودند و تفسیر کبیر  
 آورده عن علی رضی الله عنه و آتی فی المصلی اقاموا یصلون فقال ما رأیت رسول الله <sup>صلی</sup>  
 علیه و سلم یفعل ذلک فقیل لا تنفاهم فقال اخشی ان ادخل تحت قوله تعالی  
 ارأیت الذی یفعلی عبدا اذا صلی الله و تاملنا قیاس عمل مولده و دیگر سخنیست ایمه دین  
 بر احکام بیات نماز با و اوقات صحیح نمی تواند شد که امر و ابعاد در خصوص مکمل نماز نفل  
 برآورده عید هم بر مجوزین و فاعلین آن حکم ضلالت چنانکه فرموده علی بن ابی طالب علیه السلام است  
 چه در بین فعلی در سلفا اختلاف بوده است بعضی اکابر دین از صحابه و تابعین عادت بخوانند  
 نماز نفل میباشند و آنرا حسن و جائز می فرمودند و بعضی دیگر برای اطفال را نیکو کسی آنرا  
 راتبه نماز عید ندانند که زمانه قرب اسلام و عدم تدوین احکام بود آنرا ترک می نمودند و بعضی  
 دیگر حسب اجتماع خود قائل بکراهت هم بودند که در شرح حدیث اینهمه تفصیل موجود است  
 و قاضی خان فرموده و عن بعض الصحابة انهم كانوا یطوعون قبل صلوٰه العید آنچه  
 و در مذاهب ائمه مجتهدین هم اختلاف است در مذاهب امام شافعی بقول مشهور هیچ کس نداشت  
 امام نووی در شرح صحیح مسلم آورده و لا حجة فی الحدیث لم یکرهها لانه لا یلزم من  
 ترك الصلوٰه کراهتها و الاصل ان لا یمنع حتی یتثبت الحکم و قد ذهب حنفی هم باختلاف  
 قول مشهور همین است که درجه کراهت دارد اما بسیار از فقهاء جاگزین بکراهت هم ندارند  
 و نفی را محمول بر نفی سنت می پندارند در آثار غایبه آورده قال ابو بکر الرازی معنی  
 قول اصحابنا رحمهم الله تعالی لیس قبل العیدین صلوٰه ای صلوٰه مسنونه لان  
 الصلوٰه قبل العیدین مکروهه الا ان الکوفی نقل علی لکراهته انما شیخ عبد الحق  
 محدث در شرح سفر السعادت آورده و گفته اند مراد باین نفی آن است که پیش از عید

مسنون نیست نه آنکه بگوید که در حد ذاته آنکه دو وجه قول مشهور اینکه اگر چه مجرد ترک دلیل  
 مخالفت نیست اما با وجود حرص بر احراز فضل نماز نفل در سائر ایام که درین روز عادت گرفت  
 از جمله داخل قبل عید مقرر و مشتمل گردید البتة تغییر آن عادت مخصوصه در چه که اینست و گویند که اگر است  
 تنزیهی باشد که برای کراهت تحریمی نیل خاص بر نبی و منع باشد مع هذا آنچه قائلین کراهت  
 نوشته اند حالش اینست درین صاحب ساله باید شنید و در مختار از بحر آورده اما العوام  
 قلا ینحون من تکبیر ولا تغفل اصلا لقلة و غلبهم فی الخیوات کما انهم قوله دلیل بر فتم  
 فقما نوشته اند لو کان فی شیء وجوه کثیرة فوجب لكل الجواز ووجه واحد جوب  
 الحکمیه ترجیح جانب الحکمیه آنکه انی قوله همچنینست حال عمل مولد که تذکره شامل و احوال  
 ولادت و دیگر صفات آنحضرت صلی الله علیه و سلم فی نفسه مستحبست و محبوب چون باخصا  
 ناشروع و بوقوعی عنه خلوطا شریعت و مکروه گشت آنکه اقول اولاکه ادعا و محله باشد  
 باقی و منی عنه آنوقت قائل فکر بود که آنرا ثابت می نمود حالا آنکه جواز بلکه استحباب اجزا  
 و فی ذلک آن از شرح شریف ثابتست اما اجتماع و احتفال برای ذکر حضرت سرور عالم  
 صلی الله علیه و سلم در روز و در شریف و بیان احوال مبارک و خواندن قرآن جمید و نعت شریف  
 پس کفایت میکند و در احادیث بسیار در صحاح و آیات متضمن فضائل مجالس از کار  
 در صحیح مسلم آورده عن ابی هریرة لا یقع قوم یکنون الله الا حفلة من الملائكة  
 و غشیة من الرحمة و نزلت علیهم السکينة الحديث صاحب تحفة الاخیار ترجمه شارح  
 که از ارکان متعین و پایه اسماء عیسیه است بذیل حدیث شریف نوشته قرآن اور حدیث پیر  
 خدا کا نام لینا لوگون که و حفظ او و نصیحت کرنا و در اور کلمه پیر بنایه سب و ذکرین داخل است  
 اما شرف دانستن زمان ولادت با سعادت و استحباب اعاده شکر این نعمت پس آنهم مسلم  
 محققین از ائمه دین و مستند با سناد حدیث صحیح حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم است  
 باری اگر بویگان عطاوش نیاید در کلام علامه ابن حجاج که در اجله المسلمین است طایفه  
 عاید آما سرور و فرحت بذكر نعمت ولادت پس آنهم در دین مبین محمدی متعینست که صاحب  
 دانه المسائل هم قائل آن گردیده و هیچ جلیله برای انکار آن ندیده اما اعتقاد و تحایث دعا

و حصول منزلت برکت از فعل عبادت و در جمیع صلی و محاسن مسلمین و اوقات نیک و از منته مقبره پس  
 آنهم حسب تحقیق مفسرین محدثین از مضامین آیات و حدیث ثابت است و در پنجاب یک سند معتبر کشف  
 می گنم در تفسیر عزیزی بذیل تفسیر سوره قدر نوشته باجماع از مضمون این سوره معلوم میشود که عبادت  
 و طاعت را بسبب اوقات نیک مکانات مقبره و حضور و اجتماع صاحبان برای حجاب ثواب پر اش  
 برکات و انوار مرئی عظیم حاصل میشود الی آخره فقیر میگوید که بیان مشاهده همین انوار و برکات  
 و الداجد صاحب تفسیر عزیزی در فیوض الحرمین نموده حالیکه فرموده کنت قبل ذلک بمسکاة  
 المعظمة فی مولد النبی صلی الله علیه وسلم فی یوم ولادته والناس یصلون علیه صلی  
 علیه وسلم ویدکرون ارهاصاته التي ظهرت فی ولادته و مشاهدة قبل بعثته و است  
 انوار اسطاعت دفعة فاملت تلالا و انوار فوجدتها من قبل الملائكة الموکلبین بامثال  
 هذه المشاهدة و بامثال هذه المجالس رأیت فیها انوار الملائكة انوار الرحمة الخ  
 اما تقسیم طعام و شیرینی پس حالش اینکه قطع نظر از آن سخنان دیگر علماء و درین از مکاتیب حضرت شیخ محمد بن  
 که بحسب ظاهر مستند و معتد صاحب سالک اند عمل بخش طعام بر و عانیت آنحضرت صلی الله علیه وسلم  
 و فورانیدن مسلمانان ثابت است و عبارت دیگر از امور و طعامهای متلون فرموده ایم که بر و عانیت  
 آنسور علیه الصلوة والسلام پرند و مجلس شادی سازند الی آخره و شاه ولی الله صمد جامع و مستند  
 اسماعیل دهلوی زوالد و مرشد و استاد خود شاه عبدالرحیم صاحب انقاس البهار فی شرح اربعه از ارباب  
 وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم چیزی فتوح نشد که طعام نیاز آنحضرت صلی الله علیه وسلم چه شود  
 قدری خود بریان و قد سپاه نیاز کردم الی آخره بلکه شاه عبدالعزیز صاحب عوی الجواهر آن  
 نموده اند که در رساله فیحیه که در زبدة النصح مطبوع هم گردیده است در وصف طعن الترام عرس  
 بزرگان خود از خود در بیان جواز عرس فرموده اند این طعن بدین است بر چهل به احوال طعمون علیه  
 زبیر الیه بخیر از الفضل شرعی مقرره را یکس فرض نمی داند آری زیارت و تبرک بقبور صاحبان ابداد  
 ایشان بابت ثواب و تلاوت قرآن و دعای خیر تقسیم طعام و شیرینی امر محسن و خوب است باجماع  
 علماء و قییین بر و عرس برای آن است که آنروز مذکر انتقال ایشان می باشد از دارالعمل به دار  
 الثواب و الا بهر روز که این عمل واقع شود موجب فلاح و نجات مسکن و نافع را لازم است

که سلف خود را باین نوع بر احسان نماید الخ با کجمله قیود هست که از اینها و امثال اینها که ایمنه دین جانز  
 نیدارند و با بیهوشی عیلمیه موجب ضلالت می انگارند همه آن قیود استجاب آنها از مضامین احادیث  
 و آثار ثابت و اگر کسی از جمله امری از محرمات و مکروهات بعمل آید و کفر خارج از بحث و تحقیق و اصل مسئله  
 باید شمرد پس الاطلاق مخلوط بودن تذکره شامی آنحضرت با قیود منعی عنه و خصائص نامشروع تنفیه  
 ساختن و برای ابطال عمل مولد بکفر قول فقها و کان فی شئی وجوه کثیره از مضافین است  
 که این عمل چنانکه آمده دین سخنان آن فرموده اند بکلی از وجوه حرمت و ران ثابت نیست و تائید  
 فقها و کرام این فرموده اند که از مجرای اقتران و مجاورت که امری مشروع با مشروع آن امر علی الاطلاق  
 غیر مشروع نیست و در غنیه مستعمل در بیان انقضات وقت خطبه آورده و لذا ذهب بعضی از  
 البعد فی زماننا من الامام افضل کیلا یسمع مدح الظلمة لکن یصح ان القرب افضل  
 لما مر من الحديث والحاصل ان الدنو فضيلة فلا تترك لاجل ما یجاءر هاهنا معصية  
 غلیظه کاتب الجنائز التي معها نائحة الى اخره علامه شامی در مختار و بحث زیارت  
 آورده قال ابن حجر فی فتاواه ولا تترك لما یحصل عندها من منکرات لم یفسد لان  
 القربات لا تترك لمثل ذلك بل علی الانسان فعلها وانکار البدع بل ان الله ان ممکن  
 قلت و یؤید ما مر عن عدم ترك اتباع الجنائز وان كان معها نساء نائحات الخ بر اگر  
 جمله امور نامشروع و بعض محال و بعض اوقات قرین این عمل نمایند بموجب این احوال اقتران  
 آن امور خارج از اصل عمل مولد را حرام نماید ساختن قول و دلیل ششم آنکه در حدیث شریف است  
 من تشبه بقوم فهو منهم و الی قوله در حدود چشم ششمی است که در آن تولد کفربا حسب عقلا و  
 میشود پیش از بلوغ و بصیرت و بصر بیخ تفاوت عید مولد باین اعیانیت الخ اقول حسب تصریح  
 محققین مستندین صاحب ساله هم او را تشبیه ممنوع نیست که موافقت کفار و فعل مخصوص ایشان  
 که از شعارشان باشد نموده آید ملا علی قاری در شرح فقه اکبر حضرت امام اعظم رضی الله تعالی  
 عنه آورده اما جواب بعضی العلماء فی مقام الانکار لیس هذه الکسوة بان لیس قلنسوة  
 الاذکبة ایضا بدعة فلیس فی محله فانما ممنوعون من التشبه بالكفرة و اهل البعة  
 المنکرة فی شعارهم لا منعیون عن کل بدعة ولو كانت مباحة سواء كانت من

افعال اهل السنة او من افعال اهل البدعة فالمدار على الشعار الى آخره و همچنان امر که  
 به نیت ادای رسم جماعت و بقصد تکلف مشابعت او انموده شود گوئیم موم نباشد و اخل تشبیه  
 ممنوع است پس برای اقلیل آنکه اسلام و ابطال شرف ایام و ولادت با سعادت حضرت  
 سید الانام علیه الصلوٰة والسلام متبرک و شریف دانستن آن ایام و اظهار فرحت و سرور  
 بذكر احوال فضائل حضرت سید رسل و ایصال ثواب تلاوت قرآن مجید و دعوات اخوان  
 و ادای دیگر صدقات و قربات را بقصد شکر نعمت که عمل مولد عبارت از آن است اخل تشبیه  
 من تشبیه بقوم فهو من هم و لیس من اهل حق و باین کلمه شیطانیه که ما بدین عمل و جم  
 اشمی بنود که در آن تو که کنهیا حسب اعتقاد ایشان پیشوای پیچ تفاوت نیست تفوه صحت  
 قولی است باطل و قبیح و امری است لغوی و بی فایده اگر کسی احیاء کفار را مانند جنم کنهیا در زمان  
 و غیره عید میکرد و انید البته در رد آن فکر و عید فهو من هم و لیس من اهل حق رسید حالانکه  
 مشرف دانستن ایام و ولادت با سعادت و اظهار سرور و فرحت بذكر احوال خاتم رسالت  
 صلی الله علیه و سلم نه از اعمال شعار نصاری و بنودست و نه ادای رسم کفار و جماعت  
 از آن مقصودست و آنرا بخاکه اضرای صاحب ساله فی آنکه بفهم سخن رسند برای تکفیر اهل اسلام  
 اکثر ذکر این حدیث میکنند در پنجامشالی از اربعین اسحاقیه می نویسم در مسئله چو چک  
 که رسم اهل هندست نوشته فی ستادون حبس و غیره از طرف ناهمال مولود اگر نسبت  
 صله رسم باشد یا درست الی قوله و اگر نیت ادای رسم جماعت باشد یا نه نیت است که  
 در اقل تشبیه بر رسم بنود لازم خواهد آمد و آن درست نیست قال علیه الصلوٰة والسلام  
 تشبیه بقوم فهو من هم الی آخره باید دید که از واحد یعنی طریقه مروجه چو چک است یا نیت  
 که از قسم خیر است و اخل تشبیه نه ساخته و نه نیت ادای رسم جماعت حکم باز در تشبیه نموده  
 با دخال و عید من تشبیه بقوم فهو من هم و انچه تفصیل بعد از تشبیه کفایه درین  
 عمل ممکن نبودن اندراج این عمل دران عید و جواب تکریر برادر بزرگ خواهد آمد قوله  
 دلیل نم آنکه در حدیث شریف است الامور ثلاثه اربعین لك رشد فانه بعد  
 و امر تبین لك عیبه فاجتنبه الی قوله و عن نعمان بن بشیر عن قال سمعت



رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان الحلال بين والحرام بين وبينهما مشتبهات لا  
 اقول جمهور محققين ايده دين كه مستند صاحب ساله اند و شروع حديث تصریح فرموده اند  
 كه اصل در شيا حلت و اباحت پس چيزيكه از شرع دليل تخريم بران قايم نباشد داخل  
 حلال بين است پس استدلال باین حديث بي فهم معاني و بي دیدن شروع حديث درست  
 ملا علی قاری عليه الرحمة و مرقاة شرح مشکوة شریف فرموده احلال بديهي واضح لا يخفى  
 حله بان و در نص على حله او همداصل ميكن استخراج الجزئيات منه كقوله تعالى  
 خلق لكم ما في الارض جميعا فان اللام المنفع فاعلم ان الاصل في الاشياء الحلال الا  
 ان يكون فيه مضرة و احرام بين اي ظاهر لا يخفى حرمة بان و در فيه نص على  
 حرمة و بينيها مشتبهات اي امور ملتبسة كونه اذات جهة الى كل من الحلال  
 و احرام الخ و نیز ملا علی قاری و مرقاة بذیل حديث شریف و سكت عن اشياء عن غير  
 نسيان فلا يتخشا عنها فرموده حل علی ان الاصل في الاشياء الاباحة كقوله تعالى  
 هو الذي خلق لكم ما في الارض جميعا الخ و نیز مرقاة در كتاب الاطعمة بذیل حديث  
 ما سكت عنه فهو مما عفا عنه نوشته فيه ان الاصل في الاشياء الاباحة الخ  
 در اینجا بايد دانست كه طائفة هو انبیه را كيدی دیگر است و آن اينكه شيايی را كه در كتاب است  
 تخريم و منع آن مفقود است بلكه قول مجتهدی هم در تخريم بلكه كه است آن غير موجود و با وجود  
 اندراج در مند و بات شریعت و نبودن هیچگونه فراحت گاهی داخل حرام بين و گاهی  
 داخل شبهات پس از اند و اصل در شيا حرمت می انگارند و بمسلك متعلقه قبل بعثت  
 می ننهد و برای اشهاد مدعای خود بعض عبارات بهمه مجمله از تافهی نقل می کنند اگر  
 در بين تمام بغایت اختصار باین بحث هم اشعار و مضائقه ندارد بر اهل تحقيق تحقيق  
 كه بعد بعثت آنحضرت بدلائل كتاب و سنت اصل حلت و اباحت است با بحسب فقر  
 اين بر ما انهم بحسب جمهور حنفیه و شافعية مختار اباحت است و اگر کسی ادبرين تحقيق شدني  
 رود و محققين بر دقوش پر داخته اند علامه در رد المحتار حاشیه در مختار و راجع  
 بر قول در مختار و جواب از طرف صاحب الهداية فرموده اول ان ما عر الهداية

ليس مبنيا على ان الاصل الاباحة لان الخلاف المذكور فيه انما هو قبل ورود الشرع  
 وصاحب الهداية انما اثبت الاباحة بعد ورود الشرع بمقتضى الدليل يعني  
 ان مقتضى الدليل اباحتها لكن تثبت العصمة بعارض وقد صرح بذلك في اصول  
 البرزوى حيث قال بعد ورود الشرع الاموال على الاباحة بالاجماع ما لم <sup>يظهر</sup>  
 دليل الحرمة لان الله تعالى اباحتها بقوله جعل لكم ما في الارض جميعا <sup>است</sup>  
 الرابع ان نسبة الاباحة الى المعتزلة مخالف لما في كتب اصول فقهي تحرير ابن الهمام  
 المختار الاباحة عند جمهور الخنفية والشافعية آه وفي شرح اصول البرزوى  
 للعلامة الاكل قال اكثر اصحابنا واكثر اصحاب الشافعي ان الاشياء التي يجوز ان  
 يرد الشرع باباحتها وحرمتها قبل ورودها على الاباحة وهي الاصل فيها حتى يبيح  
 لمن لم يبلغه الشرع ان يأكل ما شاء واليه اشار محمد وهو قول الجبائي واصحاب  
 الظاهر وقال بعض اصحابنا وبعض اصحاب الشافعي ومعتزلة بغداد انما على الخطا  
 وقالت الاشعرية وعامة اهل الحديث انما على الوقف حتى ان من لم يبلغه الشرع  
 يتوقف ولا يتناول شيئا فان تناول لم يوصف فعله بجل ولا حرمة وقال عبد القادر  
 البغدادي تفسيره لا يستحق ثوابا ولا عقابا واليه مال الشيخ ابو منصور <sup>القول</sup>  
 وهم نكته في مجالس الايراد انه روى عن المعذورين سويدان عمر صلى في طريق مكة  
 ثمر رأى للناس يذهبون مذهبنا **اقول** اولاً لا تترك بمواضع متبركة محبوبان حتى يحترق  
 خصوصاً ساجده وشاهد وآبار وانما ان حضرت صلى الله تعالى عليه وسلم از جمهور صحابة تابعين  
 وغيرهم من ائمة سلفنا خلف ثابت صحيح يست يس يك دو قول را كه موهم خلاف ان باشد  
 پیش آوردن و آنرا دليل قاطع برای تفصيل ائمة دین از مجوزین عمل زولد دانستن و لیلی است قاطع  
 بر سفاقت صاحب ساله انام بخاری و صحیح خود آورده حد شامحمد بن ابی بکر المقدسی قال  
 نافع بن سلیمان قال ناموسی بن عقیبة قال رأیت سالماً بن عبد الله یحرق ما کنه  
 من الطريق فیصل فیها و یحدث ان اباه کان یصل فیها و انه قال الذی صلی الله علیه و <sup>سلو</sup>  
 یصل فی ثلاث الا مکنة الحديث علامه یعنی در شرح صحیح بخاری آورده الوجه الثاني في

بیان وجه تتبع عبدالله ابن عمر رضی الله عنهما فیما روى رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 و هو انه كان يستحب المتبج لا تبار النبی صلى الله عليه وسلم و التبرک بها و لم یزل الناس  
 یسبرون بمواضع الصالحین الخ و صحیح مسلم و یستحبون حضرت ابن مالک رضی الله عنهما  
 فی بصری شئ فبعثت الی النبی صلى الله عليه وسلم انی احب ان تأتینی و تصلى لی فی منزلی  
 فاقول مصلی فی رایتی فخط لی خطا امام نووی و شرح آورده ای علم لی علی موضع کشف  
 من بعد ای موضع جعل صلوات فیہ متبرکاً بآثارک و فی هذا الحدیث انواع من العلوم  
 ففیہ التبرک بآثار الصالحین الخ شرا فی سنده صاحب سأل و امثال الش و کشف الغمہ آورده  
 و كانت الصحابة رضی الله عنهم یتبعون آثار رسول الله صلى الله عليه وسلم فکل  
 مکان صل فیہ یصلون فیہ حتی کان ابن عمر رضی الله عنهما یتعاهد شجرة مالیقة فقیل له فی ذلك  
 فقال لایت صل الله علیه سلم یزلی تحتها مرة فانما تعاهد حاجتک لا یتیس الخ و ترجمه  
 المقلوب آورده و انما الخ کنت که زیارت مساجد نبویه و تتبع آثار محمدیه که در اثنای طریقی اخذند  
 و در بیان مساجد مأثوریه مذکور شد لازم وقت و انداخته شاه ولی الله دلاوی در معانی بحر  
 طهارت نوشته اند حقیقت طهارت مختصرت و غسل و وضو بلکه بسیار چیزها در حکم وضو  
 مستندند که مقدمه و ادب و زیارت و غیره را بخوبی یاد کردن و در مواضع متبرکه و مساجد معظمه  
 و مشاهد سلف صلح معتکف شدن الخ و تفسیر عریضی فرموده و برکت در کلام و انکس  
 و افعال و در مکانات ایشان و هم صحبتان اولاد و نسل ایشان و زیارت کنندگان ایشان  
 در بی ظاهر میگردد و آنچه و چهارین است سیوم آنکه بعض مواضع متبرکه که مورد نعمت و رحمت الهی  
 است اندک بعض خاندانهای قدیم اهل صلاح و تقوی خاصیتی پیدا کرده اند که در آنها احداث  
 توبه نمودن و طهارت برآوردن موجب سرعت قبول و ثمرات نیک می باشد الخ باجمک  
 نه که بر مواضع متبرکه که ادای عبادات به نیت حصول برکت از سلف و خلف ثابت است و ثابته  
 قطع نظر از دیگر آثار صحیحیه همین اثر منقول از مجلس المذاهب سیداه و سیدان تبرکات و مساجد  
 انحصار صلوات علیه سلم از صحابه و تابعین که در این لفظ برای الناس بیان نمودند  
 تا در این وقت از صحابه و تابعین پس چگونه عمل آنحضرات که امام را موجب فضیلت اعظم کرده

و بنا بر قیاس بر آن حکم مولد هم همان قرار داده آید سبک بسیر و مطا العتب حدیث و فقه شریف است و در  
این لفظ نیک میدانند و بر تخیل و مثال مذکور میگویند علامه حینی در شرح صحیح بخاری شریف و باب حدیث  
الفطر آورده قال بود او و در این سعید الحدادی فرمود که اگر کسی از آن که خداوند رسول الله  
صلی الله علیه و سلم زکوة الفطر عن کل صغیر و کبیر حر و مملوک صاع عامر طعام او را  
مقسط او صاعا من شعیر او صاعا من تمر او صاعا من نبات انزل فخر چه حدیث در  
معاویة حاجا او معتبر افکرم الناس علی المنبر فکان فیما کلم الناس قال فی رأی حدیث  
من بر الشام صاعا من تمر فاخذ الناس بذلك قال ابو سعید فاما انما انزل الخوجه  
ایضا ما عشت قال النوی هذا الحدیث معتدای نیفقه لفر قال نه و جعل صحابی علی  
رضی الله تعالی عنه و قد فی الفقه ابو سعید و غلبه من الصحابة من جملة من اهل حجة  
و اعلم حال النبی صلی الله علیه و سلم قلنا ان قوله فعل صحابی منع لاحقه قد وافقه  
غیره من الصحابة الجمل الغفیر بدلیل قوله فی الحدیث فاخذ الناس لفظ الناس  
فکان اجماعا فلا یضرب الفقه ابو سعید و هذا لک عام و در حقیقت حدیث صحاب  
قنوت و غیره تراوده و خارج عن علی صلی الله تعالی عنه انه لما قمت فی الصبح انکر  
الناس علیه فقال استنصنا علی عدونا و فیة انه کان متکرا عند الناس لیس  
الناس ان ذاک الا الصحابة و التابعین و اما باجماع امریک از صحابه و تابعین بر آن  
مروی باشد بحجت خلاف که امی روایت در مسال فرجه از ضلالت قرار داد و در امر  
ضلالت بر آمده است نهان و محض ضلالت است و ثالثا این امر را معارض است و دیگر  
معروفه که ثبت است حضرت امیر المؤمنین فاروق رضی الله تعالی عنه زیارت آنحضرت و مساجد  
و مشاهد آنحضرت هستند و جذب القلوب آورده که روزی امیر المؤمنین عمر رضی الله تعالی  
عن زیارت مسجد قبا آمد فرمود سوگند بخدا اینغمیر خدا را دیدم که با اصحاب خود سنگ برای بنای این مسجد  
میکشید و اگر این مسجد در طرفی از اطراف عالمی بود چه جگر برای شتران که در طلب فی زمین  
پیش خدای خرم طلبید و جبار و بی برکت و تنظیف خس و خاشاک نمود این و نیز در جذب القلوب  
آورده که چون امیر المؤمنین عمر رضی الله تعالی عنه فتح شام کرد با اهل بیت مقدس مصاحبه نمود که احباب

ویشرف اسلام مشرف شد عمر بن الخطاب رضی الله عنه باسلام او غایت فرج و سرور دست و او در وقت  
رجوع با وی گفت یا کعب خواهی که یا با بدین آئی و زیارت سید انبیا کنی صلی الله علیه و سلم گفت  
فتم یا امیر المؤمنین انا افعل ذلك بعد از قدم بدین طوره اول کاری که عمر رضی الله عنه کرد سلام پیغمبر بود  
صلی الله تعالی علیه و سلم آنرا در آغوش گرفت بر تقدیر سلامت از معارضه هم ازین اثر بطلان فضیلت  
و استحباب تطوعیت تبرک با ثار و مشاهد نبویه علی صاحبها الصلوة والسلام و ضلالت معتقدان  
که فرعون اسماعیلیه است ثابت نیست که بعضی از ائمہ کرام در ابتدا شیوع اسلام بر اہتمام و التزام  
بسیاری از ابواب خیر و مستحبات و تطوعات بر اہل علم و تمیز احکام انکار فرموده اند با وجودیکه  
جمهور محققین ائمہ دین قائل و معتقد استحسان فضیلت بلکه مداومت بمان امور خیر بوده اند پس  
غرض تعلیم آنست که کسی از از عبادات مفروضه واجبہ انکار و چنانکہ لفظ فلا یعقدها  
درین اثر ہم دلالت بر آن دارد علامہ عینی در شرح صحیح بخاری بعد ذکر استمرار ناس از عمد  
صحابہ و تابعین بر تبرک بمواضع صالحین فرموده قالوا اما ماروی عن عمر رضی الله عنه کہ ذلک  
فلا نعہ خشی ان یلتزم الناس الصلوة فی تلك المواضع فی شکل ذلک علی من یأتی  
بعدہم و یرشی ذلک واجبا و کذا ینبغی للعالم اذا دای الناس یلتزمون النوافل التزاما  
شدیدا ان یتخص فیها فی بعض المرات و یتروکها لیعلم بذلک انها غیر واجبة  
در فتنۃ الطالبین آورده قد ورد عن بعض الصحابة انکار صلوة الصلحی فمن ذلک  
ماروی ابن المبارک من اصحابنا باسنادہ عن ابن عمر رضی الله عنه قال ما صلیت منذ  
اسلمت الا ان اطوف بالبيت و انما البدعة و نعمت البدعة و انما المالحسن  
ما احذثه الناس کان ابن مسعود یقول فی صلوة الصلحی یا عباد الله لا تحملوا الناس  
علی ما لم یحکم الله فان کنتم لا بدفاع علیها فصلوها فی بیوتکم و کل هذا لا یدل  
علی رد ما قدما ذکره من الفضائل الواردة فی فعلها انما ارادوا ذلک لئلا  
یشد به بصلوة الفرض فی عقد الناس و جوبها و لیس کل الناس سواء فی نشاط  
العبادة فطلبوا التمسک بعلیهم الی آخره قوله و کذا ما بلغه ان الناس  
یتناولون الشجرة التي بویع تحتها الخ اقول ان کتب معتد بہ و آیات معتد بہ

که شجره که بیعت تحت آن شده بود مشتمله گردید و دو کس را هم از حاضرین بیعت اتفاق اجتماع بر آن  
 یافتند و در صحیح بخاری شریف آورده عن نافع قال قال ابن عمر رضی الله عنهما من العام المقبل  
 فما اجتمع منا اثنان على الشجرة التي بايعنا تحتها كانت رحمة من الله الى آخره و در صحیح  
 مسند مطبوعه دہلی از کرامی آورده فما اجتمع منا اثنان على الشجرة التي بايعنا تحتها كانت رحمة من الله الى آخره و در صحیح  
 انما هي التي وقعت المبايعة تحتها بل خفي علينا مكانها و هدران حاشیه است  
 كانت رحمة من الله اى كان اخفاءها عليهم رحمة من الله لئلا يعظمها الناس  
 تعظيمها ممنوعا شرها كما قاله النووي وغيره و نیز در صحیح بخاری از سعید بن المسیب  
 حدثني انه كان فيمن بايع رسول الله صلى الله عليه وسلم تحت الشجرة قال فلما  
 خرجنا من العام المقبل فسيناها فلم نقدر عليها اى لم ندر روايت ديگر که فوج ما  
 اليها العام المقبل فعميت علينا الحديث ليس قول بعض علماء كرام که قائل قطع شجره  
 شجره معينه اند چه بر شهادت صحابه كرام که در صحیح بخاری شریف موجود است راجع گردد  
 و روايت صحیح بخاری قابل اعتماد نباشد اما آنچه در بعض روايات ذكر اكر قطع شجره نسبت  
 حضرت امير المؤمنين مروى است پس تحقيق تحقيق فرموده اند که شجره ديگر بود که بعضى  
 با وجود غائب گردانیده شدن شجره بیعت آنرا از غلطی همان شجره معیت نمیده بودند  
 پس رای رفع شیوع کذب افزا امر بقطع گردیده در رساله مکاتیب شاه عبدالعزیز حبیب  
 دہلوی که جمع نموده مولوى حاجى رفيع الدين خان صاحب مراد آبادى عليها الرحمة  
 مرقوم اقول الذى يظهر من مجموع الروايات ان الشجرة التي ثمت على الناس بعد وقوع  
 البيعة حكمة خفية والمحل انه تعالى لما علق الرضا بالبيعة تحت الشجرة كان  
 مظنة ان يسبق الذين العوام ان لتلك الشجرة دخلا في تعليق الرضا و رفع الله  
 تلك الشجرة عن ابصارهم والقوم كانوا حديثي عهد بالجاهلية و عبادة الانصاب  
 حتى قالوا يوما للرسول صلى الله عليه وسلم اجعل لنا ذات افواط كما كانت لهم  
 ذكرها ثم لما عين بعض الناس موضعها بالقياس الحس و كانت تلك الشجرة  
 في الحقيقة غيرها ام امير المؤمنين بقطعها الا لان التبرك بآثار الصالحين

منه موم غیر شهود بل لان الجعل والغش فی التبرکات امر مذموم الی قوله فالامر  
بالقطع اذا کان لاجل ان عمره کان یعلم ان الشجرة غممت عن الابدان وان هذه  
الشجرة لیست ذلک الشجرة التي مرشاهان یتبرک بها وقل جابر بن عبد الوکبت  
ابن عمر الیوم لا یتبرک مکان الشجرة لایدل الی علی انه کان یضبط مکان الشجرة وهو  
لا یدل علی بقای الشجرة بل یدل علی دفع معرفة الشجرة الی ما کانوا یبرکون من شجرات  
صحابة کرام قال ابن عباس علیما وعلیما کرمه شود و محمول بر سهو نکرده آید و گفته شود که آن شجره مخصوصه  
فانبت علی کرمه و شده بود و همان شجره را قطع کردند تا هم تبرک و توسل بآثار و مساجد تبرک  
آنحضرت صلی الله علیه وسلم که ماثور از صحابه کرام و سلف عظام است چگونه صرف باین دلیل  
سکرم ماغت آن و الزام ضلالت بر فاعل آن که در محرم و ماهیم است نموده آید که اگر بنا بر خبر و برکت  
و شیخ و هم مدخلت آن در قیوایت و رضوان و یتبرک بهت در بعد دخول احوال عوام در مقام  
و نیز بهت عدم تدوین احکام انکار بر التزام صلوة تحت آن نموده آید یا آنرا قطع نموده  
بالا تر از آن نیست که حضرت ابن مسعود و غیره انکار بر صلوة ضحی میفرمودند مع هذا انکارشان  
و همچنین اتفاق بدعت بر آن که بنا بر صحت ثبوت احکام بود مستلزم حرمت صلوة ضحی  
و ضلالت است از مزمع و ما دم آن نگزیده قول کمیل لابن مسعود ان قوما اجتمعوا فی المسجد  
فی صلاتهم علی النبی صلی الله علیه وسلم و یقولون اصواتهم فی المسجد <sup>فی المقام</sup>  
یرسل الله صلاته علیه وسلم فما ظنک بالذین عقدوا حبس السجود لالنبي <sup>ص</sup>  
اقول اولی الامر حضرت ابن مسعود و غیره افعیل اصوات در سجده تبلیل و صلوة انکار بود  
و نموده و بدین رقع اصوات در عهد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیان نموده و مقتضای آن  
رفع اشواق طاهره علیان بود و اما علیه را در آن چه بود چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم از رفیع  
اصوات در مسجد رخ فرموده اند و در عهد صحابه کرام در مسجد شریف کمال استیقامت و همراستگاری بودند  
پس اگر کسی بجهت سبب اجتماع خود رفیع اصوات تبلیل و تعلیه را بهم نرود خود مخالف سبب قیام بود  
کی مستلزم آن است که بر عمل سجد که علیه و برین سخن آن فرموده اند و موم بود و آن از سنت  
ثابت نموده اند که جمیع آن چند عبادات ثابت در جلسه واحد و مخصوصا ماثور نباشد بلکه چگونه



مخالفت هیچ سنت ندارد خواه مجزاه برای تضلیل اکابرین تحت مخالفت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم  
 بناوه آید مثلاً این قیاس مع الفارق جهالت از معنی لفظ مخالفت است و تأنییاً رفع صوت با کلام  
 در مساجد مسئله است فقیهه و فحیه که بعضی فقها با استدلال احادیث مانعت رفع اصوات نکرد  
 می پندارند و دیگران جواب از آن استدلال داده بجهت دیگر دلائل جائز می پندارند و بکار  
 حضرت ابن مسعود رضی الله عنه را مانند انکار بعضی صحابه کرام بر صلوٰه ضحی و اطلاق بدعت بران بجز  
 مصلحت تعلیم و تمیز احکام می آرند پس قطع نظر از آنکه قیاس علی مولد بران درست نبود و خصوص  
 این مسئله هم که استدلال آن بنوده طلب اسماعیلیه که تضلیل و تکفیر آئیده است محمد بن و الزام تمت  
 مخالفت شریعت بر آنحضرت است و نه نمود در شباه و نظائر در احکام مسجد یا اینکه نوشته در رفع الصوت  
 بالذکر لا للمنفقه الخ علامه حموی مشفق این قول فرموده قد اضطرب کلام البزازی فی هذه  
 المسئلة فقال فی فتاوی القاضی الجهری بالذکر حرام و قد صح عن ابن مسعود انه سمع قوماً  
 اجتمعوا فی مسجد لی قوله ثم قال فان قلت المذکور فی الفتاوی ان الجهری بالذکر لو فی المسجد  
 لا یمنع احتیازاً عن الدخول تحت قوله تعالی من اظلم من منیع مساجد الله ان یدن کر  
 فیها اسمه و ضیع ابن مسعود رضی الله عنه یخالف قولکم قلت الاخراج من المسجد لو منسب الیه  
 بطریق الحقیقه یجوز ان یکون لا اعتقاد هم العبادة و تعلیم الناس بانه بدعة و  
 الجائر یکون غیر جائز لغرض الحقیقه فکذا غیر الجائر یجوز ان یجوز لغرض کماله و اصل الله  
 علیه و سلم الا فضل تعلیم الجواز و ما روی فی الصحیح انه علیه الصلوٰه و السلام قال  
 لرافعی اصواتهم بالتکبیر اربعاً علی انفسکم انکم لا تدعونهم ولا ضائباً انکم تدعون  
 سمیعاً قریباً انه معکم الحدیث یحتمل انه لم یکن فی الرفع مصیبة فقد روی انه کان  
 فی غزوة و عدم رفع الصوت نحو بلاد البعده و خدعة و اما رفع الصوت بالذکر  
 فجائر کما فی الاذان و الخطبة و الحج و الاختلاف فی عدد تکبیر و التشریع لا یدل علی  
 ان الجهر بدعة لان الخلاف بناء علی کونه سنة رائدة علی اصل الفعل کما اختلفوا  
 فان سنة الاربع من الظاهر بتسلیمة ام بتسلیمتین ذلك لا یدل علی انها لو لم تکن  
 بتسلیمتین یکون بدعة او حراماً و فی تفسیر الشعا لیبی لا یجب لمعتدین ای الجهر بالذکر

فیدل علی کرامته وقد ذکر الشیخ عبد الوهاب الشحرانی ما نضه اجمع العلماء  
 سلفاً وخلفاً علی مقتضای کرامه جماعة فی المساجد وغیرها مری غیر نیکر الا ان  
 یثبوتش بجمهرهم بالذکر علی نائراً ومصل او قار کما هو مقدر فی کتب الفقه الخ قوله اذ لو کان  
 و من هذا العبادة فی الفعل المبتدع یقتضی کونه بدعة حسنة لما وجد فی العبادة  
 ما هو بدعة مکروهة الخ **القول** ایاد این نقل درین بحث خلاف عقل است ایماه وین که  
 تقسیم بدعت بسوی حسنة وسیئة نموده اند و تجسان علی مولد فرموده اند کی گفته اند که مجرد و  
 عبادة برای حسن کفایت میکند بلکه تصریح نموده اند که هر امریکه در آن تغییر و مزاحمت کد امی و  
 و سنت باشند آن بدعت سیئه و حرام و مکروه می باشد آری امریکه بیچگونه مزاحمت و تغییر واجب  
 و سنت نباشد و در عبادات عامه و منته و بات مطلقه شان مندرج باشد گوشت کذا کثیره  
 از آن حضرت صلی الله علیه و سلم ماثور نباشد اما ایماه وین تجسان این فرموده باشند بجهت امر با اعتبار  
 اصل این منته و با اعتبار خصوص بدعت حسنة فرموده اند و حصول ثواب و بدعت حسنة  
 اقتضای نقل ثواب نه اند **القول** طویل یانه هم علماء نوشته اند که اتباع امر غیر صحیح روایت است **از اول**  
 اما علماء متفقین نوشته اند که اصل در هر مسئله صحت است پس سیکه در خصوص علی که فسادش  
 منصوص نیست قائل صحت کرده ایم است تمسک باصل که در اثبات آن حاجت و دلیل میگیرند ارد  
 البتة سیکه دعوی خلاف آن دارد و محتاج به دلیل اقوی است برای ابطال خصوص آن عمل بلکه  
 علی قاری علیه الرحمه در رساله صحت اقتدار بالخالف فرموده و من المعلوم ان الاصل فی کل  
 مسئله هو الحجة من غیر الکراهة اما القول بالفساد او الکراهة فیحتاج الی حجة  
 فی کتاب او السنة او اجماع الامة الخ و شکلی نیست که علم بحکمت و بطلان مجلس فرموده اند  
 و ضلالت مجوزین خصوص این عمل تا حال حاصل نیست زیرا که عدم ثبوت حرمت خصوص این عمل  
 ضلالت مجوزین آن را لغو و محکوم است و سنت مثل دیگر منوعات مخصوصه محتاج بیان نیست اما عدم  
 ثبوت تحریم و منع از قبیل این پس این بحث که اجتماع و لزوم و قیاس است و بجهت آنست عدم ثبوت  
 از اتباع چه در تحریم و ما نفعت آن قول مجتهد و احد نیز قول فتنه تا باتفاق اهل اجتهاد چه در سبب  
 مستحق شد که این عمل حرام و ممنوع نیست و ادعای تحریم آن صرف از پو ارفست و بلی محتاج است

بذیل آنکه بریه قل لا اجل فیها وحوالی الی کتبه می نویسد و فیہ تنبیه علی ان الحق بها غایت شد  
 بوحی الله وشرعه لانهوی النفس الیها اگر گوی که در صورت نزاع منازعان احتیاط و قول بکاست  
 گویم اینهم مخالف تحقیق محققینست علامه شامی در رد المحتار از علامه نابلسی رده و لیس الاحتیاط  
 فی الاحکام علی الله تعالی باثبات الحرمة و الکراهة الذین لابد لهما من دلیل بل فی  
 الا باصة التي هی الاصل الخ و اگر صاحب ساله برای اثبات تحریم این عمل تضلیل مجوزین آن بعض  
 احادیث که بطور عموم و اطلاق در ذم بدعت دارد اند نشین نماید پس اولاً بر توضیح اکابر بر او اعم  
 بر امریست که مزاحم سنت باشد و جواب تفصیل شعبه اطلاق بدعت سابقا گذشت و ملاحظه فرمایید  
 خلاصه شأن نگه بدعت بدان معنی که عموماً مذموم است بر عمل مولد صادق نیست و بدان معنی که  
 اطلاق این لفظ می توان نمود آن معنی مراد شارح از عموم و کلیت در ذم بدعت نیست و ثانیا برین  
 احوال اینک عدم شورش از کتاب و سنت محتاج بیان نیست محض بیان است چنان عمل که فردی را اثر داد  
 تکریم نمی کریم است و مزاحمت با امور محدود و شایع ندارد و استجاب توقیر و تکریم که در امور غیر مقصود  
 التکریم مطلقاً و بالتعمیم برای ثبوت افراد خاصه کفایت میکند چنانچه سند این معنی که چیز دیگر را  
 مقصود شارح مطلق ثناء و تعظیم باشد زیادت بر قدر ماثور در آن باب است سابقاً از هدایا غیر  
 مرقوم گردیده و قطع نظر از آنکه استجاب اعاده ادای شکر نعمت بعبادت که از مضمون حدیث صحیح  
 بشهادت ائمه دین ثابت است پس این قاعده است ثابت از سنت که برای ثبوت افراد مندرجه  
 تحت آن همین قدر کفایت میکند پس مرثیوت و محبت جمع چندی از عبادات ثابتة مثل ذکر شکر  
 و دعوت الخوان شکر نعمت هیچ شکلی باقی نیست قولی دلیل دارد هم فقها نوشته اند کل مباح ادا  
 الی اعتقاد الواجب و السنة فهو مکروه الخ اقول اولاً درین قول ذکر امر مباح است پس  
 امور بیک قربت اند مثل ذکر شمائل و ارباصات و معجزات آنجناب و دعوت احباب اعطاء صدقات  
 و شکر نعمت و فرحت بدو که آنحضرت کی مندرج درین قول تواند شد که حد این امور ثابت است  
 و ثانیا همان فقها اینهم نوشته اند که اعمال مکروه بحدی معنی آنست که مکروه تحریمی و مکروه تنزیهی  
 اولی و نیز توضیح می نمایند که ثبوت دلیل خاص مانع حکم مکروه تحریمی صرف بوجه عدم ثبوت  
 از سنت بلکه از ترک هر سنت هم لازم نمی گردد و در مختار نوشته و کوه التبع و فی حال نزاع

احاطة المسنونة بشامی در ماشیه آورده علة كونه مكروهات زیجا اذ ليس فيه نهي لكونه  
 مكروهاً مما يجزى انتهى در فتح القدير در بحث تنفل قبل مغرب بعد ترجیح عدم ثبت نوشته ثمة الشا  
 بعد هذا في المندوبية اما ثبوت الكراهة فلا الا ان يدل دليل آخر لا دور احيا العلم  
 اما مجرد السواد فليس بمكروه لكنه ليس محبوبا اذا حبب اليك الله البيض الخ وروى  
 گفته فان المكروه ما ثبت فيه نهي وهذا لم يثبت فيه ولعلهم ارادوا بالكراهة خلافاً  
 ليس في راجع صراح هم صرف بدليل كروه نوشته با وجود عدم ثبوت نهي خاص حكم كراهت تحريري لازم  
 بخلاف وجودي با آنکه مرسوم اسماء عليه اعمى تضليل و تفسیق فاعل و مجوز آن رو نماید و قول بعض  
 كراهت صوم ایام بعض دلیل تام و محتمل عام ثبت برای اثبات تضلیل مجوزین عمل مولود و فای  
 آن از علماء و كرام اید اسلام چه تحقیق فضیلت را دوست امور خیر و مندوبات را عموماً  
 نوشته اند صرف بر احتیاط و وجوب و لزوم انكار نموده اند امام عینی در شرح صحیح بخاری بدلیل  
 با حب الدين الى الله اذ هو مزموعه الثالث فيه فضيلة الدوام على العمل والمث  
 على العمل الذي يديم ويكثر القليل الدائم على الكثير المنقطع اضعا فاكثيرة الخ و  
 بعد از آنست و قد قدم الله تعالى من التزم فعل البر ثم قطع بقوله ورجانية  
 ابتدوها ما كثرها على امر الا ابتغاء رضوان الله فمارعوها حق عايتها  
 الا ترى ان عبد الله ابن عمر قدم على راجعة النبي عليه السلام بالتخفيف  
 عنه لما ضعف ومع ذلك لم يقطع الذي التزمه الخ قوله دليل بنوهم و حديث  
 شريف است ما احداث قوم بدعة الا دفع مثلهما من السنة الخ اقول بيك  
 مطايع شرح حديث ان لا بد من كراهة نيك ميدان كه مراد در احاديث شريفة  
 بر لغوی است كه مخالف و ناهم و معتبر كدامی سنت محدود و مخصوصه باشد و مرعاة بذیل  
 ما احداث قوم بدعة نوشته ای مزاحمة لسنة الخ و بدلیل ما ابتدع قوم بدعة هم  
 قيد مزاحمة افرو و هت اگر صاحب ساهه با طاقت رجوع بشرح ائمه دین نبندند یا بران  
 اعتمادش نباید تا براتی تسلی او عبارت مظاہر حق كه مولف كابر طائفة است و برخا  
 منقول میگردد و در شرح حديث اول نوشته ندين محالي کسی قوم بی بدعت یعنی جوخت

که مزاجم سنت کی ہو الخ و بذیل حدیث دوم گفته نہیں نکالی کسی قوم فی بدعت پیچ دین  
 اپنی کی یعنی بدعت بسیدہ کہ مزاجم سنت ہو الخ پس امریکہ مزاجم سنت نباشد و مندرج  
 عموماً مندوبات شرعیہ باشد پھر امر را حکم احادیث مذکورہ شامل نیست گو بعضی دیگر  
 اطلاق بدعت کردہ آید مانند ذکر خلفاء کرام و عین مکرین در خطبہ جمعہ و حیدرین در جنت  
 قہقری برای تکریم کعبہ شریفہ وقت و رواج و التزام و استقامت جماعت تراویح و دعا و سنت صلاۃ  
 صحیحی و اذان ثالث جمعہ و امثال ذلک از ہمیں قبیل است محل مولد کہ قطع نظر از ثبوت  
 اجرای آن از سنت ہیئت کذائیہ کہ عبارت از جمع چند عبادات متفرقہ در یکجا است  
 پیچگونہ مزاجم و مخالف کہ امی سنت نیست و داخل عموماً مندوبات و مندرج اطلاق  
 مجالس و کارست و از تحننات ایام دین است پس اول اندراج آن تحت احادیث مذکورہ و بعد  
 معنی مراد از ان احادیث بران ثابت کنند سپس حکم آن لازم گردانند ثبوت امری از انفس  
 اما خواہ خواہ بر یکی عاقدین مجلس مذکور و اصحاب مجلس ترک فرض واجب لازم گردانیدن  
 قطع نظر از آنکہ کہ فی سبب صریح اثبات محل مقصد یعنی کہ کلام در تحسان ایام اعلام از کلام  
 اسلام مثل صاحب جہنم حصین و امام قسطلانی و حافظ سیوطی و ملا علی و غیرہم کہ برین  
 حضرات اہم بد مذہبی و ضلالت نہادین خود را مقدس قرار دادون باوجودیکہ خود ہم از بیان کلام  
 تحسان میکنند کمال حماقت و ضلالت است قولہ دلیل چارہ ہم آگاہین فعل در صدر اول  
 واقع شدہ الخ اقوال جواب این مخالطہ سابقاً بطور نقض حل مرقوم گردیدہ و متکلم مذکور  
 ترک آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم عدم فعل آنجناب بچنان عدم فعل اصحاب سنت کر است یا از  
 تحقیق مستند صحیح بالہ ثبوت رسیدہ کہ احادیث موجب تطویل است اما این قدر در ایجاد اشکی  
 کہ ادعای عدم وقوع علی الاطلاق در صدر اول قرون سابقہ فی احاطہ علی بخیریات صحیح  
 افعال جمیع اکابر صدر اول و قرون سابقہ محل کلام است و چگونہ محل کلام نباشد کہ اجلہ صحابہ  
 کرام ملان زمین خیر الانام در بسیاری از مسائل باوجود انقسام کمال اطلاع بجان کمال آنحضرت صلی  
 علیہ وسلم بنابر احتیاط از دعوی عدم وقوع فعل در سنت اخترازی نمی نمودند و صرفاً بعد علم و گمان  
 خود اقتصار می نمودند از آنجکہ آنکہ صحیح بخاری غیر مروی است کہ کسی از حضرت ابن عمر رضی

استفسار نمود که آیا آنحضرت صلی الله علیه و سلم نماز چاشت میخواندند یا نه حضرت وی بر لفظ کماله  
 اکتفا فرمودند آخر احتیاط وی رضای الله تعالی عنه مقرون بصواب بود که ثبوت همان فعل از علم  
 شهادت دیگر این **قوله** دلیل باز نبردیم آنکه زمان امر سیال غیر قار است **الحاقول** <sup>تحقیقین</sup>  
 بشرع مبین بدلیل مناسبت آیات کلام رب العالمین و احادیث حضرت سید المرسلین صلی الله  
 علیه و سلم فضیلت و شرف از منتهی لایحقه که نظیر از منتهی سابقه اند بحکم آنچه در آن زمان از نعم  
 الهیه ظاهر گردیده ثابت فرموده اند و نزول نعمت را در یک زمان سبب تخصیص و تشریف نظر  
 قرار داده اند و این امر متافاتی بسیار غیر قار بودن زمان ندارد و امام محمد بن رازی علیه الرحمه  
 در تفسیر کبیر بزرگ آیه کریمه شهر رمضان مضانی الذی نزل فیہ القرآن هدی للناس و بشارات لمرشدی  
 و القرآن آیه آورده اما قوله انزل فیہ القرآن اعلم ان الله سبحانه ما خص هذا الشهر  
 بهذه العبادة بغير العلة لهذا التخصيص و ذلك هو ان الله سبحانه خصه باعظم  
 آیات الربوبية و هو انه انزل فیہ القرآن فلا یبعد ايضا تخصیصه بنوع عظیم من  
 آیات العبودية **الی قوله** ثبت ان بین الصوم و بین نزول القرآن مناسبتة عظيمة  
 فلما كان هذا الشهر مختصا بنزول القرآن و جبان یكون مختصا بالصوم انما صاحب  
 بیان نماید که حصول نعمت نزول قرآن را در یک رمضان علت تخصیص و تشریف مطلق ماه رمضان  
 قرار دادن قائل بناسبت آن گردیدن مخالف عقل و موافق و همست یا معاظمه عکسست قال رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم فی جواب من سأل عن صوم الاثنین فیہ ولدت الاحدیث ملا علی قاری  
 علیه الرحمه در مرقاة آورده و میگوید ان الزمان یتشرف بما یقع فیہ و کذا المكان یتشرف بما فی  
 و جمالت خود در میدان تمجیل و تفضیل اکابر اسلام تا فتن محمدی حدیث رسول مقبول سید  
 و علم طعن و ظلام بر افراختن مضامین و ضلالت است و بس ایام احمد و حسن امیر المومنین ابو بکر  
 آورده عن عائشة رضی الله عنها ان بابکما حضرته الوفاة قال لی یوم هذا قالوا یوم  
 الاثنین قال فان مت من لیلتی فلا تشظوا و ابی الغد فان حبلا لا یام و الملیالی لی انما یام  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم و در شعیب فرموده کان نکاح رسول الله علیه و سلم <sup>نکاح</sup>  
 فی شوال و ابنته آقا یما فی شوال و کانت یحب ان یدخل النساء من اهلها فی شوال علی ان ذوا <sup>همان</sup>

و تقول هل كان في نسائه عندنا خطي من قد تكلف ابنتي في شوال الحرام طساوي فرمده و في  
 منهاج الجليلي شعب الايمان لليوم الثاني الدعاء مستجاب يوم الاربعاء بعد الزوال قبل العصر  
 لانه صلوات الله عليه وسلم اسجد على الاحبار في ذلك اليوم وكان جاري قضا في ذلك في قضا  
 و ذكر انه ما يكشفي يوم الاربعاء الاثر فينبغي البدلية بفعله التدريس فيه الام اما آنچه گفته و گفته  
 با سعادت حضرت نبوی بر روزی شده بود انچه این احوال منیست قبیح بر ارشاد حضرت سید المرسلین  
 در حدیث صحیح است فیما لدت الحدیث صاحب ساله بیان نماید که آن اشین که ولادت با سعادت  
 در آن شده بود و دیگر ایا تم اشین را مناسبی است یا نه و قول تحفه او را خارج از بحث است که یک چیز  
 در منقح چیزی گیرست و اخلاق و بقا و شرف و برکت در نظایر زمان اول نعمت چیزی گیرست و همچنین  
 عید گردانیدن امری است خارج از بحث و تا نیاید نقد فیسلیم اینکه قول تحفه موافق مدعی صاحب ساله  
 معارض است آنچه در تفسیر عزیزی جابجا مشرف گردید این مان را حق است نه آن که در آن  
 از جمله در وجه خصوصیات وقت ضعیفی نوشته اند بنیوم آنکه این قوی است که کللم حق تعالی با حضرت  
 موسی درین وقت شده بود چهارم آنکه سائرین فرعون و هارون و مهران وقت به دیدن حضرت موسی علیه السلام  
 ایمان آورده اند پس این وقت و قضا که نور حق بر ظلمات باطل است که در امت سابقه نژاد است  
 و در خصوصیات شقیه رگفته این شب به جهات چند شرف و ادای قوه سوم آنکه در اول قرا  
 درین شب اقی است و این شرفی است که نهایت ندارد چهارم آنکه خلقت فرشتگان نیز درین شب است  
 و تا آنکه آسمان الزام مجلس شریف و اعواس گیر او خویش از بعد صاحب تحفه و در مدوم شده صاحب تحفه و در  
 صاحب تحفه و برادران ملائکه را شدین ایشان چنان است که بر کسی مخفی نماند شد اینک انباء و انباء  
 المعارف و فیوض الحریق و رسائل و فتاوی صاحب تحفه مثل رسائل و بیج و رسائل و مولوی فیوم الدیر  
 و رسائل مولوی شید الدیر و رسائل مفتی صدر الدیر و رسائل صاحب ساله و رسائل صاحب ساله و رسائل  
 و مشهور اند فیما هو جواب صاحب ساله عن جانب صاحب التحفة و اسلافه و اخلافه فهو  
 جوابنا عن سائر الاثمة المساقین طرفه نیست که مولوی رفیع الدیر صاحب ساله خود این مدوم  
 صاحب ساله را تبصره دارد و وساخته اند چنانچه در رساله سماعی فرموده زمان اگر چه بسیار غریب است  
 اما آنچه بآن تقدیر کرده میشود و زمان را از شنبه روز و ماه و سال اینها را مشرعا و عودا دوره نمیشود



چون یکدوره تمام شود باز از سر شروع میشود و همین حساب رمضان شهر صوم در یکجه شهر و پنجاه  
 شود و دیگر یاد دوره حکم اتحاد با نظیر او میشود چنانکه در حدیث است که بنوعی و نذر در حضور  
 جناب نبوت که حق تعالی بجات حضرت موسی علیه السلام و غرق فرعون درین روز کرده است برایش  
 روزه میگیم چنانچه حضرت موسی علیه السلام فرمود انا الحق من تبع بموسی فصام یوم عاشوراء و ام الکنا  
 بصیامه و نیز حضرت نبی صلی الله علیه و سلم بلال را وصیت کردند یوم روز دوشنبه فرمودند فیقه الله  
 و فیہ انزل فیہ هاجرت و فیہ اموات الی آخره **قول** که وجوب صوم یوم عاشوراء بضرورت صوم رمضان  
 و انفراد شدن سبب بودن هر دو در عالم صلی الله علیه و سلم که اگر سال آینده روزه بمانم روز نهم را بآن  
 ضم کنیم ثالث ما از ملت موسی علیه السلام مختلف باشد منسوخ شد و احتیاج صوم عاشوراء با انعام  
 صوم دیگر اگر چه باقی است الی آخره **اقول** هر گاه که به بجا آوردن آن حضرت صلی الله علیه و سلم صوم  
 عاشوراء بواجبت بود بود چه احیای سنت موسی علیه السلام احترام نمود و سوسه طبع صاحب ساله  
 از انعام اسلام باطل گردید که وجوب صوم عاشوراء بضرورت صوم رمضان منسوخ شده چه اگر نظایر را  
 یا هم روز نهم را حقه و سابقه هیچ علقه و مناسبت نمی بود بعد گذشتن صد سال از یوم حصول نبوت  
 حضرت موسی علیه السلام و روزه دهنان آنجناب این روز برای شکر نعمت باز احاده شکران نعمت احیا  
 آن سنت بضرورت حضرت موسی علیه السلام چه معنی داشت که حصول نعمت بجات حضرت موسی  
 علیه السلام و صوم آنجناب در روزی شده بود که از عاشورای عهد حضرت خاتم رسالت صلی الله  
 علیه و سلم فاصله چند سال داشت و احکام ماضی جد است و حکام حال و استقبال جدا و احاده  
 بعد و تمخیل الی آخره المغایطه اما آنچه گفته که در مولد اتیان صاحب محمدی معقود است از اقرایش  
 مستحقیق استند این مرد و نیست تا آنکه در قول علامه این حاج هم از مضمون حدیث شریف شریف  
 و عظمت ایام ولادت و تقابل عاده شکر آن نعمت بضرورت موجود است **قول** دلیل ثانیه هم چنانچه  
 از اعلی علم هدایت الی **قول** که محمد بن محمد صری در کتاب خود اتفاق علمای هر چهار مذمت است  
 این نقل کرده از **اقول** الحق نقصب نفسانیت و بیده بصیرت را کور می سازد و سبب دشمنا  
 انسان را در چاه کذب ضلالت می اندازد و چه تصحیح است که کتاب محمدی مجهول موجب هیچ  
 آن برانگیزد و برین شرح محمدی بوجهیکه شکی نیست تجویز حکم ضلالت بر تعیین آنحضرت باشد چه نیست چه آنکه

سابقاً حکم بهما الشیخ عمر بن محمد ملا بان زور و شور نموده که هیچکس مشایخ و صوفیه علماء را که او را نمی بیند  
 و در هیچ کتاب از او ننماید و می نیست این با وجودیکه در پیشانی کتابی است معروف مشهور و صاحب رساله  
 و کبرای طائفه هم از نو سندی که در صراحت اعتقاد و شهادت صلاحیت و شهرت شیخ مذکور است و اینجا  
 که استناد بصری می نماید هرگز محمولیت مصنف مصنف بخمال نمی آرد و قطع نظر از همه این و آن بحث  
 و کلام که در آن بیان است بطلان کذب فل مصلی زانته مسائل اسحاقیه عیان است بلکه صاحب تصحیح کتب  
 اقوال جانبکستان و تجويز اعتراف میکند و آنرا مسلم میدارد و گویند قضای آنکه دروغ گویا را حفظ نباشد اینجا  
 بر خلاف دیگر مقامات کثرت را سبب حج نمی بیند و باجماع گردین مقام فقره کفی الله المومنین القتال  
 که صاحب رساله برای اشعار تکفیر ائمه امت محمدیه یکسال می نویسد بر نویسم باکی ندارد اما احقر تخطی می  
 که خارج از تحقیق بحث است بی فائده می پندارد و قوله قال ابن الحاج **الحاج** قول قول ابن حاج بحد  
 آنچه و سنا و صاحب رساله را از پنج و بن بر یکند حجت گردانیدن و بنا و تفصیل اکابر دین بران  
 نهاده و بر علم و دیانت خود خط کشیدن و در ضلالت و اضلال کشادن است ابن حاج مذکور در غلط  
 همان قول منقول موطع و بعد از آنکه ترک نمودن آنحضرت صلی الله علیه و سلم عمل را بر حجت خود بخوف و ترس  
 و سزاوار بودن شهر مولد زیادت عبادت با وجود عدم زیادت حضرت بیان نموده و می نماید  
 لکن اشار علیه الصلوة والسلام الرضیلة هذا الشهر العظیم بقوله للسائل الذی سأل  
 عن صوم یوم الاثنين ذلك یوم ولدت فیہ فلتشرف هذا الیوم متضمن لتشرف هذا  
 الشهر الذی ولد فیہ فینبغي ان یحترم حق الاحترام و یفضل بما فضل الله به الاشهر  
 الفاضلة و فضیلة الامکنة و الاذن منه بما خصها الله من العبادات التي یفعل فیها  
 لما قد علم ان الامکنة و الاذن منه لا شرف لها الا انها و انما یحصل لها التشرف بما  
 به من المعان فانظر الى ما خص الله به هذا الشهر الشریف و یوم الاثنين الا ترى ان  
 صوم هذا الیوم فیہ فضل عظیم لانه صل الله علیه و سلم ولد فیہ فعلى هذا ینبغي  
 انه اذا دخل هذا الشهر الشریف الکویان یکر و یعظم و یحترم بالاحترام اللائق به و انما  
 صل الله علیه و سلم فکونه یخصه الاوقات الفاضلة زیادة ففعل الله بها و ذکره احتیاطاً  
 ازین عبارت خرافت بسیاری از خرافات صاحب رساله دیگر اسامی عظیمه ظاهر گردیده حال از صاحب رساله

استقامی و در که صاحب سالكه بیان این حاج را مرود می افکار و با مسلم پیدا و دو قابل قول نگویا  
از صاحب جمل و ضلالت می شمار و یا از باب علم و یا نیت می پندار و بر تقدیر اول حجت این حاج  
آورده و مخالف محض است و بر تقدیر ثانی حکم به تضلیل مجوزین عمل بود که فسطح حجت است فافهم که  
من المتعصبین اولی العناد فان التعصب للعناد اصل الشقاق و الفساد و نیز مافهم که  
که مستند طائفه است جمیع توشیح تقریر این حاج فرموده چنانکه از نسبت شامی ظاهر است پس چون  
عبارت مجردی نقل رفیع آن حرج از دیگر ائمه مشهورین کار از باب دیانت نیست مگر حجه  
لازمه و یا اینکه مدار مذیشان بر امثال همین امور است و نیز محققین بر کتاب مدخل این حاج  
کلیها نموده اند و پس است برای سکاات مخالفین آنچه شاه عبدالعزیز صاحب بستان الحجة  
فرموده این مرزوق حنفی در شرح مختصر خلیل بتقریری آورده که این ابن حجره و تقلیده این  
الحاج لا یعتمد علیها فی نقل المذهب و غرض از این کلام اعتراض است بر صاحب  
مختصر خلیل زیرا که اعتماد او در نقل مذہب بیشتر مدخل این حاج است انتهى سیوطی در شرح  
این باب در حال مدخل نوشته علی ان فیہ مواضع لا یسلوہ انکارها و فی حزی علی شان الله  
بقا ان المختص و اهذبه و احره الى آخره قوله قال الشیخ حاج الدین الی آخره  
اقول و لا قول فاکسانی که بر عدم علم ایشان بنی است چنانکه علامه مذکور از انصاف تصریح  
بمان فرموده که بر اقوال دیگر محققین ترجیح میدار و که صاحب سالكه بنا بر تضلیل ائمه دین از این  
حجت می آورد و تا اینجا قول مذکور با وجود یکدیگر دلیل محض است مستند بر صاحب سالكه مثل  
سیوطی و علامه ابن حجره و آن نموده اند که در انسان العیون مذکور و در تضلیل سیوطی فاکسانی  
در سبیل الهی و الرشد سلو و هرگاه که حال قول فاکسانی که از مشهورین است و قولش در  
تشیب شده برای مذکور است چنین است پس چه جای ذکر ذخیره السالكین و تحفه القضاة  
و سبیل السفة و نور البقیع است و لا اثبات اعتماد این کتاب از حواله کتب مشهوره و ثانیا صحیح  
فقول مذکور و تا آنجا بیان و چه ترجیح اقوال کتب سلو و بر تحقیقات محققین مشهورین  
صاحب سالكه فرموده می فرمود است و یا بعد از آنکه حکم تفصیل و تضلیل دیگر ائمه دین که مجوزین  
این عمل اند و متبعین ایشان نه و یا نه انصاف ثابت است قوله بعد و الله اعلم بالحق اقول

این چه جبروت و بی مایکی و چه مغالطه و هالاکگی است اگر صاحب سالک را حظی از عقل و انصاف می  
 کلام شیخ را که از بحث نزاع خارج است برای اثبات تضلیل ائمه و بن پیش نمی نمود چهار تکیه می نمود  
 با و این شد اقتصار ذکر آخر آن نمودن که صراحت منحصراً حاصل مولود بحث عنه در آن طوریست  
 مفید نیست همان شیخ در مکتوب صد و هفتم از جلد ثالث مکاتیب نوشته اند و دیگر آنچه در باب اول  
 خوانی اندراج یافته بود و نفس آن خواندن و صوت حسن و قصائد نغمت و مناقب خواندن  
 چه مضائقه است ممنوع تحریف و تغییر حروف و آن است و التزام حایات مقامات شریفه از قول  
 در تحفه اشاعره است **اقول** جو این به تفصیل بالا گذشتۀ قوله مولوی عبدالحی در بعض  
 مکاتیب خود بمیر احمد بریلوی پیرو خود نوشته اند **اقول** ذکر کوچک در مقابلۀ ائمه محققین خصوصاً  
 اساتذۀ و شیوخ خودش در دین کار بار باب حیائیت قوله بعض شافعیه همچو ابوالخیر سخاوی  
 و ابو شامه ظهیر الدین جعفر و شیخ نصیر الدین که این عمل باید حجتی نه گفته اند مد فروع است بعد  
 تقسیم بدعت بسوی حسن و سیئه اول قسمت بدعت با تشان اسامات ثابت گفته اند این  
 عمل را بدعت حسن گویند **اقول** ثبوت تشان بدعات حسن از صحابه کرام و دیگر ائمه عظام از  
 حنفیه و شافعیه و غیر هم از ما سبق در مکتوب رسیده و موجب ابراهیم عدم ملام بودنش بدلیل اتفاق  
 محققین مستندین صاحب سالک نقل گردیده بلکه صاحب بنیه السیفیه بنقل اجماع فرق اسلامی  
 همان پرداخته که قولش شجره خبیثه و سوسه و افق و اسما علیهم و ما به را از هیچ و بن قطع شده  
 و ثمار با فلفله بعض شافعیه محض ای تغلیط عوام است چه تشان این عمل تصحیح محققین  
 و حنفیه و غیر هم تا استاده صاحب سالک بقول مشهوره معتدله ثابت و معلوم و اسما چندی  
 از علما را که ام و محققین اعلام در ما سبق هم مرقوم قوله سنان و با شخاص تقلیدین مجتهد و دیگر معتبر  
 خاصه مقلدان مذہب حنفی را که قائلان حنفیه بودن امام خود اند و اگر عاملین عمل مولود درین سلسله  
 غیر مدلل اند با شافعیه که ما کان جائز دارند باید که در امور دیگر معمول شوافع که مدلل اند  
 بدلائل بسیار همچو تائید باجماع الیه در ترجیح فی الشهادتین و غیره من العبادات نیز  
 اقتدا با حضرت غایند **اقول** اولاً که درین مکتب اقتدا شافعیه چه ضرورت چنانکه علما  
 شافعیه قائل جواز این عمل اند چنان محققین عظام از علما و حنفیه که مادی فروع و حصول

مذہب خود و تحقق و مدتی طریق خود اند و تصدیق یا تمسک این عمل فرموده اند و پسندیدند تحقیقشان اجماع  
 برای تأیید کلام نیز می گیرست و تقلید مذہبشان را می گیرست و آنرا در امر کلیه مجتهد مذہب  
 منقول نباشد اما مخالفت با اصول بهم داشته باشد اگر علما و محققین این دیگر مذہب را پسندست که  
 آنحضرات هم از انبیاء دین متبرین از کائنات شرع حین اندستند و نموده آید بلکه اقتدا جاز نیست نه مستلزم  
 آن نیست که امور یک صریح مخالف از شاد و اینها و مجتهد مذہب یا مخالف اصول مذہب خود باشند  
 و از تحقیق مجتهدین مذہب خود شرع آن امور را می جویند آنها را می یابست معتد به صحابه کرام بشوید رسیده  
 در آنچه امر هم ترک اتباع مجتهد مذہب خود و تقلید مذہب دیگر لازم گردانیده شود این بیک صاحب ساله  
 الزام مالا یلزم و قیاس مع الفارق است **قول** حیف است که در عمل بدعت اقتدای غیر و او دارند  
 و در عمل سنت محلی غیر پذیرند **اقول** بشناو این سخن قبیح جعل صریح محل نواح که توجیه است  
 عمل و کلام است و هستاد صاحب ساله و اساتذ و اساتذ شلن و علم قائل کن اند هیچگونه انقضای  
 احادیث و تصریح مجتهدین ممانعت و یا مرجوحیت آن ثابت نیست و امور یک آنها را استنباط داده  
 این طعن می نماید علیه مجتهدین بسیاری از ان امور مخصوصه خود ممانعت و منسوخیت آن از احادیث  
 شریعه خاصه مستنبط نموده و در بسیاری از ان مرجوحیت سنیت آن بدگیر آثار صحابه کرام ثابت  
 فرموده اند پس طعن عدم پذیرائی سنت که برای آنها تفصیل ایمه دین بلفظ حیف آورده جواب  
 این حیف که سکت طائفه صاحب ساله باشد بجز از سیف چیست **قول** با بنیان بدعات و حدیث  
**اقول** در حق قائلین تحسان عمل مکرم و عاقدین مجلس فکر معظم باین طعن فاسد و ناصواب پروان  
 نزد اهل الالباب خاک بر آفتاب انداختن است بدون امام جزی صاحب حصن حصین و امام قسطلانی  
 و ملا صدیقی قاری و محدث دهلوی شیخ محمد الوهاب متقی و غیر هم از مجابان و محبوبان بابرگاه صاحب لولا که  
 و وارثان در گاه پیغمبر پاک و پیشوای دین و قدوه شرح همین نزد کافه اهل ایمان و ایقان نیاده  
 از آفتاب دشمنی عیان است اگر کسی که ریاضی خود پس اندی را از اهل ضلالت اسکار و یا از بعضا  
 و بعضو ضلالت جناب خاتم رسالت شمارد فی الحقیقت روی خود سیاه می سازد و خود را در خارستان  
 ضلالت می اندازد **قول** که در نزد بزرگواران چشم چشم چشم آفتاب چه گناه **قول** فصل دوم در پاسخ  
 شبهات مجوزین حمل قول **اقول** تقریر ضلالت نیست بلکه از تنویر خود بخیزد بعضی مقدمات

و قلت بعض عدم فهم مراد در بعض تلفظ شبهه تعبیر می نماید بنام جواب هر چه در حدیث می گوید بی باکانه  
 می سراید و از غایت ملی شری حقوق حضرات مستندین خود یاد می کرده و از خود دو گوید و با قوال خود  
 باک نمی آرد که همین حضرات با بجا برای نام مستند می سازد و طرفه آنکه بر سر گذار و بی بند و باران این معین  
 می نازد و بر کلام او نشان نظری اندازد که مسلم بلعن نام جواب شبهه است نه به کلام او نشان متوجه میگردد  
 از اینجا که همه جواباتش از قبیل خرافات واهی و تقریراتش از خرافات واهی است و این خطره عظمیه درین ساله که از  
 مقصد صرف دفع ادا نام همچو جمله و اظهار لغویت و عادی مسلم است به سبب اظهار پر صلابت و کمال  
 در سخنان علی له عیان و مستندین است حاجتی نه پدید توجه بیان فسادات اجوبه صاحب ساله که درین  
 قول تحقیق بدعت و مقدمه گذشت آنرا اقول از ما سبق ثابت گردیده که آنچه در مقدمه بنام تحقیق  
 آورده مخالف تحقیق است بلکه مخالف اتفاق است پس چرا از آن شخص که سده بنام الفاسد علی الفاسد  
 ثبت العرش و تراشش قول که اگر وجود آن فعل از حضرت مقدس نبوی واقع شود بهمان حسنت گردد  
 و اگر آن فعل با وجود مقتضی عدم مانع بوجود نیاید ترک آن فعل از سنن بدی بود آنرا اقول واجب  
 که اولاً یعنی مانع مقتضی دریافت می نمود من بعد قدم در رد و ابطال احوال ایبه اعلام می فرمود  
 از شهادت صحابه کرام واضح که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بسیاری از امور غیر بابله و جو و یکم و بیلیج  
 مبارک می بود و صرف شفقته علی الاله هم بکرات مستخرج بر ایشان ترک میفرمود و بیایم که این معانی که درین  
 بیشتر است اعراض از آن حضرات بدین خرافات محض فی سرب و پاست با جمله ترک آنحضرت را صلی الله علیه  
 عزیم و مخالفت از انهم است البته در صورتیکه کدامی قرینه خاصه حسب فهم متدین بر کف اجتناب  
 کدامی فعل و لالت کند آنوقت البته ترک آنحضرت باین حدیث مانع می تواند شد قول که چون کسی  
 همچو از آن عیدین و نماز فضل بعدگاه آنرا اقول اولاً ذکر رسول الله صلی الله علیه و سلم را که علی الاطلاق  
 مرغوب شارع است و مقید بهیچ و مخصوص بقید نیست بخصوص تقریر سنت افوان برای عیدین که مخصوص  
 فرائض است قیاس و دل از آن حکم ضلالت استنباط کرد و قیاس مع الفارق است که در تعیین سنن  
 برای صلیات مخصوصه البته خصوصیت قوال فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم خود است و امر بیکار و قول  
 و فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم ثابت نباشد اعتبار آن امر مخصوص بطور نیست برای کدامی که از این  
 منزه و علی تقریر فرموده اند که اگر عیدین هم بجای افوان کدامی کرد دیگر به طور نیست بلکه بخلاف آن

خلق گفته شود العبد حسن است که سدرج است در عجمات شایع ملا علی قاری علیه الرحمه در وفاة از باب  
العبدین فی فصل ثالث در شرح الاذان و الاقامة و الاذان گفته فی بعضی ان یفسر النداء بالاذن  
که اند به تحب ان ینادی لها الصلوة جامعة بالاتفاق و عن ابن الزبیر رضی الله عنه ان  
نہا و قال یوم المسبک لمراد من الصلوة العبدین معاویة رضی الله تعالی عنہ الخ و ثانی  
در خصوص اذان جمیع کہ از مجتهدات بعض صحابه کرام بوده اطلاق ضلالت بطوریکه داخل حق  
بعد بیست محل کلام است و حال بطلان قیاس برنقل قبل عید و صحیح نبودن اطلاق ضلالت  
بر فاعل و مجوز و مستحسن آن در تعارض وایت نقوله صاحب ساله بروایت ما فتی نفرمودن  
حضرت امیر المؤمنین کرم الله وجهه ازان کہ دیگر مفسرین فقها نقل فرموده اند از سابق ظاهر  
قطع نظر از آنکه میگوید کہ بیان حضرت امیر کرم الله وجهه و فتاویل تفسیر و حسن تفسیر و غیر  
بوده اند با وجودیکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم در عید فطر ترک آن فرموده اند و صرف و جمیع  
چهره اند بلکه بعض فقها و روایتی بجهان آنحضرت علیه الصلوة و السلام در عید اضحی کلام  
در غنیة السنیة و بحث اختلاف حضرت امام اعظم صاحبین دی رضی الله تعالی عنہم در تفسیر  
فطر و عدم آن بعد از کمال طریق و اجوبه آن فرموده و الله الذی یبلغنی ان یکون الخلاف  
فی استحباب الجمرة عدمه کافی کراهته و عدمها فہندھا یستحب الجمرة عندہ  
الاخفاء افضل لان الجمرة قد نقل عن کثیر من السلف کابن جریر و علی و ابی امامة  
الباہلی و الخ حال صاحب ساله را باید از خرافات خود توبہ نماید کہ از قول فاسدش حکم  
ضلالت صحابه کرام لازم می آید معاذ الله من ذلک الفساد قوله و تخرج ابن حجر و ثمال  
ان یصوم عاشوراء قیاس مع الفارق است الی قوله در اینجا احیای سنت موسوی نیست  
تسبیح این استنباط غفلت مناط قیاس محقق اصل و بی اساس است **اقول** منشأ این طبعین  
و ملایم بر کلام الله اعلام خود برای و جزو درانی است باید دریافت کہ غایت تگاپوئی ہم  
سبطین شرف ایام ولادت با سعادت و منکرین استجاب عاده شکر نعمت بچین است کہ ایام  
لاحقه را بازمان سابقه موافقتی پید نیست و برای ادائی شکر نعمت بعد مرور زمان صلی  
در شرح بودیم است امام حافظ ابو الفضل ابن حجر بحدت دفع این ہم اصل برای استجاب



اعاده شکر نعمت و ادای آن بعد مرور از زمان در نظیر آن یوم از شرح شریف ذکر فرموده حال آنکه  
صاحب ساله باید دید که چقدر سرگردان گردید و یک نقطه فهم نفهمید و با وجود آن الفاظ تشبیح  
انته در دستند این مقصد این خود که سنت جاهلان است بر زبانش سپید اما حیف که بعضی  
این شهر از کشتی شنیده یا نا طح الجبل الواسی بقصد عه ارحم علی الواسی لا ترحو علی الجبل  
از منو خفت از او صوم عاشورا و شریعت ضم تاسع مع العاشر بودن ملتش موافقت چنان  
موسوی علیه السلام مضر بن ابی عامر عسقلانی رسیده پس همه تطویل لاطائل صاحب ساله بحث  
گردیده حضرت موسی علیه السلام که برای شکر نعمت پروردگار عبادت او قضا ادا نموده و چنان  
حضرت شاکر تم زعالت بعد مرور دیوار از وفات حضرت موسی علیه السلام در نظیر آن یوم اعاده  
نعمت عبادت بقصد موافقت حضرت موسی علیه السلام فرمودند اصلی اصیل برای استجواب  
شکر نعمت بعد از آن طح الجبل الواسی بدو رسیده و قول بطیلین منکرین مردود گردیده  
و اما نیک میدانند که اعتراض فاسد بطیلین معاده است بر حدیث جناب شاکر تم زعالت هم وارد نمی آید  
که آنجا مشور را که حضرت موسی علیه السلام در آن نعمت بجات یافتند و ادای شکر آن نعمت در آن  
عاشورا صد سال قبل گذشته پس این عاشورا را بآن عاشورا چه مناسبت و این شکر را  
که بعد مرور دیوار از ظهور نعمت بود به شکر موسی علیه السلام چه موافقت یا غیر ذلک بر این اتفاق  
والسواوس عین الله تعالی تلك الاوهام والاهواجین باقی ماند احتمال اینکه صاحب ساله قدم  
بر جهت تفری نمازد و متغیه گردیده از شیون بودن صوم آنحضرت صلی الله علیه و سلم بقصد  
ادای شکر نعمت و اعاده آن موافقت جناب موسی علیه السلام نیز انکار سازد چنانکه چند  
از سفیادان تفوه می نمایند گویم این احتمال مخالف روایات کثیره از احادیث صحیح و تحقیقات  
ایمه دین از شرح حدیث است علامه عینی در شرح صحیح بخاری آورده قال لا امام الطحاوی بعد  
روی الحدیث ففي هذا الحديث ان رسول الله صلى الله عليه وسلم انما صامه شكر الله  
عز وجل في اظهارة موسی علیه السلام على فرعون فذلك على الاختيار لا على الفرض فيه  
جست لانه لقائل ان يقول لا سلم ان ذلك على الاختيار دون الفرض لانه عليه السلام  
ام بصومه والا لا يخرج من القرآن يدل على الوجوب كونه صلى الله عليه وسلم صام

شکر الله لا ینافی کونه للوجوب کما فی سجدة ص فان اصلها للشک مع انها واجبة الخ  
 اینست حال جواب تخریج حافظ ابن حجر که صاحب ساله کمال جانفشانی باظهار تجربه خود اشعار غفلت  
 علامه مدوح در این برپداخته و بی باکانه کلمات طعن و تشنیع تخریر ساخته و همبرین قیاس حال تخریج  
 حافظ سیوطی بایده فحید که صاحب ساله با وجود تطویل کلام باصل مرام برسد قول که تنقیف عذاب  
 ابو لیب بر تقدیر صحت فعل حضرت الهی است بنده را اقتدا بافعال حق جل و علا و قیاس  
 بران شروع نیست الخ **اقول** بر تقدیر صحت روایت تخفیف مذاب این مقال فاست چه از  
 روایت که ظهور اثر نعمت بابرکت در هر دویم الاثنین پسندیدگی حق تشکا اظهار فرج و کلمات را  
 ظاهرت پس البته برای رفع قول سنگین اثبات برکت ایام ولادت حضرت سید المرسلین صلوات الله علیه و سلام بقارئ  
 برکت در نظایر دویم ولادت صاحب ثبوت رسید و جواب صاحب ساله کی توجه گردیده که ثبوت بها ثبوت ولادت و نظایر  
 ولادت و برکت و حجت و آن نعمت و کجا اقتدا بنده بافعال خاصه الهیه قول که ادعای توارث الخ  
**اقول** این جواب توجه نیست که استدلال به توارث علمای اسلام و اعظم دین و اکابر سلفین و جمیع  
 از اعظم عرب جمیع بوده پس گو معنی اصطلاحی اصول اجماع بران صادق نیاید اما انکار ثبوت توارث  
 از جمیع غیر و جماعت کثیر علماء و اعلام و قضات و مفتیان اسلام و اعظم دین و اکابر سلفین توان نمود  
 مگر آنکه صاحب ساله و طائفه او آنهم حضرت کرام را جمیع و ضلال گویند و محاسب ظاهر تصریح این  
 از صاحب ساله مستبعد است که خود هم آنحضرت را داخل فقهاء و محدثین میدارد و مستعدی بر وی  
 بر تقدیر تسلیم اختلاف هم حکم ضلالت و سلب هدیه باطل خواهد بود و ثانیاً صاحب ساله بنام  
 جواب تطویل می سازد و برکت مستند برین نظر نمی اندازد و محققین مستند بر صاحب ساله که در سبک  
 مختاره خود باید دلیل توارث حسن آن ثابت می نمایند و ما خود و مفتی و جمیع آن قرار میدهند کجا اجماع  
 تمام است از صدر اول و غیر هم ثابت نموده اند و بی برین شرط عمل فرموده اند در درختان و درخت کلبه و غار  
 حید آورده و لا یلس به عقب العبدان المسلمین قرار داده و جبارت باجماع علیه السلام  
 و لا یجمع العامة من التکبیر فی الاسواق فی الايام العشر به فاخذ بکرم و محظوظی و غیره و هم  
 در بحر و بر بیان طبع آورده و فی التخصیص و حکم الخلق را باشد این مستحسن بدانست که جری التوارث  
 و بدان که العین الخ قول که باید که اهل اجماع کسانی باشند که مجتهد بودند الخ **اقول** این قول هم توجه نیست

اگر چه اجتهاد شرط اجماع اصطلاحی اهل اصول است اما در مسائل فروعیه اتفاق محققین هم با وجود  
 همه اصرار بر ایمی جمیعت مثل اجماع مصطلح کفایت میکند در سلم و بحث اجتهاد فی المذاهب  
 علی اتفاق العلماء المحققین علی هو الاصرار حجة کالاجماع انه قوله نیست آن را گویند  
 که با استحسان استنباط این عمل قابل انداختن نیست و در توجع و طهارت این کرام شک نیست  
 لیکن این قول مردود است باینکه کلام عباد و زهاد بی اجتهاد و استنباط شرعی هرگز صلاح عمل  
 نیست **انما قول** چنانکه در توجع و طهارت این کرام شک نیست در بودن این حضرات از ائمه  
 اصنام و محققین دین اسلام و ارکان شرح مبین حضرت سید الانام صلی الله تعالی علیه وسلم هم  
 هیچگونه شک نیست و گو اجتهاد مطلق مستقلا فی ایشا از اجماع نیست اما بحر علوم دینی و حیات  
 اصول و فروع مذاهب خود را و بلکه تحقیق و تدقیق بر طبق اصول مجتهدین حاصل بالیقین است  
 پس استحسان این ائمه کرام که موافق کتاب و سنت و مندرج در عموما ت مندوبات شریعت غیر  
 مزاحم و مخالف بکدامی سنت است البته صلاح عمل است و نسبت ضلالت و تمت معارضه  
 کتاب و سنت بران ائمه امت محض بجا و مصلحتست **قوله** ومن ثم قال فی مجالس الارواح  
 ومن ليس من اهل الاجتهاد من الزهاد والعباد فهو في حكم العوام لا يعتقد بجلالة  
**انما قول** استناد بکلام مجالس الارواح همان مثل است که جمله لا تقوا الصلاة را پیش نظر دارند  
 و کریمه و انتم سکاری را پس پشت انداخته کان لم یکن انکارند این قدر خیال نکرده که صاحب  
 مجالس دین قول استناد بهم نموده و متصل بهمین قول نوشته الا ان یكون موافقا لاصول الکتاب  
 المعتمد علیها پس این عمل که اولیا کرام الزام و اهتمام آن فرموده اند موافق کتب معتبره و مشهوره را  
 اصنام است که حاوی فروع و اصول محقق معقول و مقول بوده اند **قوله** استدلال با جمیع شیئین  
 محل فی محل است **انما قول** حال کمال حضرات نجدیه قابل تمنا است امری که برای اثبات  
 مدحیات خود بچشم خرد و شرد لیل میگردد و آن همان لیل اوقات ذکر خالص لیل بگیرند  
 برای ادا نش مخفی نباد که در مایه دلی و قنوج و رساله تفهیم المسائل که کمال جدد و جهد برای حفظ ابر  
 مقتدایان خود در سالها سال بتالیف آن پرداخته اند بر سهله استمداد با وجود اقرار اختلاف  
 صرف لفظ بسیار بر این نقطه که در یک کلام محدث و با وی واقف گردید پس ندانند و نه

نصریات وی علیه الرحمه که در بیان مقام و در کتاب بجملة از این کتاب جامع البرکات و جذب القلوب  
 و تکمیل الایمان و غیره و هر ای از مقام مگرین تفصیل تمام نوشته اند چشم پوشیده چه قدر بلند است بانه  
 هیت فالو اتباع عامه فقها و جماعت ایشان واجب است زیرا که امام احمد و رسند خود از معارفین  
 طویل آرد و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الشیطان ذی بک انسان کثیر  
 الغمیر یاخذ الشیخة و القاصیه و ایاکم و الشعاب علیکم بالجماعة و العامة و  
 ابن ماجه و سنن خود از انس رضی الله عنه و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اتبعوا السواد  
 الا اعظم فانه من شد شدا فی النار و ابو داود و ابو زر و زر و ابی یوسف و ابی یوسف و ابی یوسف و ابی یوسف  
صلی الله علیه و سلم و من فارق الجماعة شبرا فمدرج فی السواد و ابی یوسف و ابی یوسف و ابی یوسف و ابی یوسف  
 شیخ عبد الرحمن در ترجمه مشکوٰۃ بذیل حدیث اول می نویسد اشارت است بآنکه معتبر اتباع  
 اکثر و جمهور است چه اتفاق کل در همه احکام واقع بلکه ممکن نیست و در شرح حدیث ثانی حسین  
 عبد الله طیبی ناقلا عن المفردات می نویسد و السواد یعبر به عن الجماعة الکبیره الی ان  
 قال فی این مذکور صافه واضح شد که اتباع کثیر و جماعت لازم است الی آخره افسوس است  
 رساله بر مسائل مسائلی فارسیه مولفه مقتدایان مذبحه هم نرسیده بی فائده در پی تحقیق  
 بلکه تفصیل و تفسیر الله اهل حق گردیده اما آنچه نوشته آری محققان کیش و سفها ضلال اندیش  
 فریب بخورند و میدانند که ایقدر را بنوه کثیر از علما بگونه بر راه باطل و ناصواب سلوک خواهند کرد  
 الی قوله حدیث اتبعوا السواد الا اعظم از اهل کتابت خود شنیده و توشیح عقیده خویش می کنند  
 الی آخره جواب این امر همین است که اهل مذبح صاحب ساله هم بحواله شروح الهیه دین از احادیث  
 حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم لازم بود و اتباع کثیر و عامه علما و مجتهدین ثابت کرده اند  
 صاهو جو ابکم فوجو ابنا قوله نیست مانند که اباب حق از قدیم اندک بوده اند و خواهند بود که  
 فی التزیل الا الذین امنوا و عملوا الصالحات و قلیل ما هم الخ قوله بر اهل بطال استدلال  
 برای اتباع سواد اعظم مذکرات کریمه فی فهم مطالب آنها پروا من و این امر که اباب حق اندک بوده اند  
 و خواهند بود انسان ثابت ساختن و خود را از اباب حق قرار دادن و آنکه شهرورین محققین در بیان  
 که اصول ابن یونس همین هم باشند و زمره اهل ضلالت ضاوان اتباع و افضل است که این سواد

پیش نموده و اهل حق ابطال مرد آن فرموده اند در تفسیر اثنا عشریه و فصل ثانی از باب یکم گفته  
 کید باز و هم آنکه گویند مذهب اثنا عشریه حق است مذهب اهل سنت باطل زیرا که اثنا عشریه اکثر  
 اوقات و اکثر بلدان قلیل و ذلیل مانده اند و اهل سنت کثیر و عزیز و خدا تعالی و حق الحق بی شمار  
 و قلیل ما هم و نیز فرماید و قلیل من عباد الله الشکوک و درین تقریر تحریف کلام الهیست و تعلیل  
 مدلول آن نیز که حق تعالی و حق اصحاب الیمین این است فرموده است ثلثة مراتب اول و ثلثة مراتب  
 و در انجا نقلت و صف کرده است کما قال و لا یجد اکثرهم شاکرین و فی الواقع شکری که صرف العبد  
 جمیع ما انعم الله علیہ الی باخلق لا جمله است مرتب است عزیز الوجود و در اینجا بیان حقیقت و اطمینان  
 مذهب مسیب بیان قلت شاکرین و کثرت خیراتهاست و همچنین در آیه قلیل ما هم بیان نیست که  
 عامل جمیع اعمال صالحه کیست الا الذین امنوا و عملوا الصالحات و قلیل ما هم در این آیه  
 ذکر عقاید حق غیر حقیقت و اگر قلت و ذلت موجب حقیقت شود باید که نواصب و مخالفین  
 و نیکو و اطمینان و ناسیه حق و اهل حق باشند از اثنا عشریه که بسیار قلیل اند بلکه حق تعالی  
 در کتاب عزیز خود باینجا تلویح و تعلیل تسلط در شان اهل حق و همه میفرماید و لقد سبق کثرتنا  
 لعبادنا المرسلین انهم لهم المنصورون و ان جندنا لهم الغالبون و باینجا میفرماید  
 و لقد کتبنا فی الزبور من بعد الذل انکم الابرار فی شمس عباد الله الصالحون و خانی دیگر  
 و عباد الله الذین امنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین  
 من قبلهم و لیکن لهم دینی و الذی ما تفضی لهم فی غیور ملک من الایات و در اینجا میفرماید  
 بالتبع سواد اعظم است و موافقت باجماعت تاکید فرموده اند الی آخره انشی فی قوله اگر فهمدیم  
 این لغظ مراد باشد که نسبت به علمایان سواد اعظم اند اتباع ایشان واجب است و اگر نسبت  
 باصمت پس درین است مرحومه نیز اصحاب الملک علیه نسبت باهل حق سواد اعظم اند چه در حدیث  
 و اوستیست مستغرق اصفی الحدیث و پیدا است که بختا و دولت نسبت به یک و او حکم است  
 و بی روی آنها نماند انما اقول قطع نظر از آنکه جلالت تحقیق از فقهاره محمد ثین مبارک استیجاب جمیع  
 علماء دین و اکثر ایشان استدلال بر این است که حضرت سید المرسلین صلی الله تعالی علیه وسلم فرموده اند  
 صاحب ساله حقیقه رفیع که کبار او هم استناد بدان نموده اند پس بر صاحب ساله است و فخرین

تعارض و جواب ازین تناقض اما احقر را که مرام بیان طلب شد قصد مجادله و شغب پس مختصر میگویم  
 که ایجاد احتمال اول در برابر ثانی و آنحضرت بابت این اختلاف الناس فعلیکم بالسواد الاعظم محض  
 الحاکم است اما آنچه بر احتمال ثانی لازم گردانیده و آنچه در دلش آمده بی باکانه بقلم رسانیده جوابش آنکه  
 در مسلم و شرح آن موجود است **اقول** کثرت الفرق لا يستلزم کثرة الأشخاص بل يجوز ان يكون  
 الأشخاص الفرقة الواحدة اکثر من الأشخاص سائر الفرق فوحدة الفرقة الناجية لا يوجب  
 كون الحق مع الأقل الحق پس اصحاب فرق باطله را نسبت باهل حق سواء اعظم قرار دادن باطل است  
 و در اینجا حاکم حاشیه این را چه که در دلیلی مطبوع گردیده است و معتد این طایفه است نقل نموده  
 فهذا الحديث معيار عظيم لا تصل السنة والجماعة شكوا الله سعيهم فانه هم السواد  
 الاعظم وذلك لا يحتاج الى برهان فانك لو نظرت الى اهل الاهواء باجمعهم لا يبلغ  
 عددهم عشرين اهل السنة والجماعة اما اختلاف المجتهدين فيما بينهم فيمكن ان يكون خلا  
 للخصوصية الكوام والمحدثين العظام والقراء الاعلام فمع اختلافهم لا يضل احدهم  
 الا في قول الله تعالى في هذا المذهب انتهى قوله **قوله** چه قسم ثابت شد که مثبتین افضل سواد اعظم  
 نسبت مانعین من **قوله** **اقول** اولاً که فضیلت و عظمت و اکثریت مجوزین در جایزه  
 علی غیر الاعصار از کتاب معتد به علماء و درین ثابت است و اگر کسی اشک شبیه افتاده است محققین  
 قولش نموده ساخته اند اگر صاحب سواد را جمیع بآن کتاب کبیره و صغیره مثل شیر شامی مورد و  
 و ثابت بالسنه و بهر چه باشد تا بر ساله ستاد خود رجوع نماید و مختصر آن در سابق  
 درین سوره هم نقل است و ثانیاً کبرای طایفه هم از انکار نمودن توانستند از بینجاست  
 که در فهم المسائل مقتضای آنکه در عکس را حافظه نباشد لا چاره گردیده و از تناقض و اشتباه  
 کلام هم نماند نشیده و درین سوره نوشته که ما را نظر بر قوت دلیل باید نه بر کثرت اقوال **قوله** سکوت  
 صدر اول درین باب شفا علی محمد را با مانعین یکذات کرده است **اقول** اولاً هرگاه  
 سکوت شارح و بیان احکام مستلزم منع سکوت عن غیبت نیست و دیگران چه در و ثانیاً  
 میگویم که بدلیل استحسان اجزاء صدر اول بسیار علی نامور خیر را با وجود اطلاق محدث و عبت  
 و از این عدم پیشتر بهر چه باشد تا بر ساله ستاد خود رجوع نماید و مختصر آن در سابق

صدراول صدر اول با مجوزین درین باب بکلمات گفت آید قوله پس متعین شد که غیبت مراد از اسوداد  
 مگر جماعت اصحاب یا جماعت علما در سخن از قول بعد از آنکه صاحب ساله سرگزیده اند و تفسیر و  
 موده قرار بدین قول کرده حالا اگر چیزی انصاف دارد اینقدر و دیگر خیالی آید که بودن امام این  
 و قسطلافی و سخاوی و عسقلانی و صاحب مجمع البحار و نایب علی تباری و غیره و در اعصار خود ما از  
 علما در سخن وین تئین و حامیان شرح مبین و بهترین مردم و سخن چون آفتاب است پس امریکه  
 این حضرات محقق و امثال اینها از علما کبار علی جملة اعصار قرنا فخر تاد و کتب مشهوره و متعده  
 آن فرمایند و حسن آن از مضامین احادیث شریفه اسقاط نمایند و اگر شاذ و نادر بر خلاف آن گفته  
 قولش در کتب مشهوره موده و فرمایند و ثبت آن را و ادا عظم چه در تباب است اگر کوئی که اینها  
 مجتهد مطلق نبوده اند و منصب اجتهاد و استقلال ندانند گویند مجتهد بخیر و در عامیته حاصل  
 مجتهدین و بلکه اسنود تحقیق احکام دین متعین شد اگر ما در حق تعالی و غیره و غیره و غیره  
 حسن این امر نباشد الاقل حکم ضلالت بر مجوزین آن چگونه جائز خواهد بود قوله و برین قیاس است  
 از حدیث من شیخ الاسلام سنة حسنة الحديث که من یعنی اینست نه یعنی این و او حدیث  
 شرح حدیث از تحقیق تصریح فرموده اند که من یعنی مطلق و نه یعنی بطریقه است که پیش از است احیاء  
 طریقه سابقه و ایجاد طریقه بتدریج را و مفهوم من منافی این نیست علامه شامی در رد المحتار آورده قال  
 العلماء هذه الاحادیث من قواعد الاسلام و هو ان کل من ابتدع شیئا من الاشیا كان علیها  
 فلاح من اقتدی به فذلك و کل من ابتدع شیئا من الخیر كان له مثل اجر کل من عمل  
 یوم القيمة و قامه آخر عمدة المرید و همچنان است و شرح صحیح مسلم الامام نووی مجمع البحار و غیره  
 طرفه آنکه اینجا از بودن من یعنی او جدا نگار دارد و خود درینا قول الحق نام می نگارد و حدیث شریفه  
 من سن سنة حسنة فله و من ها و من عمل بها یعنی هر که طریقه ایجاد کند بر روی گناه است  
 قوله استدلال به تعال بلا و چه عرب چه عجم محض بجا و ناصواب است از قول بسیار از امام وین  
 را سخن تصریح فرموده اند که البته تعال و اعتیاد مسلمین بر بنا و خود اگر چه در حدیث باطل است  
 و احتیاج بلکه بجهل شاد حدیث شریف حکما داخل است در حدیث علم فرموده و الا سار بالمساعدة  
 فیما لوینه عنه و صار معتادا بعد عصر هم حسن آن بدعت الحجة الاسلام و کما فی حدیث



انوار جدید فرموده و اینهمه اگر چه بدعت است و از صحابه و تابعین نقل نگردیده اند ولیکن بهر چه بدعت  
 بود بپشتاید که بسیار است بدعت نیکو باشد پس بدعتی که مذموم است آن بدعت  
 که مخالف سنتی بوده اما حسن خلق و عمل مردم شاد کردن و در شرح محمود و بهر قومی را عادتی است و بایشان  
 مخالفت و اخلاق ایشان بهر نحوی بوده و رسول صلی الله علیه و سلم فرمود خالقون الناس باخلاصهم  
 و چون این مردم باین موافقت شاد شوند موافقت ایشان سنت بود و این و صاحب سال که بحواله قرائت  
 بخیاثه و غیره باجمعت نبودن تعامل خاص و شرط بودن اتفاق جمیع بیان نموده و باز حکم آنرا محال قرار  
 داده و قطع نظر از آنکه این دعوی اولاً بر تقدیر تسلیمش از جمیع تعامل انکار ساکن است و ثانیاً علی  
 نه که درین که اعتبار اتفاق و بودنش از صدر اول شرط میکند و اداین است که تعاملی صلاحیت تقیید  
 اطلاق داشته باشد همان است که از صدر اول بالاتفاق استوار داشته باشد پس اگر در عصری که است  
 بدو عرف خاص امر که تحریم آن از شرح ثابت باشد مروج گردد البته این تعامل و عرف موجب تقیید  
 اطلاق نمی تواند شد و اگر علی اطلاق بی اعتباری عرف خاص تعامل بعد صدر اول مراوده شده  
 مخالف تحقیقات محققین است علامه شامی در حاشیه و مختار در شرح قول می که از اشباه نقل نموده  
 ملل حدیث م اعتبار العرف الخاص لکرا فیه کثیر و با اعتبار و علیه فیه فی الجواز النزول  
 عن الوطائف بحال لی آخره می نویسد قال فی المستصفی التعامل العام ای الشائع المستفیض  
 و العرف المشترك لا یصح الرجوع الیه مع التردد و فی محل آخر منه و لا یصح مقید لانه  
 لما کان مشترکاً کان متعارضاً ان یبرئ و فی الاشباہ عن البرازیه و کذا فی تفصیل  
 الاجازة لود فی حال الحاکم عن اعلان بنیجه بالثلث و مشایخ بلخ و خوارزم افتوا  
 بجواز اجازة الحاکم للعرف به افتی ابو علی النسفی ایضاً و الفتوی علی جواب الکتاب  
 لانه منصوص علیه فیلزم ابطال النص فاذا ان عدم اعتبار به بمعنی انه اذا وجد  
 النص بخلافه لا یصح ناسخاً للنص و لا مقیداً و الا فقل اعتبده فی مواضع کثیره  
 و افاد ما را ایضاً ان العرف العام یصح مقیداً لی آخره قوله بدعت کجا و حسن بدعت کجا  
 اقول بدان معنی که بدعتهای مندرجه مندرجات شرعیت اجمله صدر اول و دیگرانیه دین  
 از تقدیر من و متاخرین اطلاق بدعت فرموده اند بدان معنی لفظ بدعت هیچ منافاتی بحسن ندارد

و بعضی که بدعت منافقانی بحسب در دسترس است جمود را اندوین جمود و بدین محل خصوصاً صافی ندارد  
قول ما تعامل حریم الخ اقول قطع نظر از آنکه عرف مسلمین و تعامل با او سلام را اندوین و فقهاء  
محققین جموداً معتبره نگاشته اند تعامل حریم شریفین را از دو جهات تعالی شرفاً خصوصاً موجب است  
و مندرجیت و مخالفت آنرا مستلزم قبح و کرامت نگاشته اند و در این تعامل و احسان علماء و ائمه  
طبیعیان و اعیان آن بلدین شریفین داشته اند و در هر یک از این تراجیح فرموده و المستطیع الجلس  
التر و یجتنی مقدار از وجهه و کتابین الخامسة والوتر لعادة اهل الکرم صلی الخ اما آنچه در  
رساله بعضی عبارات متضمنه بمثل ابودون بعضی ساکنین حریم بقلت صلوات علی سید محمد باقر  
پیش نموده کلام ربانی فائده محض حصول داده همچنانکه از غیظ و غضب خود بدگوی کسی سانکه در کتب  
شرح شریف بکف لسان و غضب بهر از ذکر ساوی آنرا فرموده اند و برای حسن احوال آنها  
نموده اند بمیدان بیان می نموده فائده دیگری می برد البته بی شک و شبهه یکبار در حریم طبعین حریم  
شرح بعد بعمل آن و آن افعال از لیاقت اتباع ندارند اما این از کجا که تعامل با محققین حریم طبعین  
و علماء رنجین آن بلدین بکرمین قابل استناد نباشد و برای توضیح و تکفیر آن محققان شارع اعتقاد  
فلیکدر و از شرک و کفر و ضلالت در ابالی آن اکثراً مقدسه و خلاف مضامین احادیث شریفین  
شود و قول ما یاره است از حدیثی که موقوف است بر این مسعود الخی قول ما در حکم موقوف و نوشته  
هو لیس شجة علی الاحمال اقول اولاً که فقهاء کرام و محدثین عظام حدیث ما را آه اند و  
حسنارام و فوایم از آنحضرت صلی الله علیه و سلم روایت نموده اند و بدان جایجاد و کتب مشهوره  
معهده برای احسان مستحسانات اندامت و تعامل عرف عادت استلال فرموده اند پس  
صاحب سالک با وجودیکه دعوی بحدی خود دارد و محض خیال خام است و پرخاشری از مستندین  
و از کتب مشهوره نشان میدهم شاه ولی الله صاحب بلوی در بهمات گفته اند مشایخ و فقهایی  
که مناسبتی به دو جانب دارد و کالبیخ است که لا یخفی استنباط کرده اند قال المنی صلی الله  
علیه و سلم ما را آه المسلمون حسناً فهو عند الله حسن و اهل محض فی لوطا تعلیقاً الخ  
و در بر جندی شرح مختصه و قایم فرموده فان العرف ایضاً حجة بالنص فقد قال رسول الله  
صلی الله علیه و سلم ما را آه المسلمون حسناً فهو عند الله حسن الخ و ما یاله اگر چه

بودنش بر حضرت ابن سعود و نه ایراد لیس مجتبیٰ صحیح خواهد بود و تا بسیار از احتجاجات که برای طاعت  
روی بطلان خواهد نمود این از آنجا که احتیاج به قوت برای خود صحیح و برای دیگران قبیح است قوله  
پس مراد از مومنین مجتهدین باشند که و صفت اسلام کامل اند و فاعل مطلق الی الکمال **اقول**  
اینقدر که مراد از جنس مومنین علماء کاملین اند نه عوام و کاملین از مومنین درست و درستین قال  
وقبل است اما تخصیص و حصرت مجتهد و آنهم بر مجتهد متقل و آنهم در قوس ثلثه لا در قوس چهارمین البته  
بجست مخالفت است لال فقهاء و محققین و از سمت شرح محمدین معتدین یا مقبول است و بهمی فی نفسه  
بنی دلیل ملا علی قاری علیه الرحمه در مرقاة فرموده و المراه بالمسلمین بنده فقم و عجم و عجم و عجم  
بالکتاب السنه الا بعد عن الحرام و الشبهة انه و سند عبارات ملفوظه سراج الهدایت تقدیر  
صحت نقل هم مفید عایش نیست بلکه او است که در آن عبارت همین قدر مرقوم از لفظ مومنان  
در لفظ حدیث خلفاء را شریع ائمه مذہبین مراد اند نه عوام انتهی پس اگر حاجت ائمه ویرایش  
شرف ایام و ولادت با سعادت و تجلیل اوست که آن نعمت با انواع عبادت غنی فرمود و حسب  
رساله صرف بودن این امر از تحسنات عوام ثابت می نمود صاحب ساله را گنجایش فکر آن بود حال آنکه  
اکابر ائمه دین از علمای محققین مذاہب حقّه الاسلامت و محققان شرع مبدعین و رئیسین دین تین که در علوم  
در بنیه حدیث و اصول و فقه و لواحق آنها تخری عظیم داشته اند و عامه لاحقین و تمام این طائفه  
هم سلسله تلذ و استناد و بنیات با محضرات دارند این عمل از تحسنات پنداشته اند قوله نیز آنست  
که الف لام بر ایستغراق حقیقه باشد یعنی هر چیز که نزدیک جمیع مسلمانان خوب است نزد خداوند  
نیز خوب است الی آخره **اقول** بر تقدیر الف لام استغراق اثبات اجماع و اتفاق مردم قاطبه بر آن  
استحسان چه ضرورت چه بودن الف لام استغراق مفید مفاد کل افرادی مذہب منصور است و تحقیق  
این امر از کتب مشهوره عربیه و اصول و مطلق مثل مطول الطول و سلم و شرح آن و غیره با ظاہر است  
من مشاء فلیراجع الیها پس بر تقدیر استغراق بموجب قیق این از باب تحقیق این معنی خواهد شد که  
پسندیده هر مومن پسندیده پروردگار است حالا صاحب ساله فرماید که تقدیر استغراق صاصه ساله  
چه مفید کار است قوله قواعد شرعی و دلائل مذہب حنفی که مفید ضلالت این عمل اند اینک فصل  
بالا اول سبزه و سپید شده اند الی آخره **اقول** در فصل اول که تلذ و لا طاهر و کجی غنیه بیست و

گردانیده بود و بطلان همه تطوایش چه روز روشن و نه از الفاظ اجمال ابهام مطالب نتوان کشود و  
 آوردن عبارات خارج از مقام محض بیکار و بی سود اما نقد اینکه از طرف خود افروخته همه مخدوش مردود  
 و بنا بر این همه شرایط صحت قیاسات و استنباط از قواعد همه فقیه و که از جواب فصل اول این همه آشکار و عاده  
 آن در مقام ضمن تطویل و تکرار قوله پیش شما برای تحسان جواز این عمل کدام دلیل است **الحاق اول**  
 لو فرضنا که دلیل دیگر نزد علمای محققین تا استاد مستند صاحب ساله برای جواز این عمل نمی بود همین  
 یک دلیل که دلیل بر حرمت آن قائم نیست برای جواز کفایت می نمود و کاش بدعیان ضلالت و حماقت  
 این عمل قدری انصاف سازند و سر در گریبان اندازند که محتاج دلیل نیست و معنی دلیل چیست و بطلان  
 که قواعد آورده شان تمام باشند پس این تنباطی و قیاسی و اجتهادی پیش نیست و بهرگاه علمای محققین  
 اثبتین جواز این عمل این لیاقت نزد صاحب ساله نیست پس بطلان که باین مرتبه و اصل اند با کجمله  
 لغویت بیان بر ایشان صاحب ساله ظاهر و عیان است قوله از انکار یک امر که مستحسن عند البعض  
 باشد نه جمیع هرگز انکار جمیع سخنانات فقها لازم نمی آید معلوم نیست که منشأ انشراح این استلزام است  
 الی آخره **اقول** منشأ استلزام اینکه امور یک بنام دلائل تطویل لا طائل پیش می آرند و از قواعد شرعی  
 می پندارند در جمیع سخنانات اجزای آن اجلی است مثلاً همین صاحب ساله که شرک آنحضرت صلی الله  
 تعالی علیه السلام را دلیل ثبوت ضلالت و لزوم ممانعت انکاشته و زیادت بر قدر سخنان با موجب  
 تخریب کتب و محنت پیدا شده اگر این دلیل مستلزم ضلالت این عمل است البته ضلالت جمیع سخنان  
 فقها و کرام این لازم نیست بلکه برای طائفه اسماعیلیه التزام آنست که بهین جهت امور منقوله از  
 صحابه کرام و سخنانات ائمه عظام را داخل بدعت ضلالت مصلطه می شمارند و قیاس این انکار بر انکار صحابه  
 که از قسم انکار مجتهدین فیما بینهم است نه توان نمود که اول برای طرفین در هر دو جانب لائل شرعیه وجود  
 و ثانیاً حکم تضمین و تکفیر بلکه تفسیق و تحقیر هم در آنجا مفقود بر خلاف انکار و بایه که نوبت بر تبیین است  
 رسانیده اند و اموری را که تا بهینو ذکر است آنهم بدلائل قویه ثابت با اتفاق محققین نیست با وجود  
 اختلاف بهم پایه شک و مستلزم خروج از اصل ایمان و خلل آن گردانیده اند قوله در انکار تحسان علماء مشائخ  
 هرگز رفع امان از شرعیات نیست **الحاق اول** در مقام هیئت قدس است که بر نقد بر صحت بیان ایشان  
 ضلالت و فسق اکابر سلسله صاحب ساله که در سند کتب شرعیه حدیث و تفسیر و فقه داخل اند ظاهر

و اشکار است پس بر روایات فساق ضالین چگونگی اش اعتماد و اعتبار است و این امر یعنی از فرم خدا  
 و حق خدا روایتی چنین است و او صاحب ساله و اکابر سندش از علما و متاخرین ملوث باین تهمت  
 می باشد و البته بر تهمت بر صحت مذمتش در عدالت صدر اول هم که بسیاری از امور نامیده برقرار سنون  
 و با شور را با وجودی که آنحضرت صلی الله علیه و سلم واقرا عدم سنیت و اطلاق محدث و بدعت داخل  
 نیست و متاخرین و با ت ساختن انداختن عظیم می اندازد قوله من مات معتمد علیها نیستند الی قوله البیض  
 تبیین می شود الی قولی و همچنین هر چه از کشف الهام معلوم شود ضرورت نیست که صحیح باشد  
 الی آخره اقول ذکر الهام منام صلی و کرام و اولیا و عظام برای شنیدن است نه بطور حجت قطعی  
 و هر چند ضرورت نیست که هر چه از کشف و الهام و انقحات و منام صلی و کرام و اولیا و عظام معلوم  
 می شود اطلاق محبت باشد اما بوجوب قول مستندین صاحب ساله و مستندین مسلمین مثل انچه از  
 مخالفت بحکم حضرت شارح نداشته باشد قبول باید کرد قاضی شافعی و در سیف المسلول در بیان  
 الهام فرموده که انچه بدان است آید از ابریزان شرح باید بخشد پس اگر شرح آنرا قبول کنند از احتیاج  
 آید نیست و قبول باید کرد و انچه شرح آنرا رد کند آنرا خطا و باطل باید دانست و رد باید کرد و انچه  
 شرح از آن ساکت باشد آنرا نیز قبول باید کرد و قسطانی در مواهب آورده و كذلك یقال فی کلامه  
 علیه السلام فی النوم انه یعرض علی سنته فما وافقها فهو حق و ما خالفها فافخل  
 فی سمع الرای الیه در مقام آیات چند از مستندین صاحب ساله آورده و در دست تاوضح کرده  
 که ایشان هم فکر منامات نموده اند و احتیاج و عمل بدان هم فرموده اند شاه ولی الله و بلوی در  
 قره العینین فی تفضیل الشیخین آورده نوع چهارم اشاره فرمودن آنحضرت صلی الله علیه و سلم و مقام  
 منام که استغفار از عمر طلب کند از حدیث مالک الدارقال اصحاب الناس خط فی من عمر فاء رجل  
 الی قبل الذی صلی الله علیه و سلم فقال یا رسول الله استسق کما متک فافهم قد هلك و قال  
 فانا ه رسول الله صلی الله علیه و سلم فی منام فقال ایت عمر فیه ان یستسق للناس فافهم  
 سیستقون قال علیه الکیس الکیس فان الرجل عمر فاحبوه قال فکی عمر و قال یا رب ما آواک  
 ما هجرت عنه و ایه ابو عمرو فی الاستیعاب انقی فی نیر شاه صاحب موصوف در انتباه فرموده  
 اخبرنی سبک الوالد انه اراد فی ابتداء طلبه ان یلتزم و دام الصیام ثم رد و فی ذلك

لاخلاف العلماء فيه فتوجه الى النبي صلى الله عليه وسلم فراه في النوم كانا اعطاهما  
 قال فقال ابوبكر الهدايا مشترك فقد منته اليه فاخذ منه كسرة ثم قال عمر الهدايا مشتركة  
 فقد منته فاخذ منه كسرة ثم قال علي الهدايا مشتركة فقد منته اليه فاخذ منه كسرة ثم قال  
 عثمان الهدايا مشتركة فقلت ان قسمي الرغيف فاي شيء يبقى لهذا الفقير فامسك ان  
 ونيزوان بن سلتة صلى الله عليه وسلم سواك وحنا عن تفضيل الشيخين على علي  
 رضي الله تعالي عنهما مع انه اشرف نسبا واقضاهم حكما وشجعهم جنانا والصوفية من انهم  
 ينسبون اليه ففاض على قلبي منه صلى الله عليه وسلم ان له صلى الله عليه وسلم  
 وجهين هما ظاهره ووجه باطنا فالوجه الظاهر ان قامرة العدل في الناس وان شاهده  
 الظاهر الشريعة وهما بقرة الجوارح له في ذلك والوجه الباطن ان مراتب الدنيا والآخرة  
 وعلومه المروية كلها افاضت من الوجه الظاهر الخ واما مثل ابن حكايات در تاليفات شاه  
 بيش از بيش است بخوف قطوبان بهمين قدر الكفاي ودبالا ترازمه اينكه خطا وامي كه سنده طاهر است  
 نوشته ورد في بعض الآثار التي عن قص الاطراف يوم الاربعاء فانه يورث البرص وعن  
 ابن الحاج صاحب المدخل انه هو بقص ظفارة يوم الاربعاء فتن كبر ذلك فتركه ثم رأي  
 ان قص الاظفار سنة حاضرة ولم يسمع عند الفقه فقصرها فلقاه ابي ابي الهيثم البرص في النبي  
 صلى الله عليه وسلم في النوم فقال لم تسمع بهذا فقال يا رسول الله لم يسمع عند  
 ذلك فقال بكفك ان تسمع ثم سمع صلى الله عليه وسلم يدانه فقال البرص قال ابن الحاج  
 فحدثت مع الله توبة ان لا اخالف ما سمعت عن رسول الله صلى الله عليه وسلم الله  
 قوله واذا زجب كما مور بهست عتلى الى قوله وانك لم يولد ان راودما محبت باجناب سالك وامن  
 الظاهر مودت قرار داده اند كذب صحيح ودر بيان عظيم است الحق قطع نظر از حال باكمال اين بيان  
 كساينكه ان اثنين مجوز اين عمل فاعلم ان بوده اند مثل شيخ عبد الرحيم ديلوي شيخ عبد الحفيظ  
 عبد الوهاب شيخ ابن حجر كل صاحب ساله در هجران جواب باو شان مقتداي نيز ودر غير علماء اسلام  
 واولياي كرام بودن ایشان از عجبان درگاه صاحب خورشيد است برهان بزرگه حضرت  
 سيد المرسلين صلى الله عليه وسلم مثل انتخاب نيز در تمام عالم جلوه افروز است وطاق است

محبوب است تحقیق به انقباض مطالب در ذرات باریکات این حضرات بوجه اکل موجود بوده است  
 پس اگر کسی مولود و این جهان محبوبان یارگاه نبوی را بشنود و بپوشان این حضرات کلمه شنیع  
 ضلالت پرتو در معرض بیان نهد و مصداق او لئک هم شرا لبریه گرداند و اظهار صدق محبت  
 و اعلان خلوص مودت را سطوت تسویلات الیسی گوید و عیوب این حضرات خواه مخواه جوید و بر شانش  
 بر چه گفته آید کمتر انا بخدا می منقسم حواله اش بهتر قوله بدعت را محبت و دشمنی و بدعت آن لغوه نمودن  
 بدان ماند که خون جگر حسین را و ام الاخیرین نامند الی آخره **اقول** اولاً آنحسان را مورخیری که در منتهای  
 شریعت مندرج اند و مزاحم و مخالف نیستند با وجود اطلاق بدعت و محدث از محمد صحابه کرام  
 تا همتاد صاحب ساله در احوال علماء اصطلاح ثابت و واضح است بلکه عدم انکار از حسن بدعت حسنه  
 با اتفاق جلیق اسلامیه از نقل صاحب تنبیه السیفیه **الح** است پس بکثرت اطلاق حسن بر عمل مولد  
 بلزوم حکم بغضویت پر دختن و وجود محبت را بکثرت تلفظ لفظ بدعت حسنه خارج از دایره امکان  
 ساختن صد با ائمه امت را ازین مقام صادر اول از زمره بغضیان بغوضان در گاه نبوی قرار دادن  
 و در تریخچو و افضل کشاوت است و ثانیاً قطع نظر از همه این دآن بر تقدیر صحت مذمت باید سماع علییه  
 حضرت امیر المومنین سیدنا حسن رضی الله تعالی عنه و امام المسلمین حضرت سیدنا حسین رضی الله تعالی عنه  
 کی از لغت ضلالت نجات خواهند یافت که صاحب ساله با نظر غایت در دوحبت بی ضرورت و حاجت  
 این کلمه شنیع الی ادبی بر زبان آورده این تار و پود ابلهانه بر بافت باید دید که با وجودیکه آنحضرت صلی الله  
 علیه و سلم در بیست طواف بیت الله شریف که عبادت مخصوصه مثل صلوة است بر اسلام کن یا کنی و  
 رکن اسود و اقتضای فرموده اند و اسلام کن عراقی و شامی ترک نموده اند مع هذا محققین در شروح صحاح  
 احادیث مثل صیغ صحیح بخاری و غیره و ابیت می فرمایند که مذمت حضرت امام حسن و امام حسین رضی الله تعالی  
 عنهما و سلام الله علی جدیها و علیها آخربا جواز اسلام رکن عراقی و شامی بوده است حالاً در خرافات  
 صاحب ساله که بنام دلائل و قواعد بار بار بر زبان می آرد باید اندیشید که اکثر دلائل و لایزال درین مقام جاری  
 توان گردید و از قصور احکام ضلالت التیام طائفه لیا که در هر مقام بر شخصات ائمه عظام از انوار با هم لازم  
 میگردد اند بر ایمان خود باید از زید اما چون کار بجمال سفاست شعار است احوال از بیانش و شعار ناچار بکار  
 توبه و تضرع قدری از خرافاتش درین باب میاید و در شش خنجر بکار اشرار می نم و پس حسب قواش میگویند



گفت که باری تعالی از عبادات و اعتقادات آنچه برای عباد خود کافی است شروع نمود و این کامل کرد  
و نعمت خود بر عباد خود بر زبان رسول خود ختم کرد و پس برین تقدیر اگر اسلام را گنج اقی و شامی از انوارین  
یا عبادات و فواید دینی می بود البته حق تعالی از شروع میفرمود و چون شارع از ان بحث نکرد و معلوم شد  
که احداث آن زیادتر نص است و زیادت بر نص نسخ است الی آخر اخراجات و نیز می توان گفت که این فعل  
حضرت شارع تا آنکه نیست لا قولاً و لا فعلاً و کفی بهذا منعاً لاجل و نیز می توان گفت که اتباع بهیچانکه در  
فعل باید در ترک نیز شاید پس علی کوفی نفسه تخش باشد اما فعلش از ان سرور باقور نباشد ترک آن در حق  
عین اتباع است و فعل آن موجب اخذ خدا و نیز می توان گفت که آنحضرت صلی الله علیه و سلم این  
ترک فرمودند و فعل نیاید و ندانیم در اینجا چند احتمال است یا کعبه معظمه یا این کعبین آن در زمان نبوت  
اقتراان موجود بود یا محبت کعبه شریفه علی چه الکمال نبود یا علم بشریعت آن حاصل بود یا اصلاح  
باین عبادات نبود یا مانع یافته شد یا در اتیان آن تقاعد یافت یا مکروه و نامشروع پنداشتند  
الی آخر اخراجات باجماع آنچه دلائل که اسما عجلیه حکم ضلالت برانیه وین لازم میکنند از ایشان  
که درین ماده هم بحث عمل به متروک آنحضرت و زیادت بر سنت در بیست کذا نیه طواف الزام  
تمت ضلالت و تجویز نسخ شریعت آنحضرت بر ریجاعتین رسول الثقلین صلی الله علیه و سلم  
و سلم نموده خون بر دوسر داران جوانان اهل چنان با دم الاخرین نماند و کلام دیگر از همین  
کتاب یعنی اخبار الاخیار در حالات شیخ احمد مجد و شیبانی نوشته که کوزه های نواز مشربت پر کردی و بر  
نمادی و بر در خانه سادات رفیق و بیگان فقیران ایشان را خورانیدی اگر شخصی با سبک و سحر  
و خصوصت شرعی بودی نیست و شفاعت چنان کردی که شخص با لا آندی و گفتم با سادات سخن  
شریعت نباید کرد با ایشان سخن بیروت باید کرد انتهی اقول حال دیانت اینحضرت و بدانیست  
که عبارتی از کتابی ذکر میکند و برای تغلیط حوام آنچه مخالف بود خود می باشد از اول و در میان و آخر  
تخریف نموده میکند و عبارت حدیث دلموی از حال شیخ احمد شیبانی نقل نموده و در آخر آن انتهی است  
حال آنکه عبادش چنین است و بی نهایت نسبت عبادان نبوت علیه التحیت معروف بوده به هر طریق  
گویند که در عشر و عاشر راه و دوازده روز از اول صبح الاول جامه نوز جانشسته پوشید و در آن  
این ایام جز بر شاکس خفته و در مقابل سادات مختلف نشستی و هر روز یکبار از مکان بر می خیزد

خانم رسالت صلی الله علیه و سلم مبارک و اوج خاندان مطهر قوسیع طعام میکرد و چون روز عاشورا رسید  
 گونهای نواز شرعیت پر کردی و بر سر خود نهامی و بدر خانه سادات رفتی و پنهان فقیران  
 ایشان را بخوانیدی و همان ایام چندان گریستی که گویا آن واقعه در حضور او شده است و چون آواز ناله  
 و فریاد نساء و دختران که در ایام عاشورا امتحان فرمایند یارست بگوشش و در سینه و حالت کردی و خون  
 از چشم باده پری حواس صحابه و سایر مشایخ رضوان الله علیهم انچه با ایشان سیده بود و محال کن  
 ترک ندادی و سر دورا بسیار دوست داشتی و طالب آن بودی و در قصص و احوال و غیره و مجلس نیز کردی  
 و در عموم احوال حاضر میشدی که که بغایت سفید نباشد پوشید و اغلب اوقات کلاه فقط بر سر او بود  
 و در وقت نماز و ستار بر سر کمتر نهادی از جهت غلبه حرارت آتشی که گویند که پادشاه بزرگ اعلی  
 دیک پیراهن نفیس نهاده و برای نماز جمعه و احیاء پوشید می اگر یکی از اینهای دنیا آمدی نیز پوشید  
 و شیر و در مجلس شستی و اما قال الله و قال الرسول بعیت و عظمت تمام گفتی چنانچه نه و نه که آب شستی  
 و بر زبان خود فرمودی که اهل دین را با این دنیا خوار نباید نمود که اینها مردم ظاهر میکنند و فقیران را <sup>بعضی</sup>  
 مجانبین که در آن دیار بودند بسیار دوست داشتی و در راهی که سوار میشد چون مجانبین را دیدی که  
 فرو آمدی و دوست <sup>بسیار</sup> می داشتی و فرمودندی آن کردی اگر کسی چنین او را ذکر غایبی کردی  
 با سخن لا یعنی کردی گفتی بابو خاموش باش اگر کسی نام او بتعلیم گرفت چنانچه رسم میدان باشد چشم  
 بر آب کردی و گفتی احمد بن موسی زیا نگار و چنین نفیست که خدا چو حسین باقرین سره نیز خوش نیامدی که  
 کسی تعلیم او کردی و گفتی با حسین را نگار انگ که کسی را گویند که گسترین کسان باشد رحمة الله علیهم  
 کسی پیش او آمده گفتی که من حضرت رسالت را صلی الله علیه و سلم در خواب دیده ام با دست شستی  
 و تمام قصه و یارانش و دست و پایی او را را بسو سیدی و امان و استین او را بر سر خود فرو مالید  
 بر جای که آن شخص میگفت که در فلان جا دیده ام آنجا رفتی و بوسه دادی و گردان چاکر بر سر  
 دوی خود مالیده و اگر سنگ بودی آن سنگ را شستی و آن آب بخوردی بر تن و بر جامه چون گلاب  
 باشدی اگر شخصی را بسو سیدی و دعوی خصوصت شرعی بودی اینست شفاعت چنان کردی که کسی سید بالا  
 آمدی و گفتی که با سادات سخن شریعت نباید کرد با ایشان سخن بدو ت باید کرد و الی آخره حالا از حد است  
 استفسار و او را هر یک آنکه برای تأیید کلام خود حواله کتابی در امری فرمودن از سابق و باقی <sup>تفاوت</sup>

و تحریف چشم پوشیدن اصل خیانت است یانه دیگر آنکه قطع نظر از آنکه در اخبار الاخبار سابقه شیخ احمد قیام  
 ذکر فرموده است صاحب ساله خود او را و حاضر ستاد خود بپایه و پیشای معتبرین امت نموده است برین  
 تشفیات و تعزیهات او در حق مجوزی عالمین محل هم برپا شدند که حال مستندین و معتبرین این  
 چنان است فافهم و لا شکم قوله نفس قیام برای تعظیم مطابق بیان شرعی علی الاطلاق کرده است  
 اقول این ادعای است محالف تحقیق انچه محققین و تفریح جمیع علماء وین اگر تحقیقات آنحضرت را درینجا  
 بالاستیعاب قصد نموده اند کتابی ضخیم گردانند انظر بختصار چیزی از علماء مشهورین معتبرین صاحب ساله  
 و امثالش ذکر یکیم کرده و مختار گفته و فی الوهبانیة یجوز بل یندب القیام تعظیما للقادم کما یجوز القیام  
 و لو للمقاری بدین یک العالم اجماع است می در حاشیه نوشته ای لکان ممن یستحق التعظیم و قال فی الغنیة  
 قیام الجالس المجدل دخل علیه تعظیما و قیام قاری لقمان لمن یجوز تعظیما لایکون اذا  
 کان لم یجوز التعظیم و فی شکل آثار القیام لغیره البس مکرره بعینه اما المکرره بحسبه  
 القیام لمن قام له الخ و شرح منیه گفته لایکه قیام القاری للقادم تعظیما اذا کان من تعظیم  
 و همچنین است و قاضیخان و عالمگیری و غیره و در احوال بعد ذکر اقوال گفته و یصح ان احترام اهل الفضل  
 من اهل العلم و الصلاح و الشرف بالقیام جائز الخ و اگر بیهوده تسلی نیاید تا به پیشه که قطب اسماعیلیه  
 در ظاهر حق نوشته وقت تلاوت کی تعظیم میکنی مگر عالم با عل و استادم و والدین کی قیام  
 و تعظیم جائز می الخ قوله فقال لا تقوموا كما یقوم الاحاج الخ اقول اولاً ارباب تحقیق در بیان  
 احادیث شریفه تطبیق فرموده تصریح نموده اند که ازین احادیث نمی عام علی الاطلاق از قیام  
 ثابت نمی تواند شد و اگر صاحب ساله را بران اعتماد نیاید تا به پیشه که شاه ولی اسد پادشاهی و  
 بالغه بعد ذکر و در احادیث مختلفه نوشته و عندک اختلاف فیما فی الحقیقه فان المعانی  
 التي یدور علیها الامور الفیه مختلفه فان العجمکان من امهم ان یقوموا الخ من بین  
 ساداتهم و هو من افعالهم فی التعظیم حتی کاد یختار الشراء فلهذا اعنه و الی هذا  
 وقعت الاشارة فی قوله علیه الصلوة والسلام کما یقوم الاحاج الخ و ثانیاً تا آنکه  
 که تسنن تصحیح ایمنه فرماید وانی کلام کسی معتبر نمی دارند پس احتیاج باین چگونگی عارض و صحیح می نماید  
 بر حاشیه نسخه سنن ابوداود و در ظاهر مدعیان که با اهتمام کبر و اسماعیلیه تطبیق گردیده است از مرفوعه



در عهد حیات و حضور آن علیه السلام از اصحاب قیام بر ایستادن بخت نیست **الحاق اول** این او را  
 صحیح نیست اینک محققین قیام در عهد حیات و حضور آن سرور علیه السلام ثابت فرموده اند **علامه**  
 خفاجی در شرح شفا فرموده اما القیام للعلماء والصلی فی مقعب وکان الذی صلی الله علیه  
 وسلم اذا جاء قام له الصلاة **الحاق** وحق همین است که قیام در عهد و زمان نبوت اقتضای بود و اما  
 تکلف و اعتیاد بدان مروج بنود و رعایت گفته و الحاق القیام عند الدخول کما فی قعاق فی زمانه  
 صلی الله علیه وسلم و الکراهة اما كانت للتکلف لم یکن معناه الی آخره **الحاق** و لکن تعظیم کلمه  
 مشاهد او و یوانگی تحت است **الحاق اول** ایده وین تصریح فرموده اند که تعظیم آنحضرت صلی الله علیه وسلم  
 وقت حکایت ذکر شریف مانند تعظیم آنحضرت صلی الله علیه وسلم است در حالت حضور و غیور و این  
 ابطال تعظیم جناب رسول کریم صلی الله علیه وسلم مشاهده را اثر تعظیم قرار دادن و تعظیم فی مشاهده  
 و یوانگی تحت نام نهادن **الحاق** آنحضرت امام ابو الفضل قاضی عیاض علیه الرحمه در شفا فرموده و قال علم  
 ان حرمه صلی الله علیه وسلم بعد موته و تقوی و تعظیمه کلام کما کان حال حياته  
 و ذلك عند ذکره و ذکر حدیثه الی آخره و نیز در شفا فرموده قال مطلقا کان اذا ان الناس  
 ما کان من الیهم الحادیة فقول لهم یقول لکم الشیخ یرید ان الحدیث او المسائل فان قالوا  
 المسائل فخرج علیهم بمرعة وان قالوا الحدیث دخل مغتسله اغتسل و تعظیم و لبس ثیابا  
 جددا و لبس ساجده و قهقهه وضع علی راسه رداءه و تلقی له من منعة فخرج الناس و علیهم  
 علیها و علیهم الخشوع و لا یران فیهم العود حتی یرغ من حدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم  
 الی آخره **علامه خفاجی** در شرح فرموده فجعل مجلس حدیثه کجمله حیا الی آخره و نیز در شفا آورده  
 و لما کان علی مالک الناس قبل و جعلت مسقیلیا یسبحهم فقال قال الله تبارک و تعالی یا ایها الذین امنوا  
 لا ترفعوا اصواتکم الا ینسمعون و میثاقا و ادایه **علامه خفاجی** در شرح فرموده ففاس منع  
 دفع الصوت فی مجلس قراءة الحدیث علی منعه فی مجلسه حال حیاته **الحاق** و نیز در شفا آورده  
 قال ابو ابراهیم القیمی واجب علی کل مؤمن من ذکر صلی الله علیه وسلم و سلوا و ذکره عند ان **خفاجی**  
 و یخشع و یسکن من حرکته و یأخذ فی هیبة اجلاله لما کان یاخذ به نفسه لو کان یسکن به  
 صلی الله علیه وسلم **علامه خفاجی** در شرح گفته فی فرض ذلك و یلاحظه و یقتله فکانه عند **الحاق**

بالجمله تعظیم آنحضرت صلی الله علیه وسلم را بخیاں و تصور ماضی خود در حضور وقت حکایت ذکر شریف  
 در مجلس عین بی مشاهده دیوانگی گفت و مشاهده را شرط تعظیم گردانیدن ضلالت است قوله از خصص  
 حضرت رسول جناب رسول است **الحی قولہ** اظهار محبت نمودن بود **الحی قولہ** ادعای جزم تخصیص نقل  
 از ائمه دین فی اقامت دلیل قابل کثرت و مراد نبودن اجلال و قیام جناب سیده محل کلام است در  
 مظاہر حق بذیل این قیام آورده اورا همین یہ تاویل کرنی کہ وہ قیام محبت و اقبال کا تہانہ قیام تعظیم  
 و اجلال یہ خالی بعد سی ندین اور طبعی نہیں محی السیئہ نقل کیا ہی کہ اجماع کیا ہی جو مور علمانی ساتھ  
 اس حدیث کی اوپر اکرام اہل فضل کی یعنی علماء و صلحا کی اور امام محمد بن نووی لکھا کہ یہ قیام اہل فضل  
 کی ہی ہے وقت آنی کی سختی اور حدیث میں اس باب میں وارد ہوئی ہیں اور یہ نہی اسکی کی صریح کہیے  
 نہیں ہوا **الحی قولہ** مقصود آنحضرت اعانت سعد بود در نزول حار سبب مجروح بودن **الحی قولہ** اگر جو  
 بعض علماء محل حدیث برین احتمال بعد نموده اند اما مخالف جماعہ تحقیق و مخالف ظاہر معاویتہ است کہ  
 برین تقدیر حکم یک و کس کفایت میفرمود کہ انزل سعدا لانکہ خطاب عام بلفظ جمع فرمودند قوموا  
 سید کہ الامین بنیاست کہ اجلہ محققین از فقہاء و محدثین احتجاج باین حدیث برای سنجاب مشروعت قیام  
 اکرام برای اہل فضل فرمودند مانند امام نووی امام بخاری و امام مسلم و غیر ہم پس نزاع یک و کس علماء  
 ہر ان قابل التفات نیست علامہ خفاجی در شرح شفا فرمودہ و حمل حدیث سعد علی انہ کان رؤساً  
 و قد امرا کما فامہم صلی الله علیه وسلم بالقیام لبعینہ و فی النزول عن دابۃ خلافاً لظاہر  
 الی آخر و حاشیہ صحیح بخاری باہتمام مولوی احمد علی در دیلم مطبوع شدہ بذیل حدیث مذکور آورده فیہ  
 استنباط القیام للسادات کذا فی الکرمانی قال فی الجمع احج بہ الجاہلہ کہ اکرام اہل الفضل  
 بالقیام اذ اقبلوا و اما القیام المفہم عنہ فاعما هو فہم یقومون علیہ و هو جالس طولاً <sup>سہ</sup>  
 اتفق مختصراً **الحی** و در ماشیہ نسخہ سفن ابو داؤد کہ باہتمام مولوی نوارش علی اسماعیل مطبوع شدہ از  
 فتح اللہ و آورده قوله قوموا الی سید کہ احج بہ المصنف و البخاری و مسلم علی مشرعیۃ القیام  
 قال مسلم و اعلم فی قیام الرجل للرجل حدیثاً صحیحاً من هذا و نازعہ فیہ طائفۃ منہم ابن الحج  
 الی آخرہ قوله لکنہ نیست جماعتی از مجوزین عمل مولد منع قابل اند **الحی قولہ** این مقابلہ خانہ جنگی است کہ کفی اللہ  
 المؤمنین **الحی قولہ** این چراغ را سفایت است کہ از غیظ و غضب مغلوب شیطان گردیدہ یا

بعضی از آنکه کافر بدین که مجوزین این عمل اند استعاره می نماید و از خدا تعالی خوف می آید و قطع نظر  
 از آن میگویم که منع قیام از ایامه و علماء مشهورین به نقل صحیح با ثبات ز سرانیده ناحق روی کلی خدا  
 سیاه گردانیده اما آنچه نوشته اند که در کتاب باران رحمت که ابن حجر مکی در فتاوی و شیخ نورالدین  
 در حاشیه مواهب بدعت و لا اصل نوشته اند نیز اول تصحیح نقل ضرورت و ثانیاً بر تقدیم نقل  
 از قول ابن حجر مکی و شیخ نورالدین همچنان از قول صاحب سیرت شامی حکم ضلالت مجوزین آن بجا  
 لازمست آیا نمی دانند که آخر ظهور آئیدین بلکه خود حضرات مذکورین هم قائل تقسیم بدعت بودند و اند  
 و بسیاری از امور را با وجود اطلاق بدعت همچو صحابه کرام جائز و مستحسن فرموده اند و همچنان اطلاق لفظ  
 لا اصل حسب قول علماء با ایقان کی مستلزم ضلالت و خروج از اصل ایمان است پس بدین اعتبار که  
 بآن مجتهد باطل خوانده کفی الله بملومین القتال درین مقام از علمیه و علم دین باطل است و هیچ  
 که شیخ الاسلام برهان الدین طبری در انسان العیون فی سیره الامین المامون قول صاحب سیرت شامی  
 تفسیر بدعت حسنه مستحب فرموده اند و تقسیم آنرا ثابت نموده اند درین مقام بر این تفسیر مرام مثالی دیگر  
 از کلام علماء کرام باید شنید در جمیع البحار فرموده قد کتبت فی شان الصلوة علی النبی صلی الله  
 علیه و سلم عند الطیب الشیخنا الشیخ علی المتقی قدس سره هل له اصل فکتب الجواب عن الشیخ  
 ابن حجر و غیره بما نصه سئل نفع الله به بما صورته جرت عادة الناس فخر اعطوا طیباً  
 او ریاحین و غیرها و شئوه ان یصلوا علی النبی صلی الله علیه و سلم فی الذلک اصل  
 و ما حکمه فاجاب بقوله اما الصلوة عند ذلک و نحوه فلا اصل لها و مع ذلک  
 خلا کر اهة فیلذلک عندنا لم یصلحنا قول که اگر نفس قیام را از بعض کتب ضعیفه و قد ثابت  
 خواهند کرد برین قیام خاص محبت از کجا خواهند آورد و الی آخره **اقول** بنا بر اوقات و احوال  
 و اعتماد و بی اعتمادی کتب فقه و حدیث و البسته به و انفس خود میدانند در مستندات  
 در کتب قوی و جائز و ضعیفه داخل کردن و بنای آن بر مواظقت و مخالفت غیر مجوز و مستحسن  
 جائز نبود و هرگاه که در ما سبق از تحقیقین مشروحیت و ندب این فروع اگر ام ثابت گردیده پس بر  
 بجا آوردن آن بقصد اعلان تکریم آنحضرت صلی الله علیه و سلم چه حاجت ببحث دیگرست پس  
 چرا تکریم آنحضرت صلی الله علیه و سلم را با امور جائزه حرام نمواند گفت و اگر بر خلاف تحقیق شود



محققین که است خصوص قیام برای اگر کم داخل وقت قدوس تسلیم هم کرده آیه تا هم بر تحریر و منع این کلام  
خاص حجت از کجا خواهند آورد **قوله** فهم شما که عالم بر غلات خیر البشر فتویٰ ندهد الی **قوله** دشمنان  
دین همیشه با کتساب فزون و تحصیل علم کمال پیدا کرده الی **قوله** استیصال دین نمایند که کان فی العلم  
من دون النقی شرف <sup>۱</sup> لکن اشرف خلق الله ابلین <sup>۲</sup> **اقول** این تعلیل کلام دین مقام  
تبلیسین بجاست و معالطه نازیبا سلمه که اهل علم دیندار و دنیا دار و اتقیا و اشترار هر دو قسم با اما حجت  
بسیار از مجوزین عمل مولد خصوصاً و مقسّمین معنی بدعت بسوی حسنه و سبیه عموما که مروت و شرف  
و ستمند با توالت شان در کتب دینی مذکور و مسطور است بدون شان از حکما و سخنرانان و ائمه شریع و معبدان  
دین تین متصف با تابع شریعت و معروض دنیا و راغب آخرت ثابت است باخبار استوار  
و یقینی است کاشمیر فی الباهره و خود صاحب ساله و مقتدایانش با حضرات استناد می آورند  
و در شیخی دین خود می شمارند اگر حالا اسماعیلیه بخت خسان مجلس شریف و دیگر مستحقان و شیخان  
صلالت و بی دینی از آنم کنند و سبک را بر طریق ایشان گزای قرار دهند و انحضرت را از دشمنان  
و مخالفان دین رسول کریم و پیغمبران ابلین و بی شمارند و سلمه دین خود را هم بر نهند و بخواهند صاحب  
این الفاظ الشیخ بر زبان آرند اگر درین سواد تیره پسند این حرکات تشنیه اطلاق است که خود نهند  
اما بر احوال و در عشره جواب از **قوله** عقل بالبدایت می آید که موخر از مقدم همیشه کمال می باشد  
**اقول** اگر در این کلیه است دعوی بدهاست عقل باطل است و الا قطع نظر از آنکه مثبت و ثابت است  
در خصوص این ماده صاوق هم نیست که صاحب ساله و کافه اسماعیلیه عاشا که در کمال حصص  
و نیز از هم از انحضرت رسیده باشند چه جا آنکه تکمل گردیده باشند **قوله** فضیلت تقدم زمان  
ماست و ان متقدم عدم اعتبار متاخرین سقوط ایشان از پاد و ستند نیست الی **قوله** فیقرح  
از باز ندهد و فرماید دیگران هم بکنند آنچه سحایک و **اقول** ازین قول خود در یک خود تیش می نرونج  
بسیاری از دعوی خود را میکنند اما مخالف از موافق و ضار را از نافع نمی شناسد چنانچه از سر راه  
مناقشات این اسماعیلی و سایر اسماعیلیه است **قوله** پس سعادت من از نا انگست که در هر  
صفات عالم دیندار و در قبول و فعل و ترک نماید **اقول** پس ثابت تفاوت است که  
با وجود و وجود بودن صفات حکما دیندار در آیه دین که مجوزین عمل مولد اند و تحقیقات و استقامت

ایشان اطلاق ضلالت و بی‌خبری نموده کید باری چه بگوید در حق شاه ولی آمد و باری جدا نمود و منتهی  
 البند مقتله او خود دوم تاد و والد و مرشدشان شاه عبدالرحیم صاحب شیخ سندی شاه ولی آمد و  
 صاحب حسن حصین حافظ سخاوی این حجر عسقلانی و بلال سیوطی و غیر هم این حضرات را موصوفه  
 بصفات عالم دیدار میداند یا از تصفین بصفات اهل دنیا و از انحراف قول که خاتمه دانستی  
 که نام سنی است آنرا اقول اگر کسی در اصطلاح جدید صاحب ساله همان گویند که سنی را بدعا  
 اتباع سنت عقائد فاسده ایجاد ساخته و با تباح و موافقت اهل ابواب فاسده سابقه پرداخته در حق  
 اینکه اهلست از صاحب کلام و دیگر علمای اسلام در فروع احکام بی فهم مرام حکم تحقیق و تحلیل و تحقیق کند  
 تصدیق و تضلیل و تکفیر لازم نماید تا البته این ادعای طائفه اسماعیلیه می‌شاید ورنه فی الحقیقت این  
 ادعا همان مثل است که اهل اعتزال خود را خالق افعال دانند اما معذرت خود را موصوفه و اهل توحید را  
 ویرانست بنبیثات صفات شرک لازم گروان اما کلماتیکه صاحب ساله تفسیر فرموده و اهل  
 ج و شقیقت خود باری برای اظهار تخریش در میان می‌نهد بخیر از طول کلام خارج از مرام فائده  
 می‌برد و جواب جمله خرافات از سابق اشکار پس حاجت اعاده و تکرار نیست قوله بر صاحب است  
 که در عین تحریر جواب این کتاب شوند تفرص است که این دو سه امر را پیش نهاد خاطر مبارک نمایند  
 اول آنکه آنچه در اینجا ادیان یافته است موید است بنصوص کتاب حسنت و آثار اصحاب و علماء و مشایخ  
 است پس در حقیقت تردید و تفتیش متوجه بحال این حضرات باشد نه موافق که ناقل و مبلغ است پس  
 اقول کسیکه چشم بصیرتش بنور انصاف گشاید یک سید اند که صاحب ساله برای مفاصله در میان  
 کذب و کتب سید و اند چه در میان مراد آیات و معانی احادیث که برخلاف جمهور و مشایخ و علماء  
 محققین جایز مقدم انداخته و در بعض مقامات گویا که به ترفیع پرداخته و همچنان در آثار اصحاب  
 و علماء و مشایخ خرافات خود غلط نموده و مقدمات خطری را بر بطافه فروده پس دعوی اینکه آنچه  
 یافته است موید است بنصوص و ناقل است این ادعا که کذب باطل است قوله دوم آنکه  
 برابر هر حجت و برهان این ساله احتجاج باقوال و روایات اهل حق نماید و مستند بر چنین علماء و مشایخ  
 نماید آنرا اقول هر چند تجدید را قرا می‌نست کاهی کسی را وقت توهم موافقت بدعوی ستا  
 و وقتی دیگر باری اینی گفت بر او می‌خورد و اهل ضلالت می‌نمایند فقیر برای تکمیل الزام احتجاج

بجان ایل حق از مشهورین که مستندین صاحب ساله اند التزام کرده ام و اگر یک و جان دیگر علمادین  
 آوردم آنهم بعد از آن است که در دیگر مسائل این طائفه و کبرای شان بناد و ذکر آنجا بدم و نیز بناد  
 بدان کتب کرده ام که وجود و اعتبار آنها در عامه امصار نزد علما و بدرجه کثرت و شهارست نه از  
 مسائل بمولد و غیر معتده مانند رساله مصری نورالیقین و باران رحمت و غیره یا مائده افتخار صاحب ساله  
 که تا هنوز وجود آنها را اختلاف است و فضل عن الشهرة و الاعتبار قوله چنان گفت که جواب  
 بعض مقدمات رساله نویسد و از بنا سخ و دیگر مطالب قطع نظر نماید و الا این جواب ناقص شمرده شود  
 و قابل رد و طرد باشد **الحاق قول** اول این کلامی است عجب خارج از قانون عقل و ادب ثانی این  
 آرزوی صاحب ساله هم حق تعالی پر دست بنده ضعیف بطور رسانید که از جمیع استدلالات  
 و ادبای صاحب ساله که تعلق بحث و مقام مدارا اصل مرام بوده اند اجوبه شافی داده بطلان همه  
 خرافات ظاهر گردانید **قوله** سیم آنکه پیش از تحریر پاسخ یکی رساله را از بدایت تا نهایت لفظ بلفظ  
 مطالعه فرمایم **الحاق قول** برین ایامی صاحب ساله هم عمل نمودم و بعد مطالعه شش بنامها از حضرت  
 سیم و کاف و فوین خیر طلب داشته و حمیت نفس و حمایت کسی در خیال نگذاشته لب به جواب کشدم  
 و هر مطلبی مستند به تحقیقات آمده وین نمودم اگر صاحب ساله نفسانیت و اعتساف بگذارد و در راه  
 تحقیق حق و انصاف آید امید قوی است که بعد مطالعه جواب التفصیل مجوزین مولود و عاملین آن باری  
 و از خرافات خود توبه نماید **قوله** چهارم آنکه هنگام مخاطبت و مناظره بسبب و شتم پیش نیایند بلکه بر  
 پاسخ ادب حفظ مراتب مخاطب از دست نگذارند **الحاق قول** اگر صاحب ساله از حفظ مراتب خود  
 مجرب بود و از اول شنید که میارباب شرافت و کرامت چرا از دست داد و همچو اسافل و پستی تحقیر و تحقیر  
 اکابرین چرا افتاد و در شتم و تمسین و تفصیل چرا کشاد اگر نارسیده در کلام اکابر وین مخاطب  
 نماید و بود چرا بطور طلبه حق از اساتذہ خویش و دیگر علمای حق اندیش طلب تحقیق حق نه مواظبت  
 خود گفت رسان در شان ائمه وین نه ساختن ولی با گانه علم طعن و تحمیل و تفسیق افراختن و از دیگران حفظ  
 مراتب خود طلب نمودن و برای تعظیم و تکریم خویش و طائفه خویش فرمودن نهایت عجیب بغایت  
 غریب و در خویش بدشنام میالاصابت اما بعد از وقت مطالعه این جواب خواهند دید که احتیاج  
 برگزین مثل صاحب ساله با ترم طعن و تشنیع نگردید و اگر بجای یکد و حرف بدگوشت است از صاحب ساله

و احقر معذور به کلج اندازد پادشاه سنگ است و این بر صرعه هم به آخر ای باد صبا اینده آورده است  
 معروف و مشهور قولم بخرانکه یا قوم انکان کبر علیکم مقامی تن کیری بایات الله فعلی الله  
 فاجعوا لهم و شرکاءکم انما اقول این آیات کریمه که در قول جناب حضرت فوج علی بنینا و صلیه الصلوة  
 و السلام در مقابل کفار منکرین تجد و نبوت و ابر و گردیده ایراد آن درین مقام چه مناسبست در و بار  
 حسب عقیده و طایفه اسماعیلیه در بیجا هم اشعار است باینکه علیا اعلام و اولیای کرام اگر قابل توجه  
 عمل مولد اند گویا و شیوخ دین این طایفه باشند از اهل ضلالت شمار و خارج از مسیلمین انکار و پس از  
 این خیال از ما سبق روشن و فساد جمله او باشد در ما تقدم معین و هائنا اخضر الکلام و اسأل الله تعالی  
 حسن الاختتام لى و لجمع اهل الاسلام ربنا اغفر لنا و لاخواننا الذين سبقونا بالايمان و لا تجعل  
 فى قلوبنا غلا للذين امنوا ربنا انك رؤوف رحيم و صلی الله تعالی علی نبیه الکریم و جمیع آله  
 سیدنا و مولانا محمد صاحب الخلق العظیم و حل له و اصحابه اولی القدر العظیم و الفضل العظیم  
 اتباع صاحب ساله برادر افتخار و برادر مزیت احد بنارش عبارات متضمنه شهادت حسن صورت و سیرت  
 مولف در عنقوش شاب من انت تالیف و بکار بردن مجرزه و محسوسه درین باب چون مهر نیرود از مشهور  
 طلوع نمودن آن کتاب الی غید ذلک من المطالب بالحق تعجب الی الالباب درج گردانیده اند اما  
 بخيال نیاور و ندانم این کسان چه لیاقتان دارند که به شهادت آنها نسبت فیضیل آئینه دین رسانند  
 و قطع نظر از آن حال این کسان و امثال ایشان معلوم اما بجهل آنها حال دو کس که بنیزه سر سبیلان گره اند  
 در بیجا هم رقم اول که شهادت نزیل ثونک ثبت نموده و بلفظ تاج الفقهاء و الحمد شین ستوده حال خلیل  
 ایشان در رساله صیانه الاناس باید دید و بر قدر قلیل از خرافات ایشان مطلع شاید گردید یا نه  
 بیست که نزیل ثونک بقاعده للاکثر حکم الكل بر بنا حسابیات و مسائل فرعیات که در کتاب  
 مسائل موافق الاست و در اقل موافق اهل بهادر و بدعت باشد داخل است و نه از حد و نه از  
 از جرم الشیاطین نیست و نمودن آن بطرف شاه عبد العزیز صاحب آیه که در سبب الهیست و نیست  
 نهایت تنگ فاریک تر از موسیست هر که ادنی مخالفتی با سنت نماید از آله این مذهب برگزیده و برگزیده  
 صاحب ساله و برادر بزرگوارش در معنی سواد اعظم که نهایت تطویل نمودند و در کفر و کفر  
 ازین لفظ مخالف حدیث و لغت و جماعت فرمودند نزیل ثونک در صیانه الاناس حسن و قبح عقلی را

مذہب سواد اعظم قرار داده و همچنان عدم قابلیت کفر عفو را محضاً مذہب سواد اعظم قرار داده و حدیث را  
 خود را بیکه طلاق سواد اعظم و نجاست تحقیق او بخلاف علم و تحقیق نبیل نوک سید ابراهیم شاد و دیگران  
 شیخ عباس پس شیخ احمد عرب شروانی نویسانیده اند و شیخ صاحب موصوف شروانی برادر تهرانی تالیف  
 قانون بر ذرا و لکن قرار داده و تصریح و کتابت شیخ را از حد گذرانیده و نسبت بالزام شرک و کفر ایجاب  
 این عمل شریف رسانیده اند هر چند از شیخ صاحب موصوف بنا بر غلو مذہب شیخ و تقصیر شریف  
 الزام منطالیت باید است و اگر با اینست غیر غریب اما کسی که خود را خواه خواه سنی گوید افتخار بشماره  
 و الالباب نهایت عجیب طرفه آنکه از رساله کشف المالباس عماد سوس با نفاس حال شیخ ابو الفضل  
 باید دید و برادرانی حضرات اسما علیله باید خندید و عبارت الکشف بکذا اورج باب ابو الفضل که مصداق  
 بدوئی است لکن نام محمد فاضل بدین او نکل گیا تعریف کجی که پیش ناظم ناظم پیش هر دو هیچ پیش  
 هیچ هر دو هیچ کایه حال کجی علم صرف و نحو همه فهم حاصل بدی ملطوی می او را واک مدلول قطع  
 او محیا و منظوم او سکه علوم با حق بین معده و فرقی بین او و قضیه که بر عکس شبیهاتی بین او و صحت عبادت  
 به مثال می که هر چند سالها سال سی بلکه بدو تفسیری آج تک شق انشا نگاری او و نظامی و شاری  
 بنابر جاری می او را صاحب نزد یکدیگر و در سبب اصلاح منظوم و تشویر ایجابی بر باب تک بطعده است  
 و سنگاه حاصل نیست که روز مروه انشا فی سبب اصلاح و زلات سی سبب اصلاح سکون به وجه جاری ضعیف  
 به حال قحی غریبی رفیع کاکیه حال به گاه و ایسا و لا در جوان مرد صاحب تفسیر بر او رنگ مصروفیت  
 هر روز محاوره عرب و باره و باره محال کلمات طبعیات کتاب بعد و سنت به ضیاء کوکیا کجی او را و  
 کیاست اهل محاسبه اسما نکل کریکا شیخ کیا جانی و فانی کا برادر و الی اخره و طعنه و بالا تر از همه آنکه  
 لطفه فرموده است و تحقیق سید العالمین شیخ العالمین محمد صدر الدین خان بهادر و آقا میرزا جبار  
 که در لوی سید صدیق صاحب قزوینی فهم سلیم و قوت حافظه انهم تمام نسبت شریک به اعتقاد و تالیف  
 که آن سید العالمین شیخ العالمین بهلم مجتهدین مولد اند و درین سلسله فتوی نویسنده اند که کتب و  
 کتب معروف و مشهور است و بر بعضی اهل مولد طعن و تشنیع نموده اند از ذکر نام و سید العالمین

ما من علی بحر اشیات تا علی امری دیگر نیست فقط

بسم الله الرحمن الرحیم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## نام این رساله عین الیقین فی بحث موله اکمل التبیین

چون از تحریر جواب اصل رساله فارغ گردیدم تحریر جواب تعلیقات برادر بزرگ را هم که ملحق بانحرافات  
مناسب دیدم قوله بعض مردم این نام الی قوله چون کفار و مشرکین زمان حرف جمل را ترک نموده اند  
و بلفظ در حدیث پیدا الله علی الجماعة من شد شد فی النار حدیث من فارق الجماعة بعد یومئذ  
الحاقول علوت جمال است که امری را در اثبات و معاوی خود بخوش و فروش می آورند و آنرا قول  
قوی و شریف می انگارند اما چون خصم همان را محجت گردانند و مطلوب خود بشویش بهوشن ترین وجه  
از ان باثبات رسانند بمقتضای آنکه در غلجه یان را حافظه نمی باشد همان قول را از پایه احتیاج  
ساقط می سازند و سنگ بر شیشه آبروی خود می اندازند و خصم را بمقتضای سنت جاهلان مستقیم  
یا دومی نمایند و زبان را به ناگفته های الایند مصدق این حال و شاید این مقال ابطال احتجاج شود  
درین مقام ازین احادیث شریفه حضرت سید الانام صلی الله علیه و سلم است مخفی مبارکه بخندیه قوی  
و دلیلی برای جواب تصحیح المسائل چه خاکها که بر سر خود نهانند و چه عرقها که در کفند آخیر در تهاکه  
بر روی می برند و دو چرخها از غایت طیش و خضب بخور و ندین از سالها بکر فکرشان پرده از رخ  
و رساله بهمیم در دلی بطبع رسید در همان تقسیم در بیان عدم جواز استمداد از انبیا علیه السلام و اولیا  
گرام با وجود اقرار اختلاف نوشته اند اتبع عامه فقهاء و جماعت ایشان واجب زیرا که انام صلی الله علیه و سلم  
خود از معاذ ابن جبل فرموده قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الشیطان خبیث لیس  
کذیب لغوی یاخذ الشاذة و القاصیه و ایاکم و الشعاب علیکم بالجماعة و العامة این  
در سنن خود از ابن عمر می آید و قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انما السواد الاعظم  
فانه من شد شد فی النار و ابو داود و در سنن خود از ابو ذر در روایت میکند قال قال رسول الله  
صلی الله علیه و سلم من فارق الجماعة شرا ففد فخرج رقة الاسلام من عنقه  
شیخ عبد الحق دهلوی در ترجمه مشکوٰۃ بنیل معنی حدیث اولی نویسد اشارت است آنکه حتم  
اتباع اکثر و جمهور است چه اتفاق کل در همه احکام واقع بلکه ممکن نیست و در شرح حدیث ثانی  
حسین بن عبد الله طبعی ناقلا عن المفردات می نویسد السواد یعبر به عن الجماعة الکثیر

ان ان قال پس ازین مذکور صاف واضح شد که اشباع کثیر و مجامعت لازمست الی آخره مقام حیرت  
 که بنجد بر تالیف تفهیم غفله شادمانی از فروش ناخوش سانسیدند و در تشریح آن قصوری نگذاشتند  
 باینکه نگارنده عوشتی آنرا ندیدند و یادیدند و تفهیم ندیدند و تفهیم ندیدند و تفهیم ندیدند  
 و اینوقت قایل منسوخیت آن گردیدند هر صورت این ترانه خارج از اینست که کشیدند  
 طرف کبر او خود چه جواب اندیشیدند اگر درین مقام تشبیحات شان قلب نمایم بجاست و اگر ایهی  
 الموصین القتال و در جانش خاتم سست و اگر این شعریاوش دریم زیباست و حیرتی دارم  
 رو نشنید مجلس باز پرسش قوبه فرمایان چرا خود قوبه کمتر میکنند و صلاست ساکنان قنوج و دیار  
 که احترافات و دگانه نگارنده عوشتی را متوجه استدلال و احتجاج تفهیم المسائل گردانند و بجا آوردن  
 مولود و قیام نام کبری خویش بر کسی نشانند پس چه جواب است آنجا بصور آنرا تصدیق آن احتجاج  
 هم لازم شمارند صاف و صریح گویند که احتجاج مؤلفین تفهیم مقبول و صحیحست و صواب یافرد و در توضیح  
 و خراب حال متوجه بیان نگارنده باید گردید و جواب مفصل آن بایشنید **قوله** اول اینکه معناه بعد  
 تحقق الایحاج **انما قول** اگر از کلام بعض اعلام در شرح یک حدیث یک معنی فهمیده شوند مستلزم  
 آنست که معنی مختار دیگر شراح محققین که آنهم موبد بیکر دلائل و احادیث باشد باطل اعتقاد کرده اند  
 از نقل عبارت تفهیم که معنی حدیث ظاهر گردید بر آن زیادت توضیح مرام و تکمیل الزام شدند دیگر هم  
 باید شنید قطب سماجیله در مظاهر حق و فائده حدیث استواء السواد الا عظم فائده من شد شد  
 فی المار نوشته معنی جو اعتقاد او قول و فعل اکثر حکما چون او که پیروی کرد الی آخره **قوله**  
 و صراحت معلوم میشود ازین حدیث دیگر که این ما چه مرفوعه از انفس مرفوعه روایت کرده ان امق  
 علی ضلالة فاذا رأیت اخلافا فاعلیکم بالسواد الا عظم و مرفوع لزوم سواد عظم بر عدم  
 اعتقاد اجماع است بر ضلالت دلالت میکند بر اینکه مراد از سواد اعظم مجامعت جمیع امت است  
**قول** دعوی صراحت ازین حدیث ثابت نمودن لزوم سواد اعظم را مفرع بر عدم اعتقاد اجماع  
 است بر ضلالت قرار دادن موجب احتجاج است لزوم سواد اعظم در حدیث شریفه مفرع است  
 بر دلالت اخلافا و معنی آنست که اگر مفرع بر عدم اعتقاد اجماع است بر ضلالت قرار داده معنی  
 فاذا رأیت اخلافا محتمل نیامد **قوله** این ابو ذر کسی است که در بعض مسائل با جماعت جمیع



صاحب طریقت شدالی قول که این حدیث مذکور قابل تمسک نماند چه در اصول حنفیه مقرر شده است که هر حدیثی که صحیح راوی و مخالفت او کند از پایه اعتبار و احتجاج می افتد **اقول** بر و افضل خوارج و سایر این ضلال که تمسک بپیچاریات شافعه و اقوال نادره بر خلاف جمهور و مخالفین بسیار مشهور و مذموم است و محتاج بر ادفع او بام جهان که در مقابل آنجا تمسک احتجاج حدیث مذکور فرموده اند و مخالفت شان بر وضوح حدیث شریف صحیح به انچه امت را از پایه اعتبار انداختن کمال ضلالت و در تحفه اشاعریه در جواب کینه شصت و ششم فرموده است در اصول خود قاعده قرار داده اند که بسبب آن ازین فائده بفضل آئین امین اند بقتضای اینها السواد اکا عظمت و اینی که مخالف جمیع باشد ترک دهند **اقول** اما آنچه صاحب ساله در اصول از نا فهمی خود نموده قطع نظر از حاشیه طبع این مسئله اینقدر خیال نیاورده که این حکم علی الاطلاق کجاست از کتب مشهوره اصول اعتبار شروط و قیود چند در آن ظاهر است یکی آنکه مخالفت راوی یقینی و حقیقی باشد و دوم آنکه این مخالفت بعد از روایت نموده باشد سیوم آنکه در موردی احتمالی دیگر باشد چه اگر در مورد احتمالات چند باشد و او بی برهان یک احتمال عملی نماید مستلزم آن نیست که عمل با احتمال دیگر حدیث و احتجاج بدان مطلقا باطل گردد و آن حدیث علی الاطلاق از پایه اعتبار ساقط گردد و در شمار آورده و المروی عنه اذا انکر الروایة او عمل بخلافه مما هو خلاف یقین سقط العمل به و امکان قبل الروایة اولو یعرف تاریخه لم یکسر جرحا و تعیین الروای بعض محققان در این العمل به للتأویل الاخری اخره و چون در حدیث شریف احتمالی است که مراد باین خطاب متقدمین باشد نه مجتهدین پس اگر راوی این حدیث که از اجله مجتهدین بودند از جهاد شان در که امری مسلم بر خلاف اکثر باشد نتوان گفت که این حدیث بسبب مخالفت عمل راوی قابل تمسک نیست و هیچ مخالفت مستلزم آن نیست که احتجاج بدان بر غیر مجتهدین هم برای ترجیح اتباع اکثر درست نباشد و ممکن است که قصص مخالفت حضرت ابوذر و حضرت ابن عباس جمهور صحابه بطویل تمام نقل نموده است حال آنکه کسی قول جمهور صحابه را گذارسته تقلید قول حضرت ابوذر رض و حضرت ابن عباس برین اقوال نماید پس بر او راد و درست نیست و نیز می توان گفت که چون در حدیث شریف احتمال لزوم اتباع اجماع و از مخالفت بعد از انعقاد اجماع و هم احتمال اتباع اکثر موجود است پس اگر راوی این حدیث بسبب

اجتماع خویش بر احتمال اول حمل نموده در بعض امور بطور مذرت مخالفت اکثر کرده باشند از ثمست  
که حسب تحقیق و دیگر تحقیق که بدلیل دیگر احادیث و دلائل مراد از این حدیث اتباع اکثر و ششستند  
حمل بر این احتجاج از آن باطل باشد مگر آنکه ارشاد کرده اند که آن جماعه صحابه است **اما قول** کسیکه و ایات  
مقدمه حدیث اتباع جماعت علمیه حدیث اتباع سواد اعظم صورت وقوع اختلاف مطابقه  
نموده است و شریح محققین هم دیده است نیک میدانند که در او حصص و تخصیص صحابه کرام است و قطع نظر از  
برادر صاحب ساله اقرار نموده باینکه مراد از سواد اعظم نیست مگر جماعت اصحاب یا جماعت علمای عجم  
کما مر سابقا و جواب بحث قیام سابقا گذشته و قدری احاطه می آید قول حق ثانی فرموده که **الذین آمنوا**  
**وعملوا الصالحات** عقلی ما هم الی قولی مخالف این آیات است تحت می تواند شد **اما قول** آن نافع خدی  
سطله آیات کریمه و احادیث شریفه تفهیم در آن همه خود قائل بخالفست یکی بدیگری را گردین برین  
بنام حدیث شریف را از پایه تحجیم ساقط ساختن و بر آنکه در آن احتجاج بآن نموده اند سهام ملامتشان  
شعیه است از تحریف و ابداع یعنی بر لدا و دونه و صاحب تحجیم اشاعه شریه در باید کاند آورده کی باز بوم  
گویند مذهب اشاعه شریه حق است و مذهب اهل سنت باطل زیرا که اشاعه شریه در اکثر اوقات و اکثر بلدان  
قلیل و ذلیل نمانده اند و اهل سنت کثیر و عزیز و خدا تعالی در حق الحق فرماید و قلیل ما هم و نیز فرماید و قلیل  
من عبادی الشکور درین تقریر تحریف کلام اهل سنت و قلیطه دلول آن نیز که حق تمام در اصحاب عجم  
این است فرموده است **ثلاثة من الالهة** و **ثلاثة من الاخرین** و جایکه بقلبت وصف کرده است  
کافال و لا تجد اکثرهم متاکرین و فی الواقع شکر که صرف العبد جمیع ما نعم الله علیه الی باطنی لا جله  
مرتبه نیست عزیز الوجود و در اینجا بیان حقیقت و بطلان مذهب است بیان قلت متاکرین و کثرت غیر  
متاکرین است و همچنین بر آیه و قلیل ما هم بیان آنست که حاصل جمیع اعمال صالحه کیست الا الذین آمنوا  
و عملوا الصالحات و قلیل ما هم درین آیت هم ذکر عقاید حق و غیر حق نیست و اگر قلت دولت جوب  
حقیقت شود و باید که نواصب و خوارج و زیدیه و افطیه و ناوسیه احق و اوثق باشد از اشاعه شریه که  
بسیار قلیل اند بلکه حق ثانی و کتاب عزیز خود جایگاه نموده و قلیطه تسلط مرشان الحق و عدیه میفرماید اقول  
در احادیث جایجا با اتباع سواد اعظم است و موافقت جماعت تا کید فرموده اند الی آخره و اول  
کسانی که جماعت بر ایشان صد است صحابه اند رضی الله عنهم و ایشان این قیام تا جائز می دانستند

**اقول** برای حکم لزوم ضلالت بر آنکه است و تحریم تکریم آنحضرت افرای عظیم بر صحابه کرام می نماید چه نسبت نا جائز و استن این قیام بسوی صحابه کرام کذب است شیع و اگر برای مکتوب خداوند باشد قیام جائز و استن قیام وقت آمدن حضرت در مجالس اصحاب علم و ادب این است چه حدیثی است قیام اصحاب کرام وقت آمدن آنحضرت ثابت فرموده اند علامه خفاجی در شرح شفا فرموده اما القیام للعلماء و الصلحاء فمستحب کان المذنبی صلی الله علیه و سلم اذا جاء قام له الصلابة الى آخره و اگر ازین هم منزّل کند و مراد جائز و استن اصحاب قیام وقت و است آنحضرت را مراد دارد و حدیث حضرت انس رضی الله عنه پیش آورده پس اولاً میگوید که از آن قضیه مسئله جائز و استن چگونه ثابت گردید و اگر بطلان کراهت آورده پس تحقیق کند مثلاً که این حدیث الکراهة لا یصح بین این دو هم نا جائز و استن به ثبوت نرسید و ثانیاً آن عدم قیام وقت روایت بسبب کراهت چگونه مستلزم ضلالت مجوزین این قیام خواهد بود که قید وقت روایت نیز علت آن که کراهت آن مجوزین بفقو و بسا امور که در جمیع احوال و اوقات مشابه و حضور و عدم است و در غیر آن غیر مکرر و از آنجمله است برح کسی که در وجه آن کرم است ندان که آنحضرت صلی الله علیه و سلم اطلاق سیدنا بر ذات مبارک در مواضع شریفه فرموده و پدیدار شد علماء علیاً قال ان حجاب ان سئل عن حجاب بیدل حدیث قبیل انت سید و بنی فقال لا سید هو الله کانه کما ان محمد فی وجهه و اجل المتناضع و در کتب سیر مانند شفا فصلی را بسبب عقده است برای بیان کراهت آنحضرت بسیاری انور را بجهت ثبوت و ثبوت قول که جماعت خود مخالفت جماعت و استن الی قول این مسجود قرآن بدون معونه و یکنوا علی التفاقیه بخاری که در این قول فتح نظر آنکه در کلامی است عوفی و طویل اما احقر الطلبة الله قال و قبل خارج از بحث که داشته و مناقشه فی التامین در اصل بحث کلام میگویم که حاصل استدلال استدلالین باین احادیث بهین قدر است که از کلام بعض علماء است و اینها در مجتهدین و اکثر تحقیقین خلافاً واقع شده و حکم احادیث شریفه متبع اکثر باید گردید و قول نا دور را مجبور باید فهمید اتباع مذنب تحقق سواد اعظم صواب و بجا است التزام و استن شافیه و روایات نا دورم خطا و نادر است پس اینها چه صاحب سالک که درین وجه و بهمان در و غیره بعض روایات نا دور و احوال شافیه که از بعض علماء کرام صادر شده اند پیش می آید و در اینها فیهی که نا دور و این تطویل لا یغنی عن تنصیر صحت روایات آورده و شش ابطال آن نمی سازد و آنرا می گویند

دعوی میکرد که از کلامی مجتهد هیچ قولی مخالف جمهور ظهور میدهد البته در رد آن این قیاس فایده نمی بخشید  
 و چون که مقصود همین قدر است که اتباع اقوال شاذه و نادور که مخالف مذهب محقق اکثر کسی ظهور آید  
 گویا آن مجتهد در آن خطا جهت سهو و عدم علم حقیقت یابد و بگوید معذور باشد اما اتباع آن قول مجرب  
 و ترک و طرد مذهب محقق جمهور نمی شاید و این مطلب از تحریر این جواب مرافع نگردیده از صاحب رساله  
 می پرسیم که مثلاً در همین قول از حضرت این سهو در مخالفت اتفاق در انکار قرآن بودن موقوفین برای الزام  
 نقل نموده می گوید بعضی مجال صحت و صدق این روایت را از حضرت می ضعیف می نماید و تعالی عنه تسلیم می نماید  
 آیا اتباع این قول شاذ و نادور درست و صحیح است یا خطا و قبیح اگر قبیح می پندارد و همان قول نبوت رسیده  
 متبع قول شاذ و نادور نباید گردید و مذهب سب او اعظم را درست و معتبر باید فهمید و اگر اتباع آن قول  
 شاذ و نادور را درست می پندارد و قولش کذب و زور است و در عقیده مش سراسر خطا و مقصود در اینجا  
 برای رد روشن کردن است این امثال صاحب رساله ضرورت شاه ولی الله و  
 در الزامه الحافیه و موده پس قرأت و الذکر و الاشی شاذ و مست در نماز نباید خواند حال آنکه در حدیث این سهو  
 و الی و واضح شده و در وقت انتساب مصاحف عثمانیه از اصل شیخین برض این عباس رض و صحابه دیگر  
 مباحثه فرمودند و در بعضی آیات و ضعیف یک بجای قضی ربک نوشتند و همان نسخ در آفاق شائع شد  
 و همین قاعده و تسلیم که قول جماعت صحیح بود و نتیج این عباس ضمن باب خطا المعذور الی ان قال یا دور و  
 خوبی و در کتابی نادور بطریق تعجب آورده باشد که فلان چنین گفت و فلان چنین نوشت و در وقت  
 اشکال یک جانب صابت بود و دیگر جانب خطا المعذور چون پرده از روی کار برداشتند و حق  
 مثل قلم اصح پدید شد مجال اختلاف نماند که حال صحیحاً و شمالاً افتد و ندین است و ارامی باید  
 بشکل رسانید الی آخره مخفی مباد که امام اسماعیلیه هم در رساله ایضاح اقوال کرده است که اقتدا صحیح  
 و تابعین در امور یکباره بعضی از ایشان بطریق ندرت صادر شده داخل بدعات حقیقت قول  
 بچگونه با نیکار نفس این مخالفت دم نزد و نگفت که مخالفت جماعت جائز نیست **الحاق قول** این مجرب  
 او حاست و توانیای بقدر تسلیمش خارج از اصل بحث اگر مجتهدی بر مجتهد دیگر سبب اجتماع و شل انکار  
 سکوت کند مستلزم آن نیست که نزد این مجتهد آن اجتماع صحیح باشد یا اتباع و اقتدا بر آن نزد این مجتهد صحیح  
 و درست گرد و نسبت اوقات صحابه کرام امری را منوع میفرمودند و بران از احادیث آنحضرت صلی الله

علیه و سلم استدلال می نمودند و بر اجتهاد مجتهد دیگر سکوت می ورزیدند اگر چه آنرا خطای فیهید  
 در غنیه المستملی در بیان کرامت صلوٰۃ جنازه در مسجد جماعت بعد از آنکه این مطلب از حدیث  
 حضرت ابو هریره رخ کرده و در سنن ابو داود و ابن ماجه است اثبات کرده و از حدیث حضرت صدیق  
 که در صحیح مسلم است جواب داده می نویسد و ما قبل لو کان عند ابن هریره هذا الخبر لراه  
 ولم یسکت مدفع بان غایة ما فی سکونه مع علمه کونه مضعف الاجتهاد و الا نکار  
 الذی لا یجوز السکوت علیه هو ما یکون معصية و ما دلی الیه رأی المجتهد لا یکون  
 معصية فی حقه فلا یجوز الا نکار مسیه باجماع سیکه از راه خطا و اجتهاد می راه خلاف رفته  
 معذور است اما بزرگواران اتباع مذهب محقق جمیع دین ضرورت و دیده داشته اقول شایده  
 و ناو دره را اختیار ساختن و مذهب سید او اعظم را پیش نیت انداختن البته مخالفت عادیست  
 پر و اذن است قول که مراد از جماعت اگر اکثر اند پس آن دعوی یعنی جماعت را یعنی اکثر گفتن  
 خلاف لغت و شرح و جماعت است اقول بطلان این دعوی از سابق تحقیق محققین  
 اکابر این طائفه ظاهر گردید قول ما شارح پس حدیث مرفوع است اثنان فوافقا جماعته  
 اقول درین حدیث که اطلاق جماعت بر اثنین و مافوق آن آمده مستلزم آن نیست که هر جا که شریع  
 لفظ جماعت آید مراد از آن همین باشد تا که برین بنابر ائمه محققین که ازین لفظ درین احادیث  
 علماء دین و جمهور محققین مراد گرفته اند ثمت مخالفت شرع شریف نهاده اند  
 و اگر نه صاحب ساله معنی شرعی مراد از جماعت منحصر در همین سنت پس ین تقدیر سابقین  
 که محل اجماع جمیع امت نموده بود و بطلان آن روشن شود که اثنان و مافوق آن معنی شرعی این  
 گردید حالا باید فهمید که مراد ازین حدیث شریف نزد بعض علماء و کرام بیان حالت مسافرت  
 و نزد بعض مقصود حکم اقتدار در جماعت نماز است و نزد بعض محمول بر مواردیست نه بلکه بیان  
 لفظ جماعت و محاوره آن مراد و مقصود ازین حدیث باشد در توضیح فرموده و الحدیث  
 محمول علی مواردیست او علی سنیة تقدم الامام فانه اذا کان مقتدی احدا یقوم خلف  
 الامام و اذا کان اثنین فصاعدا یقدم الامام او علی اجتماع الرفعة بعد قوة الاسلام  
 فانه لما کان الاسلام ضعيفا خلی المذنبی صلی الله علیه و سلم عن ان یسافر احدا و اثنان

لقله عليه السلام الى احد شيطان والاثنان شيطانان الثلثة مركب فلما ظهر قوة الاسلام  
 رخص في سفر اثنين **الح** قوله انا قول جماعت ليس محي السنة وشرح الستة گفته الجماعة عند اهل العلم  
 اهل الفقه الى آخره **اقول** ابن قول مخالفان الله دين نبييت چرا که مراد شلن هم باشد باج اکثر اشباع  
 اکثر و جمهور اهل علم و فقه بوده است نه اکثر بهما و حرام پس ايراد اين عبارات براي ابطال آن استدلال هم  
 باطل است و خيال غام قوله ثابت است که در آخر زمان الحق و ارباب تقوى کمتر خواهند بود و اهل باطل و  
 ارباب فسق اکثر الی قوله در صورت تعارض قابل حجت نخواهد ماند **الح** **اقول** در احاديثيکه مثبت ترجيح  
 اتباع سواد اعظم اند و علمای دين بدان شبهه لال فرموده اند کجاست که در آخر زمان شیوخ حرمانت اهل  
 و عقاید باطله و نور فسق و کفر نخواهد شد یا آنکه در ممنوعات منصوصه اتفاقیه امور فسقیه کفریه هم در وقت  
 اتباع اکثر موجودین آنوقت باید نمود تا که حکم معارضه نموده گفته شود که حدیث مذکور قابل حجت نیستند  
 افسوس که صاحب سالیه معانی احادیث می فرمودند معنی معارضه میدانند و مرکب رسیدن تجمل تضلیل  
 ایهم دین و داند قوله شما چه قسم جمیع علمای روی زمین را با وجود انتشار ایشان را انگشت آوردید  
 و معلوم کردید که ششستان قیام اکثر اند و سکران **الح** **اقول** امریکه از صد سال متوارث میان اهل علم اسلام  
 مجتهدین حضرت خیر الانام در اکثر بلاد اسلام است و در احصاء متعدد و جماعت حکما مشهورین و مجتهدین  
 مشهوره هستند و سخنان جوانان تحقیق فرموده و عمل بدان نموده باشند و مخالفین با وجود وجود و عدم  
 و زمره منکرین بجز چند نام و آنهم باستناد رسائل غیر معروفه پیش که در آن توانستند کسانی که کثرت علماء  
 مشهورین مجوزین وقت بطریق منکرین آنهم از جمود لیس می بیند بر ایشان بموجب اقرار کبرای صاحب رساله  
 از جامعین تفهیم و تحفه البتة اتباع علمای متقیین که بجهت منکرین گویند اکثر اند ضرورت و در انگشت نیل و  
 جمیع علماء روی زمین جز در و مجرد همان ایراد که شاید منکرین اکثر باشند و قول ایشان ظاهر نگردد و بده باشد علمی  
 می اندازد و تائیدی گویم که چون از رساله برادر خود این نگ ظاهر است که علماء تا هزار سال قابل تقسیم بدست مقرر  
 استحسان بدعات حسنه بوده اند پس این اقرارشان ایشان را با شصتین قیام کفایت کرده و تا ثانی و بیجا  
 که حاجت به شمار جمیع علماء نیست برین بنام استدلال این احادیث باطل می انگارد و طائفه اسماء عیالیه که  
 برای ثبات و علوی خود با علماء اجماع و اتفاق زبان خود را بکذب بخت آلوده اند از ایدائی که در حقیقت  
 رساله را واجب بود که اول این ستمسار از طائفه خود می نمودند از آنکه صاحب سالیه جواب اثبات و حوی اتفاق



و اجماع از طرف طائفه خود چه اندیشیده مگر آنکه صاحب رساله را در ان ابواب اتفاق و اجماع جمیع علما  
 مشارق و مغارب را مستقرین و متاخرین از روی کمال علم و تحقیق و معلوم گردیده که صاحب رساله  
 درین باب بر خلاف جمهور ائمه دین راه می پیود حال آنکه در مقام اولی چند از کبری طائفه نشان میدهم  
 و شمار کنند جمیع علما مشارق و مغارب را زمینهای خواهیم پس بجز آن اینکه مؤلفین تفهیم المسائل  
 و مسئله انکار سماع اموات و دعوی اجماع است نموده اند و بجز آن اینکه نزیل فونک در سوسه انخاست  
 توبه دور کن بالاتفاق بین ایک نامت فعل ماضی پر و سحر عزم و ذکر نی پرستقبال بین ان و بجز آن  
 اینکه در همان رساله در بیان داخل بودن وصف نبشت لتبلیغ ما و حی الیه در معنی بین گفته سب علما انهم  
 او در تعریف بین بیک داخل کیا بی ان و بجز آن اینکه محمّد بن اسماعیل در مصباح الضحی گفته معانقه و  
 غیر قادم کی باجماع حنفیه بلکه شافعیه بی مکره بی ان و اگر صاحب رساله و اتباع او گویند که اینها  
 اینها که دعوی اتفاق و اجماع نموده اند همه از جهال بوده اند پس باید دید که بعد صاحب رساله چیست  
 بودن اشاره با سب دعوی اتفاق امارت و آثار متواتره و اجماع ائمه اربعه و جمیع فقهاء و محدثین  
 نموده معلوم نیست که بوقت این تحریر کدام عالم و آنوقت در کدام عالم بوده حال آنکه شیخ محمد باقر  
 و از اتباع صاحب رساله آنچه پرسیدند است باید پرسید قوله عن حدیث شما که مقلد محض ایدر بر شما  
 جاگز نیست که میگویی این امر خاص را می چهند واجب و برای مقلد حرام الی قوله اگر اکنون احادیث  
 الیه پس غیر التقریر را مثلاً بر شما عرض کنیم ان قول در هر قول زیاده تر نامی خود ظاهر میکند  
 نمی فهمد که آنچه مقلدین گفته اند همین قدر است که مقلدان را ترک مذهب صریح مجتهد خود صرف بنا بر شنیدن  
 نظره است که امری حدیث مخالف قول امام نمی رسد چه تحقیق معاد حدیث و تدقیق و تطبیق احکام  
 و تفسیر ناسخ و فروعی از ضعیف و دیگر ضروریات مجتهد را که آن حکم فرموده است از مقلدین مذموم  
 بخوبی زیاده تر بوده و بر مقلد آنچه واجب بود موجب فاسد اهل الدکران کند که لا تعلون الا نون  
 و این امر اگر چه اسماعیلیه و بابیه برای تکفیر امت محمدیه کفر و شرک قرار میدهند اما مستند بر صاحب رساله  
 تصریح آن نموده اند از آنکه شیخ محمد که برادر صاحب رساله حسب عم خود تنها قول همین یک شیخ را حقیقتاً  
 جماعه کثیره از آنکه درین کتاب از سال گذشته راجع میداند در مکاتیب و بعد نقل عبارات فتاوی غریب  
 و غیره میفرمایند مقلدان را نمی رسد که مقتضای احادیث عمل نموده حدیث و اشاره نایم و بفتاوی



چندین علماء مجتهدین مرتکب امر محرم و مکروه و منعی گردیدند و کفایت حجة علی صاحب سالک  
 این امر لازم نیست که نزد این علمای فقه عامی که مخالف مجتهدینست از ظاهر احادیث شریفه و عمل بدان احتیاج  
 بآن احادیث حرام باشد و اگر کسی علی الاطلاق حکم برست احتیاج با حدیث و عمل بدان عموم برای حکم مقتضی  
 تحریر نموده با تائید آن جمیع حکم مجوزین قیام مستدلین با حدیث شریفه الزام صاحب سالک تمام  
 اما مثالی که ذکر کرده پس منشاء آنهم همان نافیست قیاس امری که از مجتهدین آن ثابت نیست بر امری که  
 از مجتهدین عظام تحقیق نسخ آن و اثبات عدم آن با حدیث کثیره و بواسطه احادیث مستدل دیگران  
 مروی باشد و خود این علماء مقلدین یا در فهم امر که است و یا به تشکیک از مجتهدین و غیبت ظهور  
 احادیث که ائمه دین بدان احادیث استدلالات فرموده باشند الزام دادن ناشیست از ندیدن کلام  
 اعلام و تفهیم مرام آن کرام قولی که این حدیث مخالف نشانست اما قول ازین خطی بی ربط که از  
 کار بسته نمی باشد و این تطویل لاطائل از پیشانی نگزین که دیده و در دسته قول مشهور جمهور را ترک نموده  
 برای تضلیل سبب اختیار اقوال شاذه بی دلیل محض میکنند و این مخالفت جماعت و خروج از سنن عظام  
 نمی رود و حکم بدون این احادیث شریفه مخالف با ائمه اربعه محل کلامست و از آنچه صاحب سالک  
 تطویل نموده این مقصد ثابت نگردیده و الا که صاحب سالک در امثله غلط و اولاد و تفریط نموده در بعض  
 امور اختلافیه که به یکی از ائمه الزام مخالفت جمهور داده صاحب سالک قیاس جمیع علماء را حسب قیاس  
 در انگشت آورده و تائید از کجاست ثابتست که ائمه مجتهدین بعد از انگشت آوردن مخالفان و علمای  
 اکثره جمهور و اطلاع بر این اختیار آن اقوال نموده اند و تائید بعض مسائل اگر این امر هم فرض تسلیم  
 کرده شود تا هم مستدلین باین احادیث که در مسائل غیر مخصوصه استدلال بآن نموده اند مضرتی  
 میرساند مثلاً ایجاب و ترک که در دیگر مجتهدین مشهورین قائل آن نباشند اما چونکه حضرت امام اعظم اصرار  
 تائید فعلی و تائید قولی آنحضرت صلی الله علیه و سلم حسب اجتماع و خویش و خوب فهمیده اند البته هرگز  
 نمی توان گفت که مذسب امام اعظم مخالف این احادیث شریفهست مجتهد را بعد قائم گردیدن دلایل  
 و اجتهاد حسب اجتهاد خود حکم و عمل می باید و اذقت دیگران و می در هیچ صورت خاصه بجا و حجت  
 در هر قاعده در جواب گفته قلت المواقعة لیست شرطاً فی المسألة الا جهادیه الی آخره قوله  
 در مورد الاقوال و غیره است که اجماع با اتفاق اکثر معتقدین شود و خلاف احد مانعست از قول

و

البدنہ جامعہ مصطلح اہل اصول است صرف باتفاق اکثر بقول مشہور معتقد بنی شدہ اما بموجب اجابت  
 شریفہ قول حکم باتباع سواد عظیم و جمہور ائمہ دین چہ منافات از دعوی حقیقت دارد اینک تحقیق  
 حقیقہ حکم باتباع جمہور ائمہ و اکثر علمای فرمودہ اند چنانچہ از مستندین صاحب سالہ سابقا نقل گردید  
 قولہ ما فی تحقیق دلائل نفس مولود الخ **اقول** براحوال ائمہ دین و علمای تحقیقین شجاعت فاسد  
 و اوہام کاسدہ از نا فہمی پیش نهادن از ابطال و فخریہ تحقیق خود قرار دادن اگر چہ پیش عوام کلام لانعام  
 موجب افتخار است اما فی الحقیقت موجب سوای پیش اہل عقل و اعتبار است و یکی از مکیات کہ در اینجا  
 برودہ آنکہ تحقیقات ائمہ اعلام را کہ در کتب دینیہ معتقدہ مشہورہ موجود اند اول و آخر آن برای تعلیل حد  
 ساختہ و بہت پردہ داری نام آن کرام بر زبان نیارہ صرف بکرم قول بودنش در رسالہ تحقیق  
 معقول منقول کشف دقائق فروع و اصول زبدۃ علماء الزمان قدوة اصفیاء دوران سیف اللہ  
 المسلمول حضرت مولانا فضل الرسول الخفی القادری الہدی اونی دانت برکاتہم پر داختہ تار و پود  
 تحقیقات ائمہ اسلام تبصریح اسماء کرام موجب حشمت احد نگرد و دیدن عوام کلام لانعام باعث افتخار شود  
 ہر چند وقع جملہ اوہام رفع کل شجاعتات تمام ازہر رسالہ کلام برادر خود این برگہ واضح است و حیان  
 اما در اینجا ہم چیدہ چیدہ چیز بقلم سید و مابقی دران باید دید **قولہ** این صادرہ علی المطلب است **قولہ**  
 بدعت رافع سنت است **الحاقول** برای علم خفی نخواہد بود کہ فقرہ اولہ یک فرخ لک الا ان غلام الشیطان  
 الخ در سبیل اللہ فی الرشد و غیرہ کتب مشہورہ دینیہ موجود است پس قطع نظر ازیکہ مسلمہ معتقد ائمہ اسلام  
 نزد صاحب سالہ محل کلام و خطبات اما بچون طعن و ملام باوجود عدم لیاقت فہم مرام خلاف حیات و احکام  
 بدعت بود چیکہ رافع سنت است برین عمل کہ ائمہ دین چنان آن فرمودہ اند محض بیجا ست و ایراد اما بدعت  
 بی فہم است کما فی ان زیبا از آنجا کہ این آدمی را سبق طی گردیدہ اینجا بریک سند از کہ بر طائفہ اکتفا و زیور  
 قطب اسماعیلیہ در مظاہر حق در شرح حدیث ما احدث قوم بدعة الا رفع مثلہا من السنۃ نوشته  
 نہیں نکالی کسی قوم فی بدعت یعنی جو کہ مزاحم سنت ہو الی آخرہ و در شرح حدیث ما احدث قوم بدعت  
 نہیں نکالی کسی قوم فی بدعت ہیج دین اپنی کی یعنی بدعت کہ مزاحم سنت ہو الخ و در شرح حدیث من  
 احدث فاعوانا لیس منہ نوشته اور لفظ مالیس منہ اشارہ بی اسکی طرف کہ نکالنا اوس چیز کا کہ  
 مخالف کتاب سنت کے نہو برا نہیں ہی کی اخذ **قولہ** این عجب قیاسی است بل سر و بن چہ مشابہت برودہ

روز ولادت آنجناب حاصل نشده از اول این قول را صاحب سیرت شامی از امام عبد الرحمن کاتبی  
 آورده است و مقصود بیان شرف و عظمت یوم ولادت و کرامت آن یوم با سعادست و امام مذکور درین  
 تعلیل عذاب جهنم بر کسی که یوم ولادت شریف نموده بود مذکور فرمود و بدین تقریب لفظی شباهت یوم جمعه  
 گردید پس صاحب ساله که کلام امام فہمید برچہ دروش آمدنی فہم بقلم رسانید اول کلام او بر امام دروست  
 و ثانیاً مثل است بر لغویات بسیار از آنجمله آنکہ گفته شباهت بروز جمعه روز ولادت را حاصل نشده از  
 حال آنکہ چنانکہ در ہر روز جمعه تسعیر جنم نمیشود و چنان در ہر یوم الاثنین کہ یوم ولادت تعلیل تخفیف  
 عذاب بر کسی کہ یوم ولادت نموده بود وارد است و از آنجمله آنکہ گفته این مردم ہر روز ولادت آنجناب  
 ہمان روز خاص گمانی بر نداجم این افترا است بر امام مذکور و دیگر امیدین کہ اینحضرات ہرگز نظیر یوم  
 ولادت را ہمان روز خاص ولادت بعینہ گمانی بر ندالبتہ بسبب ظور آن نعمت در یوم واحد قابل شرف  
 و تقدیر بقادر است در ہر یوم مثل آن بودہ اند و این مضمون از حدیث فضیلت یوم الاثنین ثابت  
 فرمودہ اند و چنانکہ عادیہ شکر نعمت در مثل آن یوم از آن استخراج نمودہ اند اعتراض بر آنیہ نگفت ماکہ  
 در حقیقت از آن فہمی و اعتراض بر حدیث حضرت خاتم رسالت صلی اللہ علیہ وسلم است کہ سابق  
 تقریر کا فافہم ولا یجفل اما اینچہ بعض سفہاء مضمون حدیث شریفہ را کہ امیدین تصریح آن فرمودہ اند و فافہم  
 عقل را نشو اہم ہم قرار دہ اند دلالت بر اعلیٰ ایشان دارد و نہ بسبب ظہور کہ امامی نعمتی در روز  
 متبرکہ و نہ منن نظر از آن روز ہرگز مخالف عقل صحیح نیست البتہ نظر از آن روز را آن روز خاص بعینہ  
 مثلاً در روزی کہ شخصی پیدا شدہ باشد در آن روز معین نہ ہر سال ولادت آن گمان بردن کہ بعض علما  
 بہین معنی را جمید گرفتہ اصطلاح نمودہ اند پس البتہ از وہمیات است کہ با واحد و نہ منن نظر از آن  
 و کجا ہر بقادر برکت و شرف و در زمان لاحق بسبب ظہور نعمت در زمان سابق گو باین معنی ہم بعض از  
 علماء دیگر اطلاق جمید فرمودہ باشند کہ این بحث لفظیست و لا مشاعر فی الاصطلاح اما فہم  
 در مواہب لدنیہ فرمودہ فالقول ہل فی العقل وجہ یدل علی ان یوم الجمعة افضل من السبت  
 والا حد و خلاف لان اهل الملل الثقوب علی انہ تعا خلق العالم فی ستة ايام و بدء الخلق والتكوين  
 یوم الاحد و کان الفراع یوم السبت فقال الیہود نحن نوافی یمنافى ترك الاعمال فضعوا السبت لهذا المعنى  
 وقالت النصارى بدء الخلق والتكوين یوم الاحد فجعل هذا عید لنا فہذا الیوم مان معقولاً

الخال وجهه فی جعل یوم الجمعة غداً فالجواب ان یوم الجمعة هو یوم الکمال والقام وحصول الکمال  
 والقام یوجب الفرح الکامل والسرور العظیم فجعل یوم الجمعة یوم العید اول مره الخال وجهه  
 انما یسمی بیکه بعد ان انکبه برأئمه دین بحجت متبرک ومنتق نظر ایام ولادت واثبات شرف وکرامت  
 و احتیاج عاده و شکر نعمت یعنی قبیح متضمن بیرونی هندی و فارسیان نصاری نفوذ نموده میگوید که  
 مشابست اینها باتفاق ممنوع است چنانچه آنحضرت صلی الله علیه و سلم روز عاشر را بحجبت  
 ایشان منسوخ کرده الی آخره ازین مقام خوب ظاهر گردیده که تا حال معنی مخالفت و مشابست هم  
 نفهمیده حالاً بقصد که چون در خصوص صوم عاشر و مشابستی پیدا می شود برای رفع آن کتب  
 خصوص افراد صوم همان یوم و شریعت صوم آن یوم مع ضم التاسع مقرر گردیده و ازین قید  
 تغییر مشابست بقرال رسیده پس متبرک و منتق ایام ولادت جناب سرور عالم صلی الله علیه و سلم  
 و قول بشر و کرامت آن در احتیاج عاده و شکر آن نعمت را مشایه اعیاد هندی و نصاری و مجوس  
 قرار داد و این نعمت التزم شد ممنوع بر آنکه دین بخاوند حماقت و سفاهت است بلکه میگوید که در  
 حدیث شریف که برای اظهار مخالفت یهود و رفع مشابست ایشان افراد صوم عاشر را منسوخ  
 شده شریعت صوم همان عاشر را مع ضم التاسع مقرر گردید و از این بقدر تغییر توهم مشابست بقرال  
 پس اگر فرضاً کسی بنیت برکت نه بقصد ادای رسم نصرانیت در روز ولادت حضرت عیسی علیه السلام  
 هم اظهار شرف آن یوم و نعمت خاصه کند اما به خلاف نصاری روزی بگیرد قبل آن ضم کند پس اگر چه  
 اینجا نکه اصل شریعت احتیاج عاده و شکر نعمت ولادت جناب سرور عالم علیه الصلوٰه و السلام  
 در شرح شریف موجود است که بدانجت آنکه دین قابل تحسان این بوده اند و اینچنین اصحاب  
 شریعت احتیاج عاده و شکر ولادت حضرت عیسی علیه السلام در شرح شریف مافوق است و نیز آنکه  
 تصریح تحسان آن نفروده اند و هذا هو الفرق القاطع اما مع هذا درین صورت هم بر آن کس السلام  
 تشبیه نتوان داد و لیس این کلمات نباید کشاد و در نه با وجود اینقدر تغییر که در صوم عاشر را بطور  
 آند است قرار در آنچه قرار از آن مقصود بود و نخواهد نمود قولی مذکری فرنگ کردن و ایشان را  
 خداوند روزی و نیت و حضور اقدس غیبی و در و امثال آن نوشتن الی قوله باز دعوی  
 محبت خدا و رسول کردن مجرب است که از غیر ایشان نیاید این احوال را در روایات آنکه دین

این خرافات ملعون و ملام پیش ساختن خاک بر آفتاب انداختن است که نزد هیچ ذی عقل مضرتی  
 بمسئله محققه آنحضرت نمی رساند بلکه طعن کینه خنده بر سر سواد این میگرداند و ثانیاً کسیکه احوال کبریا  
 را بحیثیه مثل صاحب قیصر الکلام فی شرح التوراة و الانجیل علی مله الاسلام و صاحب اوایل  
 و غیر بنام دیده و شنیده است چه گویم و چه نویسم که در جواب تشیعات صاحب سالیه چه بر زبان می  
 آید آخرت خود را در خارج از محض فضول می شمارد و قولی در لیل چند سخن است یکی آنکه در محو  
 احسان الی القدر بودنش مصادره علی المطلوب الی قوله و بدعت سیئه نبودنش ثابت نمیکند بلکه  
 احسان است الی آخره **اقول** این دلیل بر کتاب سیرت شامیه که نزد کبریا صاحب سالیه سیرت مقبول  
 بدین چهارست منقول است قال الامام الحافظ ابو محمد عبد الرحمان بن اسماعیل المدنی و ابی شامة  
 فی کتابه الباعث علی انکار البدع و الخواص قال الربیع قال الشافعی ربح المحدثات من البدع  
 ضرر ان احدهما ما احدث علی خلاف کتاب او سنة و اثر او و اما عا فهدی الی البدعة فی الضلالة و التلذذ  
 ما احدث من الخیر خلافاً لحد مرهه فی محدثه غیر مذمومه قال عمر بن الخطاب نعمت البدعة  
 هذه یعنی انما محدثه و اذ کان فلیس فیها خلیف ما مضی فالبدعة الحسنة متفق علی ندبها  
 و جابر فعلها و الاستحباب بها و رجاء الثواب لم یجست نفعه فیها و هی کل مبتدع موافق  
 لقواعد الشریعة غیر مخالف فی شیئ منها و لا یلزم فی فعله محذور شرعی ذلك لخواص المذاهب  
 و الربط و المناثر و غیر ذلك من انواع البر التي لو تعهد فی الصدراک اول فافه موافق لما جاء  
 الشریعة و من احسن البدع فی زماننا من هذا القبیل ما کان یفعل بمدينة اربل کل عام  
 فی الیوم الموافق لیوم مولد النبی صلی الله علیه و سلم من الصدقات و المعرف و اظهار الشکر  
 فان ذلك مع ما فیه من الاحسان الی الفقراء یشعر بحبه النبی صلی الله علیه و سلم و تعظیمه  
 و جلالة و قیامه و شکر الله علی ما من به من ایجاد رسول الله الذی لا یرسله حق الله علیین  
 صلی الله علیه و سلم الی آخره یکسب یکدیگر اولی فهم میدارند و میدارند که برین بیان این نام که نزد صاحب  
 سیرت شامی و غیر از علمای دین پسندیده و مرغوب است ایراد مصادره علی المطلوب فاسد  
 مصیبت چه امام مذکور بدعت حسنه بودنش و بدعت سیئه نبودنش مفرج بر نقل معنی بدعت  
 و اتفاق بر وجوب ثواب بخواندن آن خود بدعت است اندراج این عمل معنی بدعت حسنه و عدم

صدق معنی بدعت سیه بران ظاهر و عیان است و ثانیاً قطع نظر از آن اگر امام مذکور است  
اثبات حسن این عمل تصریح میفرمود که درین احسان الی الفقر است و هر چه در این احسان  
مستحبست و یا برای ثبات بدعت سیه بودنش تکلیف درین احسان و یا در آن احسان بدعت سیه نباشد  
پس هر دو ضرر ساز ضرر پیشکل اول است که بدعتی الانتاج است مثلاً آنکه برای میان ثبوت حیوانیت  
زید گفته شود زید انسان و کل انسان حیوان و بر اثبات فرس زید گفته آید زید انسان و کل انسان  
من انسان بغیر من پس در اینجا زید ان گفت که انسانیت زید موقوف است بر ثبوت حیوانیت یا انسانیت  
زید موقوف است بر فرس بودن آن پس اثبات فرس نبودنش با انسان بودن مصادره علی المطلب است  
مفسد این اعتراض جعل است آری گنجایش کلام در کلیت کبری است و آن اعتراض دوم است اما آنچه  
برای لازم گردانیدن مصادره علی المطلب گفته که طعام بدعت سیه کسی خوراندن بر وجه انسانیت  
پس این تشبیه مرد و دست با آنکه خود بعد چند سطر در اعتراض دوم میگوید در عید غدیر مثلاً طعام  
کردن و العباد با همه سبب عمر کردن الی قوله یا شک احسان است بر فقر انقضی سبحانه الله این کس تا بین  
یا و گویند خود را و میدان میدانند و باین جو صله حرف رد و ابطال الی آخر آیه دین برین است  
قوله دیگر آنکه عوی بلا دلیل است **الحقول** این قول هم بجهت تافهی کلام امام سر زده است  
لفظ من هذا القبول در کلام امام می دید و متعارف الیه آن می فهمید اما دفع شبهه لزوم شباهت و اطلاق  
لفظ بدعت و عدم نقل خصوص این بیعت جمیع انواع حیوانات پس تفصیل تمام از سابق و تکرار  
قوله گاهی مجلس که آنجا نیاید کرده الی قوله بالضم و از سلف تا خلف متواتر می آید اما  
ظاهر معنی ضرورت منی اند یا برای تعلیل جمال این لفظ بر زبان می آید و اولاً که احاطه تمامه بحیوانات  
احوال و جمیع افعال هر مرد و از صحابه و تابعین و تبع تا بعین هرگز ثابت نمی تواند شد و ثانیاً از تاریخ  
شرف مجلس بلاد و فضائل عامه مجالس کار که از احادیث صحیح ثابت و نیز اخبار جامع هر دو شخصی  
برای شکر ولادت با سعادت از نقل خصوص این عمل که بیعت مخصوصه اش از واکض و اجابات و سنن  
مؤکده نیست معنی می تواند گردید پس تخیر احتمال وجود فعل این عمل کدامی بیعت خاصه بلکه بیعت  
معموده لشکر و افراد صحابه و تابعین تبع تا بعین اوقات و ضروری نبودن نقل آن  
جای ضرورت متواتر بودن نقل آن از سلف تا خلف و از اول نقل سلفیت و ثانیاً

و تابعین در اکثر اوقات و اغلب احوال در تمام سال مشغول بکار آنحضرت بهم در خلوت و هم در مجامع و نه  
 پس در محل مولد چگونه اشعار بکمال عیارند بودن آنحضرت در محبت می نمایند بود آری اگر صاحب ساله  
 از جای ثابت میکرد که آنحضرت با وجودیکه در دیگر اوقات و مشهور بزرگ آنحضرت اهتمام می نمودند  
 در ماه ولادت ترک میفرمودند پس البته ذکر این اشعار گوناگون محل کلام می بود می توان نمود ورنه  
 این همه سانس مطروحه و در داند اما دیگر عوارض قیود متعارفه صادیه پس هرگز بیچگونه با وجود تئین  
 عدم فعل آنحضرت هم دلالت و شعاع برین امر می توان ساخت قول که لایسلم که آنحضرت صلی الله علیه و آله  
 روزه عاشورا بجهت آن گرفت که بیود گفته بودند و حاشا که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چون بیود  
 سهویا حجه و این چنین هم فاسد که کوه کان باری کوشش ایستاده آید به پسند و گیساده مردی  
 از بسکه خست و اینه کنه کله انا الحق بچونگی منکر بران بهرگز دلالت ندارد و آری آخره اقوال پس  
 صوم عاشورا در کتاب تشریف از حافظ عسقلانی صاحب فتح الباری منقول است و احترام  
 این هم ببول بران سخت نامعقول است اول باید فهمید که سوگ حافظ عسقلانی و دیگر آئینه دین هم تصحیح  
 فرموده اند که بعد از آنکه بیود تعظیم نمودن صوم عاشورا بجهت نجات حضرت موسی و صیام آن بخت  
 در آن روز نیست اما عاوه شکر آن نعمت که موسی علیه السلام جناب حق تعالی در مثل آن روز در زمان  
 سابق عطا فرموده بود و ذکر کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بجهت موافقت حضرت موسی  
 علیه السلام بر ای و ای شکر آن نعمت حقیقت خود بخود حضرت موسی علیه السلام از بیود ارشاد فرمود  
 و مقصود از آن موافقت حضرت صلی الله علیه و آله و سلم عاوه شکر آن نعمت سابقه دراز مننه لاحق بود  
 پس تحقیقات ای که درین صریح از مضامین احادیث صحیح حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله  
 ثابت و مستثنی از این بخیریه و آنرا ساختن و آن آئینه دین ابله و احمق قرار دادن کمال حماقت  
 اما آنچه برای ابطال اینکه این روزه برای شکر آن نعمت باشد گفته این چنین هم فاسد که کوه کان  
 کوشش ایستاده آید حقیقت اینست که بجز ملا حده و بی درین کیست که باین چنین طعن و تیرا  
 در شان آئینه شریف زبان خود بیاید صلاصه عینی در شرح صحیح بخاری شریف آورده  
 و قال الامام الطحاوی بعد ان روی هذا الحديث ففي هذا الحديث ان رجلا لله عليه  
 علیه و آله و سلم غاصاه شکر الله عز وجل في اظهار محبة علي السلام على فراغ من فذلله على



على الاطلاق دون الفرض قلت وفيه بحث لان لقائل ان يقول لا نسلم ان ذلك على الاحتياط  
دون الفرض عليه السلام امر بصومه والا مخرج عن لقائل يدل على الوجوب كونه  
صامه شكر الله عز وجل لا ينافي كونه للوجوب كما في بعد قص فان اصله الشكر مع انحصار  
واجبة الخ انما قطعا در مواهب بذي صلح حضرت ابن عباس آورد و يدل على ان الباء  
على صيامه موافقه على السبب هو شكر الله تعالى على نجاة موسى عليه السلام انما هو قوله  
خود و در ليل و يوم اقرار نموده است به بجا آوردن آنحضرت صلى الله عليه وسلم صوم عاشورا را باو افتت  
به و پس از نفس کشیدن اين قول باطل است و مردود قوله از او وجه ديگر است که در دو حديث صحيح  
وارد شده الی آخره قول بودن دو وجه ديگر را همی که از دو حديث ديگر ظاهر باشد مستلزم  
آنست که وجهي ثالث براي آن امر که از حديث صحيح ديگر باقرار آمده دين ثابت و صحيح باشد باطل و ظاهر  
قرار داده آيد غايه الامر آنکه در وجه ثلثه توفيق و تطبيق نموده شود پس در يک حديث که در آن  
به و براي شکر نجات موسى عليه السلام و موافقت نمودن آنحضرت صلى الله عليه وسلم در دين و هم بيان  
نمودن احقيت خود باو اى شکر نجات بخت متابعت و موافقت حضرت موسى عليه السلام که در مثل آن بوده  
نموده بودند وارد گردیده و در حديث ديگر قرار داده و عاشورا را در حيد و لود و اعصا نمودن نشان  
در آن روز و براي قصد مخالفت ايشان شروع گرديدن صوم که مذکور است آن به و غير اين به و باشند  
و در تعيين صوم موافقت يک قوم و مخالفت يک قوم مقصود است پس استدلال صاحب ساله بمضمون يک  
حديث براي ابطال مضمون صحيح ديگر حديث صحيح باطل و مردود است در مجمع البحار آورده فان قيل  
اخذاهم عيد ينافي صومه وايضا فصولهم و ما مشعر بان الصور و كان الخ القمى قلت لعل عيدهم  
كان جائزا الصوم و هو لا الهود غير هود المدينة فوافي المدينة و خالف غيرهم الخ علامه  
صيني در شرح صحيح بخاري شريف آورده قبل ما وجه التوفيق بين قوله عيدنا و بين ما تقدم من الجموع  
تصوم عاشورا و يوم العيد يوم الاقطار و اجيب بانه لا يلزم من كونه عيد الاقطار احتمال  
ان صوم العيد جائز اعندهم و هو لا الهود غير هود المدينة فوافي المدينة حيث هو  
انه الحق و خالف غيرهم بخلافه الخ معلومست که هر گاه نرو صاحب ساله صرف عين دو وجه صوم  
عاشورا معتبر اند پس چرا سابق بجا آوردن آنحضرت صلى الله عليه وسلم صوم عاشورا را باو افتت به و

باستناد صاحب تحفه ذکر نموده و هرگاه که نوشته خود کوشش یا دینی ماند نوشته برادر خود و کجا یاد خواهد بود  
**قول** که ثانیاً صوم عاشورا منسوخ است بالاتفاق **الحاق قول** دعوی انفاق بر منسوخیت صوم  
 عاشورا که متبادر ازین کلام درین مقام منسوخ نفس این صوم است که شامل است منسوخیت فضیلت  
 و استحباب تطوعیت و سنونیت را و منسوخ است انظار منسوخیت را باطل محض است علامه عینی در شرح  
 صحیح بخاری شریف آورده اتفاق العلماء علی ان صوم یوم عاشورا الیوم سنة و لیس بواجب  
 و اختلفوا فی حکم اول الیوم فقال ابو حنیفة رحمه الله کان واجبا و اختلف قول الشافعی علی  
 وجهین من اشهرهما انه لم یزل سنة من حین شرع و لو یکر و اجبا قطعا فاجدة الامة و لکنه  
 کان تا کما که استحباب فلما نزل صوم رمضان صار مستحباً و ان ذلك الاستحباب الثاني کان  
 واجبا و قال عیاض کان بعض السلف یقول کان فضا و هو باق علی فرضیه لکن منسوخ قال  
 و ان فرض القائلون بهذا و حصل الاجماع علی انه لیس بفرض لما هو مستحب الی آخره بر حاشیه  
 صحیح بخاری مطبوعه علی در کتاب الصوم بر صفحه ۲۵۴ آورده قال لکن ما فی تفقوا علی ان صوم عاشورا  
 فی زماننا سنة الی آخره امام قوی در سلم آورده و العلماء یجمعون علی استحبابه و تعیینه للاخذ  
 و اما قول ابن مسعود کذا فصومه ثم ترك معناه انه لم یبق کما کان من الوجوب تا کما که التذکره  
 الی آخره اگر مراد صرف منسوخ و صرف فرضیت است نه منسوخیت صوم عاشورا پس هیچ ضرر بقال حافظ  
 عسقلانی فی رسانی بلکه اگر بالفرض منسوخ سنونیت صوم عاشورا هم بالاتفاق علی الاطلاق بحسب  
 صوم رمضان شریف تسلیم کرده آید تا هم هیچ خلل در سلال امام مذکور نمی اندازد و شبهات و اشکال  
 مرود می سازد از شارع که استحباب اعاده شکر نعمت سابقه دراز شده لاحقه فی وقت من الاوقات ثابت  
 گوید دیگر اوقات در فرد خاص آن یکدامی جهت تبدیل آن حکم ظهور رسید پس آن امر که در وقتی شارع  
 استحباب آن نبود از قبیل هیات فاسد و که دو کان را هم حسب بان و رازی صاحب ساله بر آن خنده  
 کی می تواند بود و بنفهم چشم حجت باید نگریست و بر گواهی فرقه سماعیه باید نگریست که چگونه با وجود او  
 حکم و تقوی بر آید و این لب لعن تبرامی کشاید با وجود او عامی اتباع سنت بر مضامین صریح احادیث  
 صحیح و عزائمات فاسده دارد نموده آبروی ایمان خود می ربایند **قول** که صوم عاشورا منسوخ است  
 باتفاق روای الترمذی صحیح عن عائشة **الحاق قول** این چه سخن سازی افترا پر دانه ی است

دعوی تناقض منسوخیت صوم نمودن و بر تریزی حواله آن کردن کید عظیم است در صحیح تریزی اول باب بحث  
 و تا کید بر صوم عاشورا مقرر نموده بعد از آن در بابی بخصت در ترک آن صوم این حدیث روایت فرموده  
 عن عائشة رضي الله تعالى عنها قالت كان عاشورا يوم تصومه قريش في الجاهلية وكان  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم يصومه فلما قدم المدينة صامه وأم الناس يصيامه فلما  
 افتقر رمضان كان رمضان هو الفريضة وترك عاشورا فمن شاء صامه ومن شاء تركه و بعد از آن  
 قال أبو عيسى والعلة على هذا عند أهل العلم على حديث عائشة را و هو حديث صحيح لا يروى بصيام  
 عاشورا واجبا الا لمن نخب في صيامه لما ذكر فيه من الفضل الى آخره پس ایام تریزی منسوخ بود و صوم  
 عاشورا بالاتفاق کی روایت فرموده است صرف منسوخیت فرضیت و وجوب پسند آن حدیث آنست که  
 اتفاق فرموده است و فصلیت خود از بیان تریزی عیان است پس تمت روایت منسوخیت صوم عاشورا  
 بالاتفاق بر امام تریزی نهادن لب بکذب شیخ کشاد و نیت و تحمیر که درین حدیث است بنا بر رفع  
 وجوب است و فتح القدير نیز بل حدیث حضرت صدیق مرتضی علیه تعالی عنهما آورده و فقوله اهلنا من  
 رمضان قال من شاء الى آخره دلیل علی آنست که مستعمل ها هنا فی الصیفة الموجبة للقطع بان التحريم  
 ليس باعتبار التدبر لانه مندوب الى الآن بل سنون فكان باعتبار الوجوب الى آخره و اگر چه  
 متبادر گوید که مراد منسوخیت صوم بوده است صرف منسوخیت و صف فرضیت و وجوب پس ایام  
 عقلائی کی دعوی فرموده بود که وجوب فرضیت آن باقی است تا که در روان این تطویل می نماید و  
 و صرح به محمد فی الموطاء الخ **اقول** برای ثبات دعوی منسوخیت صوم عاشورا بالاتفاق حواله  
 تصریح امام محمد و موطا نمودن هم کذب صریح است در موطا صرف منسوخیت فرضیت آن از شهر رمضان  
 و بقاء تطوعیت و احتیاط آن مذکور است که این امر بیچگونه مضرت بحافظ عقلائی نمی رساند اما در  
 صاحب سالک رام و دو میگردد ملا علی قاری در شرح موطا فرموده قال محمد صيام عاشورا  
 كان واجبا قبل ان يفترض رمضان ثم نسخ شهر رمضان ای فترضة ای صيام عاشورا  
 تطوع ای منسحب من شاء صيامه و من شاء لم يصمه و هو قول ابن حنيفة والعمامة الى آخره  
 قوله بلكه حدیث اذا كان في العام المقبل انشاء الله تعالى هذا اليوم التاسع من شهر ربيع الاول  
 بر منسوخیت او دارد و الا آخره **اقول** و لالت این حدیث بر مانعت صوم عاشورا ممنوع است البته

محققین امیدوارین حدیث بشهادت دیگر احادیث استحباب و سننیت صوم عاشورا بصوم ناسع  
ثابت فرموده اند امام نووی شرح صحیح مسلم آورده قال المشافعی واحداً واحداً وحقاً لا خلاف  
بصوم ناسع و العاشر جمیعاً لان النبی صلی الله علیه وسلم صام العاشر و نوی میام القام  
الی آخره و رفع القدر گرفته و المسنون عاشوراء مع الناسع الح و در ظاهر حق در ترجمه ثانی  
القبیل لاصوم الناسع نوشته اگر زنده را مین سال آید تک قوروزه که کون نوین کو بهی از قطع  
ازینهمه خود برادر خورش قابل استحباب صوم عاشورا بصوم ناسع است و معنی این حدیث چنین قرار داد  
پس هرگاه که صاحب ساله با وجودیکه حواله رساله برادر خورد می نماید اما از مطالب تحریرش خبری  
نمی آید با قوال رائه دین چه خبر خواهد داشت و اگر گویند مراوشش ممنوعیت افراد عاشورا محرم است  
پس این هم کلام مست عامه فقها فرموده اند که ثابت از احادیث اولویت و افضلیت و سننیت  
ضمیم ناسع مع العاشر است اما ممنوعیت صرف عاشورا ثابت نیست بدیجبت قابل عدم است  
آن شده اند گوید بعضی محققین بکرات تزیینی هم رفته اند امام عینی در شرح صحیح بخاری شریف  
و فی البلاغ کره بعضی افراد بالصوره و او بکره عامه که لانه من الايام الفاضله  
صاحب تحفه در رساله فیض العام فرموده روزه دهم محرم که روزه عاشوره است بسیار سنون  
و موجب کفاره یکساله است انچه قوله در بیان شرح مسلم گوید قال القطبی ظاهره انه کان علی السلا  
ان بصوم الناسع بدل العاشر هذا هو الذي فهم ابن عباس اني اخذ قول انما من حضرت  
ابن عباس مضطرب اند از بعض آثار تصریح استحباب و سننیت صوم عاشورا بصوم ناسع ثابت است  
و از بعض آثار اطلاق عاشورا بر صرف یوم ناسع ظاهر میگردد و اما اکثر علما و دین این امر را بسبب مخالفت  
جمهور صحابه و تابعین قابل عمل و اتباع ندانسته اند شاه ولی امر دهلوی در صفا شرح موطا بذیل امر  
نمودن حضرت عمر رض بصوم عاشورا نوشته مترجم گوید سبب نزد اکثر علما روزه داشتن در محرم است  
و محققین از آثار قسم اخیر هم همان بیان استحباب صوم عاشورا بصوم ناسع را در نوشته از علامه عینی شرح  
صحیح بخاری شریف فرموده فان قلت هذا الحديث الصحيح ظاهره ان عاشورا هو الناسع قلت  
اراد ابن عباس من قوله فاذا اجتمعت من تاسعه فاجتمع صائماً ای ضم الناسع مع العاشر  
واراد بقوله نعم ما روى عن عزمه عليه السلام من على صوم الناسع من قوله لا صوم من

قال القاضي لعل ذلك على طريق الجمع مع العاشر لا يشتبه به باليومي كما ورد في رواية  
 أخرى فصوموا التاسع والعاشر ذكر زين هذه الرواية عن عطاء عنه وقيل معنى قول  
 ابن عباس نعم أي نعم كان يصوم التاسع لوعاش في العام المقبل قال أبو عمر وهذا دليل على  
 أنه عليه السلام كان يصوم العاشر إلى أن مات ولم يزل يصومه وذلك محفوظ من  
 حديث ابن عباس لا تبار في هذا الباب عن ابن عباس رضي الله عنه مضطربا إلى آخره  
 ورواه ابن أبي عمير أنه قال إذا أصبحت من تاسعة فاصبح يشرب بانه أراد العاشر  
 لأنه لا يصح صائما بعد أن أصبح صائما تاسعة إلا إذا نوى الصوم من الليلة المقبلة العاشر  
 انتهى وهم ورواه ابن أبي عمير قال ابن القيم من تأمل مجموع الروايات عن ابن عباس يشهد له  
 في الأشكال وسعة علم ابن عباس فإنه لم يجعل يوم عاشورا اليوم التاسع بل  
 قال للسائل يوم اليوم التاسع واكتفى بمعرفة السائل أن يوم عاشورا هو اليوم العاشر  
 الذي بعده التاسع يوم عاشورا فارتد السائل إلى صيام التاسع معه وأخبر أن  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يصوم ذلك فاما أن يكون فعل ذلك واما أن يكون  
 حل فعله على الأئمة وعزيمه عليه في المستقبل وهو الذي روي أن رسول الله صلى  
 الله عليه وسلم بصيام عاشورا يوم العاشر إلى آخره قوله في الحديث أنه نزل بعض ثابت بن  
 درود فضيلته وموقوف استبرأت أنكم بيان فضيلته أو بعد از نسخ استام اقول قطع نظر  
 از آنکه اطلاق لفظ بعض خالی از تعلیل نیست هر چند اقوال علماء و دین که مبطل این شهر است باقی  
 مرقوم اما در بنیاد و سند از کبر و اطرافه می آید در مخطوط حق گفته اور حکم کیا یعنی صحابه که اول سال  
 واجب بود او سگی که بعد نسخ او سگی کی سائنه نسخ کی کی از این ثابت است که بعد نسخ قضیت  
 صوم عاشورا هم حکم مستحب بود آن فرموده اند و در ترجمه شارح نوشته اول عاشوره کار  
 فرض تھا چ رمضان کار روزہ فرض ہے اید عاشورہ کا روزہ پارسیت حدیث میں ہے اور سیکر روزی  
 ایک سال کی گناہ معاف ہوتی ہیں اگرچہ وچکر فضیلت بعد نسخ ثابت نیست حالانکہ حضرت شارح الشرح  
 و اہتمام این سال فاق فرمود و درین سال مرغوم خود یک روزہ قبل از فرمودن صوم خود حالانکہ  
 نسخ وقت و قضیت رمضان شریف بود قوله و بعضی کہان بر نسخ چون فرست است نسخ

فرضیت و ستمباب باقی ماند و منسوخ نشد مگر نفس فرضیت و این خلاف قاعده اصول است  
**مختصاً قول** اول البیاض از علماء و متحرین ائمه دین جامعین معقول و مقول محققین فقه اصول  
تصحیح نسخ فرضیت و بقاء جواز فرضیت فرموده اند پس ای ظاهر شیخ خود علی الاطلاق  
مخالفت اصول فصول است نسخ جواز فرضیت نسخ فرضیت گوشتار بعض محققین باشد فاعده متفق اهل اصول  
بلکه خفیه اجماع ندارد تا که این اطلاق صاحب رساله درست آید در مسلم هم که کتابی است معروف  
و مشهور مذکور مسلم که اذ النسخ الوجوب بقى الجواز خلافاً للفرایق ان الوجوب یتضمن الجواز و النسخ  
لا ینافی فبقی علی ما کان الخ علامه عینی در شرح صحیح بخاری شریف بذیل حدیث حضرت ابن عباس رضی  
فما عنی و ظاهر حدیث ابن عباس رضی دل علی الوجوب لا نه علیه السلام صامه امر بصیاً  
و لكن نسخ الوجوب بقى الاستصحاب الخ و بذیل حدیث حضرت ابن عمر رضی که آثار کثیره یشتمل  
فرضیت صوم عاشورا و ثبوت تطوعیت آن نقل نموده بعد از نقل آن آثار فرموده ففی هذه الاثار  
نسخ وجوب صوم عاشورا و ان صومه قد ادر الى التطوع بعد ان کان فرضاً و اختلاف اهل  
الاصول ان ما کان فرضاً اذا نسخ هل بقى الا باحاطة ام لا و هی مسألة مشهوره بین مؤسسی  
حدیث عائشة رضی و معاویة رضی کان علی ما دل علی علیه الا احادیث المذکورة الخ و حدیث  
دولوی شیخ عبد الحق خفنی در جذبه القلوب در آداب زیارت قبر شریف آورده و آنجا نیست که شیخ  
تقدیر صدقه کند در صدر اسلام هر که قصد مناجات حضرت سیدانام میکرد و بر او واجب بود که چیزی  
صدقه کند الی قوله و بعد از آنکه وجوب آن منسوخ شد ستمباب که صفت لازمه مطلق صدقه است  
بحال خود باقی ماند و زیارت آنحضرت صلی الله علیه و سلم حکم ملازمت دارد و حالت حیاض و حیض  
علیه و سلم الخ امام محمد عیاده رحمه در موطا فرموده قال محمد اما العقیقة فلیغنا انما کان فی  
الجاهلیة و قد فعلت ثم نسخ بالاضحی کل شیء کان قبلها و نسخ بصوم شهر رمضان کل شیء  
کان قبله و نسخ غسل الجنابة کل شیء قبله و نسخت الزکوة کل صدقة قبلها و كذلك  
بلغنا الله علی قاری در شرح بذیل قد فعلت فی اول الاسلام نوشته ای بطریق الوجوب  
للتوافی الخ و بذیل کل صوم کان قبله نوشته ای کان اجاباً کایام البیض و یوم عاشورا الخ  
و بعد ختم روایت نوشته و فیه ان الفرضية اذا نسخت بقى الفضيلة التي تتوسط علیها

المشوبة كصاوة التجدد وصوم عاشوراء هي لا تنافي الا باحثة الله لا ثواب فيها ولا عقاب في  
 البدائع ذكر محمد في الجامع الصغير لا يعق عن الغلام ولا عن الجارية وانه اشار الى الكراهة  
 لان العقيقة كان فضيلة ومنه نسخ الفضل لا يقيم الكراهة بخلاف الصوم والصدقة فانها  
 كانت من العرائض فاذا نسخت الفرضية يجوز النقل بها قلت وفيه بحث لان الفضيلة اذا  
 نسخت تبقى الا باحثة لان النسخ ما توجه الا الى زيادة الفضيلة فبقى اصل الاباحة وهذا  
 على تقدير انه كان فضيلة والا فالظاهر من ذكر جامع الصوم والصدقة انها على منوالها  
 في كونها واجبة الى آخره وثانينا قال كين عدم بقا جواز فضيلت من نسخ فرضيت بهم نص في فموده وانه  
 كما ين في صورتي سميت كذا شارع بر جبر من نسخ فرضيت اكتفا فربما يدعي انه اشار به جواز من نسخ فرضيت  
 نص في نسخ خود والالت بر اباحت وجواز وارءه من ان يمحكونه كلام من نسخ فرضيت وصوم عاشوراء  
 از هيمن قبل است چنانچه قال كين قول خود تحقيق آن صراحتة فموده وانه ذكر العلوم ودر شرح مسلم فموده  
 مسئله نسخ الوجوب على المسئلة الاول نسخه بنص ال على الاباحة والجواز كنسخ صوم عاشوراء  
 الثاني نسخه بالنسخ عنه كالتوجه الى بيت المقدس فان نسخه عنه الثالث نسخه من غير امانته  
 جواز ودر شرح نفى الاول لجواز بالنسخ النسخ ثابت البتة وفي الثاني لا جواز <sup>في نسخ فرضيت</sup>  
 بقى الكلام في الثالث وفيه خلاف فعندنا لا يبقى وعند الشافعية يبقى واختاره المصنف  
 ونجمنان به بقا فضيلت صوم عاشوراء بعد نسخ فرضيت ورواها الاصول نور الانوار وغيره نص في فموده  
 باوجود كونه قول عدم بقا جواز بعد نسخ فرضيت اختيار فموده وانه ليس منشأ اعتراض فاسد من كلام  
 حافظ حقلاني في تعيين ان امام رباني يجوز جهالت ويحجري لمطالب كتب متداولة ويكره بيع كذا  
 بر تقي ي تسليم روزه گرفتن بايد انما قول هر گاه از حديث شريف اعاده شكر نعمت بعد روزنامه  
 ثابت گرديده پس بعد تسليم آن اين اعتراض بجاست كه از تعيين قدر وسوسه منكرين مردود گرديده اما  
 استحباب مجالس افكار پس اول چه حاجت بقياس داروثانينا همان حكم در مقيس عليه بود يعني صوم  
 عاشوراء از صحت اعاده شكر نعمت ورين هم موجود اما ويكره خصوصيات مثل عبادت وصوم وعبادت  
 شكر نعمت نجات جناب دعوى عليه السلام پس يافته شدن اين خصوصيات چه ضرورت قول  
 جاي چون ماه در روز اعتبار كنند انما قول كلامي است مختل اين قدر غريبه اند كه چنانكه زاهدان



شکر نعمت نجات موسی علیه السلام بعد گذشتن زمانه بسیار تاریخ و ماه را اعتبار است و بواقع شدن  
 روز معلوم در آن تاریخ خصوصیت نداشته و در هر سال آنقدر تعیین را طوطی که شسته اند این امر معلوم  
 این که در حسان ادای شکر نعمت سابقه ولادت با کرامت تاریخ و ماه را اعتبار کرده اند که روز  
 معین واقع نشود چه حضرت می رسانند و چون که اعتبار اینقدر تعیین هم محض لطفا و ادراک برکت و جود  
 مناسب است پس این تعیین منعقد ساختن مجلس یاد و هر سال چگونه منع میگردد و قولیم این چه جفت  
 الی قولیم این مذنب قابل تعیین است که سندش تا ابواب رسانیده شود بلکه تا ابلیس تعیین از اول  
 ای اهل اسلام انصاف فرمایید که آنچه بی دینی است که در شان آنکه دیر و اکابر محدثین ایست مثل  
 صاحب حصص حصین و غیره و همچو کلمات گستاخی بر زبان می اندود خامت و وبال تیران اهل کمال  
 نمی دانند و لا یگویم که آن محدثین برای بیان شرف یوم ولادت شریف سند تخفیف فرمود و کلمات  
 در عذاب ابی لب آن یوم بطیفیل و برکت آنحضرت و سرور فرحت نعمت ولادت از قول جناب  
 کریم غلامه و مکرم فی الناس حضرت سیدنا عباس فر گرفته اند که حضرت وحی از رب کریم فوالجلال  
 تا یک سال کشف حال ابولیب خوشتر آمد آخر حق تعالی با جابت دعای آنجناب پرداخته عالتش آنحضرت  
 وصول آن بود و حجة الاسلام با حیا علوم الدین در باب بیان منامات تکشف عن احوال الموتی  
 و الاعمال النافعة فی الآخرة فرموده و روی عن العباس قال کنت هو اخی الا بی لعن فلما مات  
 حضرت علیه و آله فرموده فسالته حوله ان یربني ایاها فی المنام قال فرایتها بل تعجب من انما  
 فسالته عن حاله فقال صرت الی النار فی العذاب لیخفف عني و لا یروح الا لیلة الاثنين  
 فی کل الایام و اللیالی قلت کیف ذلک قال ذلک تلك اللیلة محمد صلی الله علیه و سلم فقام  
 ایمنه فجلس فی ولادته ففرحت به و اعتقت ولیدة لی فرحابه فاتا بنی الله بذلک ان  
 رفع عنی العذاب کل لیلة الاثنين الی اخره پس در این تخفیف عذاب نقل ساخته آنجناب  
 که صلوات صحیح بخاری هم در جود است و بجز بقره کلمات سب و تهم در شان اکابر محدثین  
 و آنکه دین شما حق و مذنب آن پیشوایان شرح شریف را به ثمت اتباع ابلیس تعیین فرمود  
 شیطان بر حیم ملعون ساختن و خنود فضل حادثی و تضلیل ناقضان جاد الین و دین  
 پرداختن است و ما نیامی گویم که کار محدثین تخفیف عذاب ابولیب بطیفیل حضرت رسول کریم

بفضل پیغمبر و هر یوم الاثنین که نظیر یوم خاص اصلی ولادت با برکت و مناسب آن است از قدس  
 شریف ثابت گردانیده اند پس گویند اسما علیه قول آنحضرت قابل اعتماد نباشد اما این تنقید است  
 در حق آن نامه دین چگونه جائز فهمیده اند محدث دهلوی علیه الرحمه در مدارج النبوة که مستند  
 رساله است فرموده اول کسیکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم را شیر داد و شیر بود که او را پس  
 شیرانه است که چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم تولد بشارت رسانید به ابو لهب ابو لهب او را  
 بزوغ کافران از او کرد و او را کرد که او را شیر دهد حق تعالی باین شادی سرور که ابو لهب را ولادت آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم کرد در عذاب بی تخفیف کرد و روز دوشنبه چنانکه در حدیث آمده است در اینجا  
 سندست مایل موالبه را که در شب میلاد آنحضرت صلی الله علیه و سلم سرور کند و بذل اموال  
 الی ائمه و دیگر محدثین منجم جمع آن فرموده اند صاحب سیرت شامی از حلقه دوشنبه نقل فرموده  
 قد صح ان ابی لهب یخفف عنه فی کل یوم الاثنین کاهتقاه فویبته سمری علیه السلام الذی  
 صلی الله علیه و سلم الی ائمه در اینجا باید دانست که بعضی از این طائفه و بعضی سائلین علیه السلام  
 گدایانند و نه در این طائفه فرموده از این مسأله در عذاب بعضی گفتند فی حدیث قدسی  
 که باین حدیث و استماع و اتفاق جمیع از اسلام از آن گرفته اند گویند یا نه است یا لازم گویند که در اینجا  
 بر این تعبیر این طائفه نیز می باشد هم می گویند و استماع یا در آن چه تخفیف فرموده و چه تخفیف  
 به خاطر کفار در بعضی از اوقات قبل غسل کرم خود و طفیل و برکت محبوبان خویش نه فی الصالحین  
 است است و نه مخالف کتاب نیست بلکه ثابت است از خدا مین کتاب است صحیح اله است بر  
 الزام این طائفه عبارت تفسیر خیزی باید شنید در تفسیر و در حلقه بذیل آیه که میگوید یا  
 طعام اسکین آیه نوشته حضرت امام شافعی رح باین آیت تسک کرده اند که کافران معبود  
 نیز مکلف و مخاطب باشند بنا بر این معنی است مکلف اند و نه در این و نیز بر آن که خوانند گمان  
 عذاب نمی شد و امام عظیم میگویند که عذاب این کافر نسبت گمان خواهد بود یکی اگر بگوید این  
 طعام بخورند او را در عذاب فی الجمله تخفیف میشود و باین سلسله گرفتار نمی گشت پس این دلیل است  
 که کافر ابی لهب استانی که محفل امر میکند در عذاب الجمله تخفیف خواهد شد نه آنکه عذاب او است نه آنکه  
 بر ذمه او فرض واجب اند آنکه در تفسیر سوره نزال در جواب گفته یکی کافر هر چند موجب عذاب



بنابر موضوع و باطل گفتن دیگران از تمیز فضیلت صاحب ساله آن استدلال باطل باشد و همچنان که  
 اصول خفیه بر آن استدلال این حدیث که حافظ سیوطی شافعی است و همچنان کلام در اینکه آیا این سخن  
 طریقه شرعی است یا نه الی غیر ذلک من الظواهر همه بی توقع است قوله لانسکه که قصه و اجتناب از ذکر اهل  
 یوم ولادت فيه بیان فضیلت یوم عاشعین بود بلکه این ذکر اتفاقی است بر تقدیر زنده گورالی آخره  
**اقول** برای رد احوال آنکه در مسندین خود از طرف خود ارشاد آنحضرت را که بموجب پیش حدیث در بیان  
 جواب سوال صوم آن یوم واقع است ذکر اتفاقی قرار دادن از حصول شرف آن یوم بوجه ولادت  
 انکار ساختن قطع نظر از آنکه مخالف مستندین اوست صریح منافی جواب ارشاد حضرت سید المرسلین  
 صلی الله علیه و سلم در اینجا سوال کلام این الحاح غیره است دیگران که اراطافه با شنید در نظام هر چند  
 بدلیل این حدیث شریف گفته احتمال می که پوچها سبب حضرت که روزه رکنی کابیر کویا سبب است  
 روزه کی مستحبی کابیر تقدیر سبب سکایه می که بر می نعمت او همین که حضرت پیدا هوی او درین  
 او ترا او که شکرانه بین گشتی این الی آخره قوله چنانکه قاضی در شرح مسلم و غیره بخیر یوم طلعه فیه  
 الشمس یوم الجمعة فیه خلق آدم گفته **اقول** اولاً که این قیاس درست نیست که درین حدیث شریف  
 ذکر خلقت آدم علیه السلام در جواب فضیلت واقع نگزیده و نیز درین حدیث ذکر خروج آدم  
 علیه السلام از جنت و قیام قیامت است که بقول قاضی ظاهر از وجوه فضائل نیست آری اگر قاضی  
 در دلیل تصریح میفرمود که ولادت حضرت آدم هم وجه فضیلت یوم نمی تواند شد و آن صورت اگر  
 حواله قاضی میداد گنجایش داشت افسوس که صاحب ساله دلیل قاضی ندیده و معنی تمام کلام  
 نرسیده و ثانیاً دیگر تحقیق معتدین در شرح حدیث جمعه هم تصریح فرموده و قول قاضی بسبب  
 لزوم مخالفت ظاهر حدیث ترک نموده اند امام نووی در شرح صحیح مسلم بر قول قاضی فرموده هذا  
 کلام القاضی قال ابو بکر بن العربی فی کتابه الاحوذی للجمع من الفضائل و خرج آدم  
 علیه السلام من الجنة هو سبب جود الذریة و وحو از رسول الانبیاء و الصلوة و الحج  
 من الجنة طرد اهل قضاء و طارثر یعود الیها و اما قیام الساعة فبسبب تعجیل جزاء الانبیاء  
 و الصدیقین و الاولیاء و غیره و اظهار کرانه و شرفهم الی آخره در شرح سفر السعاده بدلیل  
 حدیث شریفان من افضل ايامکم یوم الجمعة فیه خلق آدم و فیه تشر الحدیث نوشتن تعظیم

از شرح گویند که مقصود از ذکر اینها بیان چیزی است که واقع میشود در آن روز از امور عظام و این  
نوعی از فضیلت است و الا در مهل قبض آدم و قیام ساعت چه فضیلت باشد چرا که آنکه فضیلت  
آدم علیه السلام تقریب اوست بجزا و قدس و رحمت و در قیام ساعت قرب زمان و خل جنت و لذت  
ابراهم خلیل علی نبینا و علیه الصلوة و السلام امانت و احیاء از نعم الهی شمرده اند و قطع نظر از این همه  
باید دید که در نظام هر حق هم گفته روز جمعه بین جو حضرت آدم علیه السلام پیدا بوی اس فی فضیلت  
او سکی معلوم بگوید بات قویا هر بوی او شست سبب جو سکی او سبب فضیلت جمعه کی سبب سبب که نکلتا او  
سبب پیدایش انبیا و اولیا کا او را باعث بخت حسنات بشمار کا او را که بود او را الهی بی موت حضرت آدم  
علیه السلام سبب پوختنی او کی کا در گاه رب العزت دین سبب کی آخره قوله که تحمل است که مراد از این است  
که آن بودم الا نشین که تو از مبارک میدانی روزی است که مریم و متولد شده ام نه بر خورم الا نشین که این  
محال است **اقول** سبب معنی اثبات و نفی هم میداند بر وی روش نیست که ایجاد این احتمال درین کلام  
و محل و این جواب برین ماحض خیال خام است و از برکت و شرف یوم الا نشین بخت بودنش نظیر یوم الا نشین  
انکار نمودن و از محال قرار دادن سودای است تا تمام ملا علی قادی در مرآت النبیل حدیث شریف را در  
فیضان الرمان منتشر و ایقاع فیہ و کذا المکان الی آخره و اگر در حدیث دیگر و جوی دیگر هم از فضیلت  
و ارادت می استخرج است که آنچه صحاف و نسخ ایچہ دین از مضمون یک حدیثی که ثابت فرموده باشند  
در حق وی گفته که در هم فاسد است پس برکت آن دعوی کاسد است قوله و اینکه گفته که آنحضرت بخت  
مهربانی و شفقت که بر حال است و شست درین ماه چیزی زیاده نکرد محض لایستی است **اقول** کسانی را  
که این طایفه مجدد و مجدد تمام موافق خود و ظاهر می سازند و موافقت ایشان می نازند و در شمار تحقیقین  
و اکابر آئید و برین نهند در ادبی و ایچہ مخالفت بود و خود با تحقیق ایشان را لایق و جهالت بی معنی قرار  
میدهند این چنین اتباع و هم نمودن آبروی فهم و دین خود را برودن است حالا بشنود که آنچه این محققین  
این طایفه درین باب در قول مذکور گفته از شهادت صحابه کرام هم ثابت است از آنجمله جناب حضرت  
صدیق که بر می رضی الله تعالی عنهما فرموده ان کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یبع العجل و هو حب  
ان یعمل شبیه فان یعمل فی غیره علی سوا الی آخره قوله این جواب موافق مثل مشهور سوال از آسمان و جواب  
از ایشان است چه بر می رسد که نوعی نفس حقین است نه در اظهار عز و الی آخره **اقول** خرافت و رکات

بیان پریشانیش از اینجا بجزای میان است اما قطع نظر از آنکه میگویم که بر اهل حق نخواستار بود که با وجود کرامت حضرت  
 شایع در وجود فضل اهل عصمت و ملاوت شریف حضرت آدم علیه السلام و هم وفات شریف آنجناب بعد از  
 فرموده امام بخاری وقوع واقعه غم حزن یاد در این روز شروع نفرمودند و همچنین یوم الاثنین که هم یوم و هم روز است  
 و هم یوم وفات شریف است معذرا از شرع شریف برای آنجناب عاده ای شکر صوم در آن یوم نبوت  
 رسید و حزن وفات شریف با وجودیکه وقوعش در همان روز شایع بیان فرموده بودند مانع اظهار آن شکر و  
 سرور و عاده آن نگردید و هرگاه صاحب ساله در دهنی در انظار تسلیم نمود که نفس حزن منع نیست پس  
 مقصد حافظ سیوطی با حسن وجه نبوت رسید و شکر علامه فاکهانی منع گردید که حقوق حزن بر مصیبت  
 محرومی خود از شرف حضور زیارت بهمت شریف فراموشی آنحضرت بر اینصورت با وجود نبوت حیات  
 حقیقی و بقا توجه بحال است نه مانع از اعتقاد شرف فضیلت آن ایام با کرامت است و نه مستلزم تحريم  
 اوامی شکر و حمد و سربار محبت است که بهمت آنحضرت بقضای حیاسی خیر لکم و همان خیر لکم که هر  
 مصروف به شرفقت بر حال است و نیز حسب تصریح علامه دین شریف بر حق آنحضرت آنجناب را  
 باعث سرور وصال رسالت است پس نماد نگرد نفس مصیبت محرومی ما از زیارت و فضیلت این  
 حزن الهی محرومی چه مخالفت دارد با عقاید شرف و برکت آن ایام با سعادت آدمی که از انظار و حزن  
 حزن و اعلان مصیبت شروع می بود و آنجناب عاده اوامی شکر و یوم الاثنین که هم یوم و هم روز است  
 وفات شریف است از شرع شریف ثابت نمی و البته مخالفت شکر نعمت در آن یوم می نمود اینست که بقدر ضرورت  
 در ابطال اوامی نام برادر بزرگ در اینجا نگاشتم و اطاعت کلام باطل باقی گفتار پریشانیش که حالش از رد  
 رساله برادر خود و ظاهر است عاده قلیل الافاده انگاشتم والسلام علی من اتبع الهدی

### فصل دهم

رو رساله برادر خود و که در جواب مولوی محمد احمد صاحب

واضح باد که بعد تحریر حکمتی برادر خود را که در رساله مولوی محمد احمد صاحبی را فتاوی  
 و نامش تنقید الجواب نهاد هر چند که در بعض جا با عاده همان بیان پریشان و پخته و بسیار طایف  
 حواله آن ساخته و جواب فیصله آن در ماسبق تحریر یافته اما تعرض به یکدیگر و قول به تجدید باز مناسب  
 معلوم گردید قول که این شیخ مجهول الحال است و حکم از مشایخ و صوفیه علماء که اقامه او را نمی شناسد

و مسند شریف کتاب دنیا و دهر **الحق قول** این افتراست بحت این که در کتاب پیشین شده که مسند این طایفه است  
 صلاحیت و شهرت شیخ علیه الرحمه مذکور و شناسایی سطور باری اگر صاحب ساله را از مال آن جناب خبری است  
 قصور علمی است حضرت شیخ را چه قصور مقام تعجب آنکه معلوم را از جهت مخالفت مدعایش محمول میگرداند  
 اثبات دعای وی باطله خود بی تکلف استناد محمول بلکه محمول می نماید چه کند که ناسید باطل خیر باطل بطلان  
 ندارد و حق هرگز نباید باطل شدن **قول** پس این عمل از اعمال ملوک و سلاطین باشد نه از سیت  
 و سنن خلف صالحین **الحق** قطع نظر از آنکه سلطان عادل اسلام شاعت اتهام بر فعل باقتدار صلاح  
 مشهور است خیر الانام علیه السلام نموده و علماء و صلحا عصر حاضر شدند و انکار نکردند و مقتدا اینان  
 در این شرح از الاحقین کتب دینی باعث برکت موجب و نش تحقیق فرموده اند چنانچه صاحب پیش  
 شامی بسط و تفصیل آن فرموده و دیگر کتب هم سطور پس این نعمه که بار و علما و اخبار و صلحا و یاران  
 و پیشوایان شرح حضرت سید ابرار را در دین و دنیا طلب گفتن و تبر افودن سفاهت است خصوصاً که  
 آنحضرت داخل سلسله دین عامه محمد ثانی الحقیق بلکه شیوخ جماعه بدست زمین هم باشند و طریقی که خود صاحب  
 رساله نیز باحضرات استناد میکند **قول** اگر پادشاه مذکور یا بقدر اقوال خطیفه مساکین و نیازمندان  
 و نیازمندی و دیگر وجه خیرات و سبب که شرح بدان ماطن است میگرد و هر مقدار ثواب اجر و نیکوئی خود  
 فراهم می نموده و لکن الشیطان نیزین **الحق قول** هر چند این بیان پریشان تر از شیطان است اما  
 چون صاحب رساله که بی حاجت بجهت ضرورت داعیه سبب و قوم سلاطین اسلام که در جهاد و اعدای  
 هم را بسزیه اند شیوه خود گردانیده و لاجرم **حقیق** استندین این طایفه نقل نمودن مناسب گزید  
 قاضی القضاة ابن کلمان در تاریخ خود که مالش بطول نوشته قطعش آنکه شد مظالم دین مع صلاح هوا  
 کثیره و ابان فیما عن الخدة و قوة و ثبوت فی مواضع لویثت فی باغیرة و شهره ذلک تغنی عن  
 الاطلاء و اوله لیکر الاوقعة حطین لکفته فانه قف و تعالی الدین لیکل العسکر باسرة ثم یاسمعو ابوتوها  
 ترا جواحه کانت النصرة للمسلمین اما سیرته فقل کان له فی فعل الخیر غرائب لم یسمع ان احدا فعل فی  
 ذلک ما فعله لم یکن شی فی الدنیا احب الیه من الصدقة کان له کل یوم قاطر مقطر من الخیر  
 یفرقها علی المحتاجین فی عدة مواضع من البلد و کان قد فی اربع خانقاها ت للزمنی و العثمان  
 و غیر لهم ما یحتاجون الیه کل یوم و کان یتیم بنفسه فی کل شیء یجیس و یسار عن الحال و یسار



و یجذب قلوبهم بقی دار اللصغار الی تمام و بدخل الیهم کل وقت و یفقدا حوالهم کان بدخل الی البیمار  
و کان له دار ضعیف بدخل الیهم کل قادم علی البیاء من فقیهه او فقیهه او غیرهما و بنی مدرسه  
فیها فقیهائ القرین من الشاوعیه و الخفیة و یعمل السماع و له یکن له لذة سماع فانیه کان  
لا یتعالی الشکر و کان یمیر کل سنة دفعتین جماعه الی بلاد الساحل مع جملة کثیره من المبال  
لیفتک بها المسلمین من اهل الکفار و کان یمیر کل سنة سبیل الحاج یمیر امینا مسجدا  
آلاف دینار ینفقها بالحر مین له بمکه حرمها الله ثلثا انا جمیل و بعضی باقی الی کن هذول  
من اجبر الماء الی جبل عرفات لیلۃ الوقوف الی آخره ملخصا و در آخر فقهه و لواستقصیت فی تعداد  
محاسنه لطال لکتاب فی شهره معروفه غنیة عن الاطالة الی غیر ذلک و میرات را انظار و من  
ولکن الشیطان یرین لهم و یرین مقام خواندن اثر نقصت علو باطل است به چشم یراندش که کینه و  
عیب نماید برش در نظره باقی ماند اینک بحدمات بخدت علماء اعلام و صوفیه کرام صرفا مال بر حقت  
و چون سلام بانور و صلاحت ساختن داخل تذبذیر و اسراف است پس این ادعا محض شقاق  
غایت آنچه انشا صاحب ساله بنام جیرم تفسیق قطعی شاه مذکور بران بخادیه اند آنکه حواله  
سماع و غناء و وی مشاهد له و لو لعب جنود باللات طلبون غیره ملاهی بر تالار حاکمان  
و غیره اوده اند جو ایش اینک غنا و شکر و افواج مجاهدین له و لو لعب بال شکر از احادیث ثابت  
می توان شد و این حقیقت له و لو لعبت اظهار قوت و شوکت و جمعیت اشکرا سلام و حال غنا  
اینکه ملا علی قاری در مرآة نوشته قال النووی اجازت الصحابة غناء العرب الذی فیه انشاد  
و ترنمو و الحناء و فعلوه بحضرة صلواته علیه و سلم و مثله لیس حکم حق عند القائلین  
حکمة الغناء و حال رخص هم و احیاء العلوم غیره باید و قطع نظر از نیمه مقلدند بی عمل  
ام یکدر نه پیش مانعت آن ثابت باشد جائز نیست نه آنکه در مسائل فرجیه علی الاطلاق جرم نیست  
و تضلیل و دیگران نموده آیه قولهم الحق باور مع این عمل یکدر هیچ اختلاف نیست الی قول قطع نظر  
از آنکه جماعت محققین از ائمه الحق استحسان این عمل فرموده اند حال این ادعا اینک قول صاحب  
نامه المسائل هم خود این قول را مردود میگردد و اند که صاحب ساله از فوط تعصب کار آیه مین  
و فقهاء و محدثین را که استحسان و تجویز فرموده اند اگر چه مستحبین سبیل و مینه این طایفه هم باشند

صلواتی بر منم و جمال قرار دهد و هیچ پیش قدمی قدر نیست که لعنة الله علی الکاذبین قولم شیعیه که  
 انتم حسین علیه السلام و رایام شهادت شان بجای آرند چه جا اعتراض بلاست غایت آنکه از سبکات حشر  
 نماید **اقول** ایشان از جهالت خود امثال تجرید را چنین دانند پس همان طور اگر کسی ماه ربیع الاول یا  
 و هر یوم الاثنین را چنین روز خاص ولادت گمان کند و نفس احکام خاصه آنوقت بجای آورد البته گمانش قیاس  
 و فویش کاست اما علل و دین مجوزین که نه صین میدانند و نه احکام نفس آنروز بهایست آرند  
 صرف قایل بقدر شرف برکت ایام ولادت و مجوز تحسان ادوی شکر نعمت بانواع عبادت اند پس حشر  
 می ستیج اعتراض بلاست آنکه اگر کسی فاسد شیعیه آن را خل نموده روز عاشورا صرف تصور کند که ایام  
 شهادت جناب امام و احوال تکالیف و صبر شریف آنحضرت نموده و بهتر جای مشروع کند و ثواب رساند  
 و کلامی امر محرم و منوع بعمل نیارد و از اظهار تکلف مذنب نیاخت بر نیز دارد چگونه با وجود عدم تحریم  
 شایع مانع و غوازه بود حال آنکه مستندین صاحب سبانه آنچه فرموده اند چیزی را نافع کریمه حلال این حج  
 و بر صواعق معرقه فرموده اعلی ما اصیب به الحسین فی یوم عاشورا کما سبوا سبط قصته انما  
 صوالشهادة الدالة علی مزید خطوته و رفعة درجته عند ربّه فمن ذکر ذلک الیوم و صلا  
 امر بدین ان شتغل الا باکسراجع امتثال الامر و احترام المار تبه تعالی علیه بقوله اولئک علیهم  
 صلوات من تعب و اولئک هم المحدثین و لا یشغل ذلک الیوم و الا بذلك و نحوه مر عظام الله  
 الطاعات کالصور و ایاة فی ایاة ان یشغل بدیع الرافضة و نحوهم من الهند فی النبیاحنا  
**قولم** می باید که در آن روز از اظهار جزین ملال را بغایت قصوی سانه **اقول** بنو این مسو و در بدو تعلیق  
 بر او بر که این فریاد بد مقام حیرت که آن برگ با وجود یکدیگر را نمی بورد و دلخی قرار فرمود این فریاد و در خفا با خود  
 نموده و مقامه را که آنکه جزین فالت شریف جناب سرور کائنات که فی الحقیقت صرف اندوه خروجی ما از نعمت  
 زیارتش و زنده جری آنجناب موجب و در بوجصال با لغزت و در حق است بهم بوجوب شاد و مبارک خوب  
 غیریت است پس این هم جزین اعتقاد فضیلت و برکت و شرف آن ایام با سعادت و شجاعت ان شکر  
 اصل نعمت ظهور وجود با وجود که ازین مفارقت به چگونه خطی در برکت آن نعمت بیفتاده و چگونه بماند  
 بلکه در بین هر سرور و دینی و با خصوص وقت ادوی شکر حصول آن نعمت این جنون و انمی  
 در می یارست شامل حال شایق آن محبوب و اجمال میانه و این جزین خطی مفارقت که فی الحقیقت

انهم موجب خیریت است مانع ادای شکر نعم الهیه و ستانی سرور بامور خیر و یتیم و دنیا و نیستی آن حضرت  
 ستانی مانع احتجاب شکر آن نعمت و سرور بایام بابرکت بلکه مانع اظهار شکر و سرور بهر نعمت و سرور  
 می تواند بود و مشرعت تکلف و اظهار حزن و نیاخت و ملال را بحیال آن بفراتر بغایت قصود  
 رسانیدند اگر شروع می بود حال آنکه این خلاف مقاصد شرع شریف است ندانی که بموجب علم و اراده  
 شارع یوم الاثنین هم یوم نعمت و ولادت و هم یوم صیبت و مفارقت است معینا احتجاب شکر  
 در آن یوم با دای عبادت مشروع فرموده اند و باظهار حزن بای آن صیبت و در آن اشاره به شکر و تعجب  
 فافهموا که تعجب قول به جوابا کسانی که در خود قبول داشتند بیکی را از اسلام و تفصیلا هم در حدیث  
 امام علی و انساب العیون فی سیره الایمال المامون و معون حافظ سیوطی و علماء سمرقند و قول فاکرانی با  
 تحریف فرموده و در سیرت شامیه هم در تفصیلات آن نقل نموده قوله اگر یکی ادله و آیات کاسه فافهم  
 آورده و عکاسی است قطع و قطع چنانکه باید کرده اند انما اقول این معنی آنوقت قابل گردیده  
 این جور و امام سیوطی و علامه علی قاری و غیر هم از کسانیکه در علم و دینت و صلاحیت و اعتماد و سیرت و حمان  
 بر آن کرام می داشتند نقل صحیح مشهور نموده و در نه یقین حرف بهیچ وجه بر اصل مقابل آنکه مشهور بین زبان  
 آورده و قوله جواب عمر بن خطاب بقدر فهم بود معنی بود انما اقول اگر قول آن بود که مخالف شرع و حلال  
 بر و هم فاسد و خیال کاسه بود چنانچه در حق رضی الله تعالی عنه چایا آن غلبه و قوت و شوکت اسلام  
 تنبیه تا دایب ابطال آن و هم فاسد نمی فرمود و پیش نقل شرح مشهورین مثل امام نووی صاحب غیر  
 جاری و غیر بجا از سور فهم خود مرود و گردانیدن و نقص عظیم عظمت جناب فاروقی رسانیدن  
 سفایت است و من قوله نظر بر و در و صفتش در مصحف حمید نصر من انما اقول اولاد خود و در  
 صفت شجره در مصحف حمید غیر مسلم است ذکر فطری چیزی دیگر و در و صفت چیزی دیگر و ثانی آن شجره  
 شهادت صحابه کرام فاشب شده بود و ثالثا اگر بجهت قرینه مان اسلام و عدم تدوین احکام و  
 غلطی اوابه و ام که عادت بعبادت همچو شیام شتند این امر درست نموده و این چنین است اگر  
 حرام نمی تواند شد که در هر دو امر فاروقی موجود است قوله گرفته که بدعت است محسنه و غیره  
 لیکن این بدعت حسنیهست بلکه مذمومه است لانه مخالف الکتاب السنه و الاثر و اجماع است  
 اقول منشار این خرافات فصدین معنی لفظ مخالف است اگر مراد او مخالفت باطن سکوت

عدم ذکر وثبوت بوجه مخصوصست چنانکه کبرای طائفة گفته اند پس اول این تقدیر لازمست که  
 حکامی که از کتاب الله ثابت نیستند و کتاب از ان ساکت است اما از سنت ثابت اند همه را معاذ الله  
 مخالف کتاب الله گفته آید و همچنان اموریکه نه از کتاب ثابت اند و نه از سنت و آن هر دو از ان ساکت  
 اما از اجماع ثابت آنها را مخالف کتاب سنت گفته آید و همچنان اموریکه نه از کتاب ثابت و نه از سنت  
 نه از اجماع و این همه از ان ساکت اما از آثار ثابت باشد از این هم مخالف کتاب و هم مخالف سنت و هم  
 مخالف گفته آید و تأثیر این تقدیر بر طریقه دعوات حسنه مذکور گردیده چنانکه کتاب مذکور از ان ساکت  
 پس مخالف کتاب سنت شدند حال آنکه این میان بعد فرض و تسلیم انقسام بدعت است بسوی حسنه  
 آمده است که اصل این سوسه هم از روافضست که طعن بر حضرت صدیق اکبر می نمایند که شصت  
 و اختلاف برای چنان فاروق نه نمودند با وجودیکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم ترک این امر فرموده  
 و در این مخالفت رسول الله بر ایشان لازم گردیده و با وجودیکه اله سنت قول و شأن را بدو  
 ساخته اند طائفة اسما حیلیدان به این سوسه پیش کرده و معنی مخالفت کتاب بخت بر آنکه امت می نمایند و شرح  
 بقاصد طعن و افوض بنابر این ابو بنین صدیق اکبر نقل کرده منما انه خالف رسول الله صلی  
 علیه و سلم فی الاستخلاف حیث جعل عمر بن الخطاب خلیفه له و الرسول صلی الله علیه و سلم مع انما  
 بالمصالح و الفاسد او فرشته علی الامه لا یخلف احدا فی قوله فاستخلفوه عن خلفه  
 الرسول علیه السلام ترك لا تباعه و را جوبه آن نوشته و لا تسلطون و مع فعل ما به بفعاله الذی علیه السلام  
 مخالفه له ترك لا تباعه انما یکون ذلك اذا فعل ما فعلی عنما و ترك ما امر به ام و در حقیقت  
 گفته سیم و آنکه نادرین استخلاف چیز دیگرست و منع فرمودن از ان چیز دیگر مخالفت و قتی میشد که منع از  
 اختلاف میفرمود و ابو کریم خود اخلاف میکرد نا آنکه پیغمبر صلی الله علیه و سلم اختلاف نکرد و ابو کریم  
 تعالی عنه کرد و آنهم که چیزی را بدعت گفته بحال آن نفوه کردن امریست پس شکی که خبر از حسن فهم  
 خوبی از انک متفوه سید را می آید خود را عالم دین را قرار داده بتر استخلاف در حق صحابه کرام  
 و الله عظام نفوه کردن چیزیست پس غریب که خبر از قلت علم و فساد مذہب متفوه سید بود  
 عوض جو صله تالیف و تصنیف یکدیگر و این پیش کسی میخیزد اندکها همچو کلمات تفصیل و تمجیل  
 اکابر دین بر زبان نه رانند و از صحابه کرام و دیگر آنکه اعلام با وجود اطلاق با جماعت حکم ختم

و حسن و بسبب از امور و کتب دینی مذکور و معروف مشهور است که قدری از آن سابقا  
 باجمعه بدار دوم بر معنی است نه بر مجرد تلفظ این لفظ آری چیزی را بدعت بان معنی صریح  
 مذموم نباشد گفته باز قائل حسن آن گردیدن درست نیست لیکن در اینجا فائده دیگر هم شد  
 و آن اینکه امام سید که در روایات این تمییه فرموده قوله و اذا ساء الاعتقاد انه طاعة  
 كان ذلك محميا بالاجماع الخ هذا فاسد لاننا لو سلمنا ان السفليس طاعة و ساء  
 معتقد انه طاعة كيف يكون سفره محميا بالاجماع فان من فعله باحاطة اعتقاد  
 لا يوصف ذلك بكونه محميا بل انكان اعتقاده ذلك لظن دليل بدل وسعه و  
 مقتضی ظنه و الا كان محملا لا اثر عليه ولا اجر و فعله موصوفه باحاطة نعم  
 احد المباح عبادته داخله فی الدین مع اعتقاد انه ليس منه فيما اثر به لا نظر  
 الی الله تعالى ليس قرينة لا في الواقع ولا في ظنه و هذا حکم سائر البدع فمراجه  
 الدین ما ليس منه فعليه اثر امتداده اما من غلاة فان كان ذلك من الفروع و لا من اصول  
 فيها التقليد و اختلاف العلماء و فعله معتقد انه من ائمة و السطحه فظلاله و انما  
 محال يسوع فيه التقليد كالاصول المعلومه من الدین فعليه الاثر الدائم و قوله  
 تشریح حقیقه برای انکار شکر و نوح بود و قسم نیست الی قوله و عجبت و بسیار عجب از من حافظ سیوطی  
 که با آنهم بد طولی در حفظ حدیث از احادیث نیست تشریح حقیقه غفلت در زیدیه الی اثره اقول  
 مسوای حافظ سیوطی دیگر انکه محققین هم مانند توشی و غیره و من حقیقه تم برای شکر و توشی  
 فرموده اند و احادیث را بران حمل فرموده اند پس نهایت عجب است که صاحب سالک با اینها  
 برخوردی وانی از کتب دینی متداوله هم غفلت و زیدیه و غیره تشیع حافظ سیوطی کرده  
 قوله سخن در مطلق سرور و ولادت بی انضمام قید معلوم نیست الی قوله در اینجا عجیب طریقه  
 بکار برد که در اختم تمام سخن بهنگام اثبات مجلس سرور و ولادت از قید مجلس بماند آن گریز کرده حکم  
 مستحب دین بر سرور و ولادت ناخذ فرموده فریقین را بر عزم خود را ضعیف نمود و اقول اولاد و فرزند  
 فرمودن حکم مستحب دین سرور و ولادت مطلقا اگر بزرگوار فیه عجب در کلام سابق که شکر  
 ایام و ولادت با سعادت و بود و موم یوم اثنين برای شکر آن طاعت و تحسان مجلس مبارک

با بر بیان حالات و عجزات و اطنام طعام و دیگر خیرات و سبوات و غالی از ممنوعات و نیت  
 و تقسیم بدعت بسو حسنه و سیئه از ائمه معتدین مشهورین صلیا اعلام محققین و بین متخلفین نقل  
 و دلیل دیگر بر آن افزوده حاصلش اینکه در سنجاب سرور ولادت سرور عالم صلی الله علیه  
 و آله و آریانی در این یک فرد آن با وجود عدم تحریم شارح حکم حرمت و ضلالت نبود  
 این آنرا سبب تفسیق نمودن تشریع جدید و نسخ احکام شارح و تحریم بهر او  
 سبب آنکه صاحب ساله رضامندی فریق خود با سنجاب مطلق سرور ولادت در مقام  
 پس چیزیکه حضرت شارح آنرا مطلق ازین قیود گذشته مشروط بوجود یا عدم  
 حقه و برای آن نیست مخصوصه و صیرت توقیفه معین نیست پس بموجب اقرار صاحب  
 و مولوی خورم علی و شریع استندین طائفه برای سنجاب کدامی فرد خاص حاجت  
 نیست و ثانیاً صاحب ساله که حسب اقرار این سخن در مطلق سرور ولادت ندارد و ثانیاً  
 این فرد یکند و ثانیاً صاحب ساله درین مقام طرفه مکیدی برای تغلیط حوام پیش نموده  
 آن اینکه از شارح کلام برای تمهیل و تضلیل و تخمین تفسیق محققین مشهورین از اکابر شریعت  
 انزاع غنای سرور ولادت سرور عالم صلی الله علیه و آله که بر تقدیر است  
 آنکه سرور ولادت از قبیل ضلالت و جهالت باشد بیان نموده گاهی اولویت اظهار حرز  
 و گاهی بدعت بودن فرحت و ولادت و گاهی سفاقت بودن خوشی کردن بر سرور و ولادت  
 بعد انقضای صد سال از خیر و کسب من انزاع الکلام و المقال تحریر ساخته چون نوبت خلاصه  
 سخن رسید برای پرده داری به بودن سخن در مطلق سرور ولادت آنحضرت صلی الله علیه  
 و آله تصریح فرمود و در بحث راجع چند قیود معلومه مخصوصه نمود و یاد انداخته که فریق او  
 چه نوشته اند و خود او چه برگذاشته قوله آنچه در فتن و پیره شود خواب و خیال است  
 الی قوله که جو غلام افتابیم از افتاب گویم ششم شب پیر ششم که حدیث خواب گویم الی آخره  
 اقول برای تأیید امریکه سنجاب آن مندرج عموماً است و بات شارح است و آنکه دین  
 است و آن فرموده اند آنچه از برای او مشاهیر صلیا و انقیای امت محمدیه در رویا  
 صاحبان جانب آنحضرت صلی الله علیه و آله بیان شده اند ذکر نمودن چه مستلزم نیست

له مجرد ذکر آن برافش تهمت شب پرستی نموده آید بلکه در کتب معتبره صد ما جاتوان یافت  
که آنکه عظمی فکرم السلام و منام صلوات کرام برای استینا فرموده اند پس بموجب قول صاحب  
رساله همه شب پرست باشند بنا بر این رساله که بر اختصار است و نیز سگات صاحب رساله  
در کار دیدن جهت بر یک عبارت اکتفا می رود در سرور المرحوم و در بیان وفات شریف گفته  
و اختلاف کردند اصحاب در آنکه در حال غسل جاها از تن آنحضرت صلی الله علیه و سلم بپوشیدند  
یا با جاها غسل دهند پس خدا تعالی بریشان خواب را مسلط کرد و گویند که از نیت  
که گیت گفت غسل دهید آنحضرت صلی الله علیه و سلم را در جاها آنحضرت صلی الله علیه  
پس بیدار شدند و بچنان کردند آنچه و تفصیل این در جواب رساله کلمه الحق گذشته  
ما قبل از افتاب پرست و در شب پرست مگویند حدیث حق را ای حق زحق پرست  
از حق امر یکدم راحت و مخالفت امور محدود و شراعی دارد و در تأیید عمل بدان ذکر خوا  
نمودن بیجا است اما آنچه آنکه دین را از علای کاملین و اولیای صاحبین بهجت مستحب و مندوب  
شماردن این عمل شریف بنحوض ترین مردم نبرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم قرار داده پس  
منشأ و این سفاهت ضلالت و جهالت است و پس که آنحضرت صلی الله علیه

و اجازت فرموده اند من سن سنة حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها و شرح این بیت  
ز الله من سباقم قوم گزیده و الله الموفق والمعین صلی الله تعالی و سلم علی سید المرسلین و شفیع  
لمذنبین سیدنا و مولانا محمد حبیب رب العالمین و علی آله و اصحابه و احبابه جمعین

## خاتمة الطبع

الحمد لله علی احسانه و اشکوه علی نعمائه که درین زمان سعادت توانان رساله عجیبه عجمیه  
فریده مسیحی به حق الیقین مولد اعلی النبیین از تصانیف عالم بهر  
اضل او عد مولوی سید عبد الصمد صاحب سه سوائے من تلماذه  
امیر الفضل و المفاخره مولانا محمد عبد القادر صاحب البیاد فی مسکنه و کفنی  
بهاء القادری مشرب با ادام اسد و ضمیر دایم بر کاتم حسب فیما نشد رئیس پاک نهاد



انوار صاحب المروۃ والامتنان منبع الفضل والاحسان جناب علی القفا  
 ت مولوی محمد واحد علی خان صاحب بہادر خلف الصدق والاحقاد  
 اب غفران ماب حکیم محمد سعادت علی خان صاحب بہادر برور  
 جس اعظم آؤر طبع پر یک مؤقت جناب مولوی سید محمد  
 عزیز الدین حسن صاحب و مولوی محمد العام حسن  
 صاحب سہواری عجمہ بہم پیش تمام وصحت مالا کلام  
 مطابق نسخہ مکتوبہ صنف مدوح الشان النقل  
 کلام اصل تاریخ ۲۵ دسمبر ۱۲۸۷ ع  
 در شہر لاہور بطبع علوی محمد  
 علی محمد خان صاحب  
 از علیہ بیع علی گڑھ  
 لاہور شہر

سند اس پر کہ کتاب چوں ہوئی مطبع علوی کی ہے  
 ثبت کی گئی





CALL No. { ۲۹۴۵۲ } ۲۱۴۸ ACC. NO. ۱۳۴۵۲

AUTHOR عبد الله

TITLE حق اليقين

Acc. No. ۱۳۴۵۲

Class No. ۲۹۴۵۲ Book No. ۲۱۴۸

Author عبد الله

Title حق اليقين

TIME

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date



## MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

### RULES:-

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

